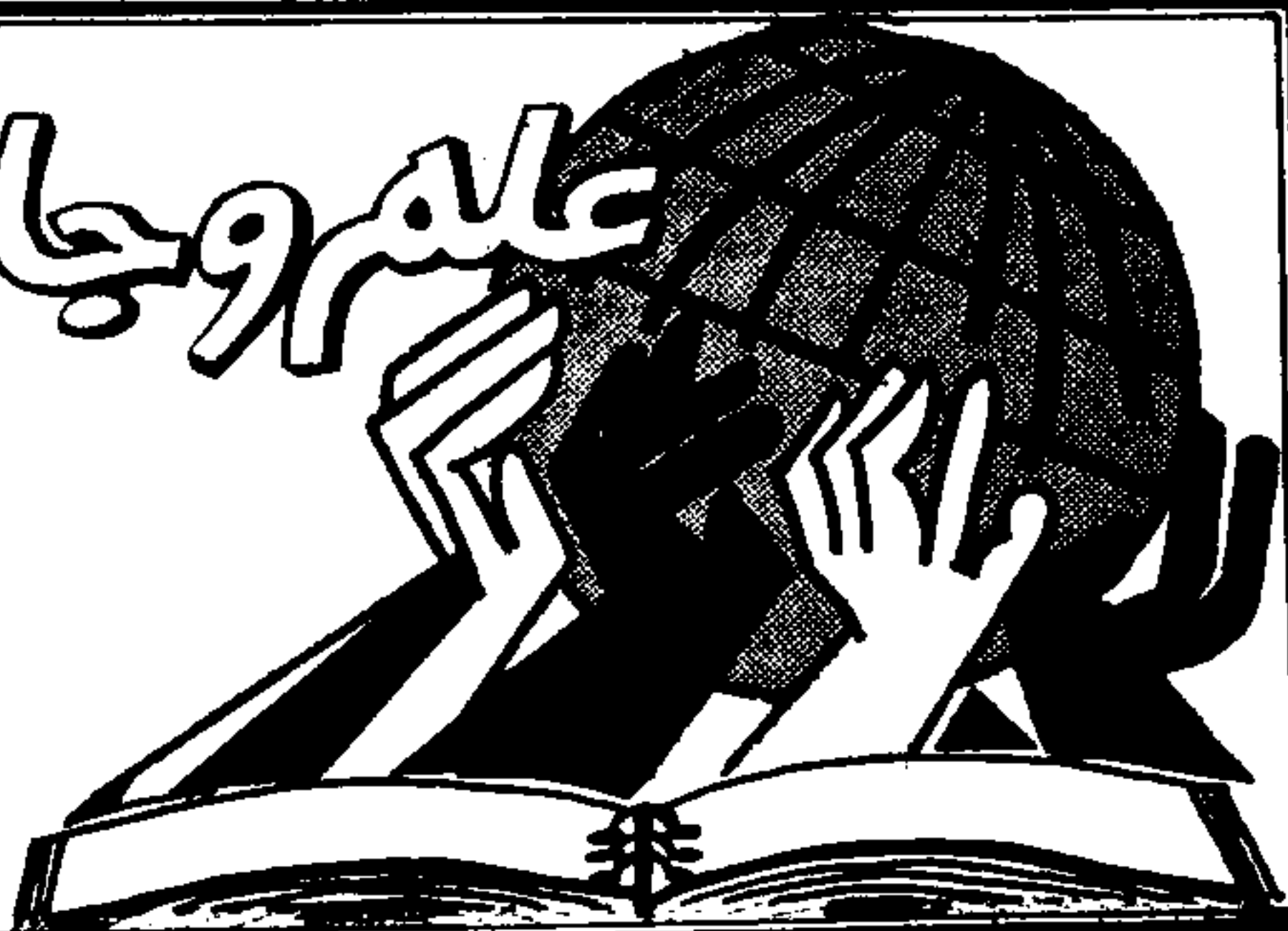


علم و جامعه

شماره ۱۲



در این شماره :

- درباره مکتب فرانکفورت
- یادبودی از شهید رضائی
- نفوذ نظامی آمریکا در عربستان
- بحثی درباره میثاق و بنی صدر
- ده نامه و صد نکته
- ماهیت سیستم شوروی
- روزهای زندان
- ارزش اضافی
- ماتریالیسم دیالکتیک
- نقد تئوری راه رشد غیر سرمایه داری
- چگونه سرخپوستان را نابود کردند
- انقلابات بورژوازی
- ضحاک ننگ نثار حکومت (شعر)



شهید انقلابی مرتضی اسماعیل
از سازمان وحدت کمونیستی



فهرست مطالب

موضوع	نویسنده - مترجم	صفحه
۱ - بحثی درباره میثاق و بنی صدر	هوشنگ نخجوان	۳
۲ - ماهیت سیستم شوروی	مسعود امینی	۸
۳ - انقلابات بورژوازی	دکتر ناصر طهماسبی	۲۱
۴ - ماتریالیسم دیالکتیک	ه. ا. مزدک	۳۱
۵ - چگونه سرخپوستان را نابود کردند	علم و جامعه	۴۳
۶ - سرمایه داری دولتی و نظریه رشد	ناصر فرهنگ	۵۱
۷ - نفوذ نظامی آمریکا در عربستان سعودی	مهران مهدوی	۶۱
۸ - ارزش اضافی چیست؟	"علم و جامعه"	۶۸
۹ - یادبودی از شهید رضائی	خلیل اله رضائی	۷۹
۱۰ - ده نامه و صد نکته	مارکس - انگلس	۸۱
۱۱ - روزهای زندان	ف. روزبه	۸۵
۱۲ - درباره مکتب فرانکفورت	ح. ایثار	۹۲
۱۳ - ضحاک ننگ نثار حکومت	دکتر ناصر طهماسبی	۹۴

تغییر آدرس خود را بما اطلاع دهید

اطلاعیه ها

* تعدادی از شماره های قبلی "علم و جامعه" (از شماره ۴ به بعد) موجود است که به نصف قیمت در اختیار مشترکین "علم و جامعه" قرار داده میشود. علاقمندان میتوانند با ذکر شماره های مربوطه و ارسال بهای آنها شماره های دلخواه خود را دریافت نمایند.

* نظر باینکه "علم و جامعه" توسط سرویس مطبوعاتی (بالک رایست) برای مشترکین ارسال میگردد و طبق مقررات پستی آمریکا اینگونه محمولات - پستی در صورت تغییر آدرس گیرنده بآدرس جدید او فرستاده نمیشود لذا از مشترکین "علم و جامعه" خواهش میکنیم که در صورت تغییر مکان آدرس جدید خود را بما اطلاع دهند.

* از خوانندگان که مدت اشتراکشان به پایان رسیده است خواهش میکنیم که در صورت تمایل با ادامه دریافت "علم و جامعه"، حق اشتراک خود را ارسال دارند تا وقفه ای در دریافت مجله رخ ندهد، زیرا متأسفانه وضع مالی ما بهیچ وجه اجازه نمیدهد که بدون دریافت حق اشتراک قادر به ارسال مجله برای این دوستان باشیم.

"علم و جامعه"

بحثی درباره میثاق و بنی صدر

اخیرا نیشوشته ای تحت عنوان " میثاق " توسط آقای بنی صدر در خارج از کشور منتشر شده است که گرچه بنظر ما بخودی خود حاوی مطالب مهم و تازه ای نیست ولی از آنجا که در رابطه با فعل و انفعالات سیاسی داخل و خارج از کشور و جریانات اخیر و رویداد های احتمالی آینده در سطح وسیعی مطرح شده و بخصوص در رابطه با گروه بندیهای سیاسی مورد بحث قرار گرفته است لذا تصمیم گرفتیم که این مطلب را به بحث و مناظره بگذاریم بویژه که بعضی ملاحظاتی که شرح آنها در این مقدمه نمی گنجد ، موضوع نسبتا در پرده ابهام باقی مانده است . باین جهت از نیروها و عناصر مرقی و مبارز ایران تقاضا میکنیم که صریح و صادقانه نظریات خود را در این باره و مخصوصا در رابطه با " شورای جبهه مقاومت ملی " بیان نمایند . ما خلاصه ای از اولین نوشته ای را که توسط یکی از دوستان " علم و جامعه " در اختیارمان قرار داده شده است ، در این شماره منتشر می کنیم و در شماره های بعدی مقالاتی را که در این رابطه بوده و با همی کلی " علم و جامعه " مغایرت نداشته باشند بچاپ خواهیم رساند .

" علم و جامعه " مانند همیشه در اختیار دوستان قرار دارد و بدون تبعیض و فرقه گرائی نظریات مختلف دوستان مرقی را منتشر خواهد ساخت .

" علم و جامعه "

" میثاق نامه " آقای بنی صدر که معلوم نیست بچه مناسبت اسم آنرا میثاق " شورای جبهه مقاومت ملی " گذاشته است مطابق معمول با عنوان عریض و طویل " دکتر سید ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور منتخب مردم " تزئین گردیده است تا همه بدانند که ایشان به چندین هنر آراسته اند . تنها چیزی که در آن بچشم نمیخورد عناوین " آیت اله زاده ا " و " فرمانده سابق کل قوای ارتش جمهوری اسلامی " است که آقای بنی صدر فراموش

و با بزرگواری کرده و از ذکر آن خودداری نموده اند. آقای بنی صدر بدون آنکه هیچگونه توضیحی در باره "شورای جبهه مقاومت ملی" بدهند که این دیگر چیست و چگونه و با شرکت چه افراد و نیروهائی بوجود آمده است، وارد مطلب اصلی یعنی شرح "منشور تاریخی" خود میشود. مثل اینکسه شورای انقلاب دوسه سال پیش، خیلی زیر زبان ایشان مزه کرده است که بار دیگر اقدام به تشکیل یک شورای مخفی دیگر نموده است، بهر حال میثاق نامه با شعار "مردم ایران، زنان و مردان، گروه ها و احزاب سیاسی طرفدار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی..." شروع میشود. از آنجا که ماهیت در ابتدا مجهول و سپس کاملا ارتجاعی جمهوری اسلامی مورد قبول سازمانها و عناصر مترقی نبوده است و این دست پخت دوران همپالگی بنی صدر و خمینی و شرکا با اهداف و خواستههای دمکراتیک و ترقیخواهانسه مردم ما مغایرت داشته و "جمهوری اسلامی" یا هر عنوان مشابهی مورد پذیرش نیروهای مترقی نبوده است لذا از همان ابتدای کار روی سخن با این نیروها نبوده و این موضوع یک اشتباه لفظی و خطای سهوی نیست بلکه دقیقا و بطور عمد توسط بنی صدر عنوان شده است.

بنی صدر سپس ادامه میدهد: "وقتی آخرین ضربه بسازیم بازمانده آزادیها وارد گردید و مدعیان را در طریق هموار کردن راه وابستگی دیدم، به آخرین پیام آقای خمینی که در کرمانشاه به اینجانب تسلیم شد پاسخ رد دادم..." "اولا" آقای رئیس جمهور منتخب مردم! " بجای استفاده از واژه صحیح تر و برآزنده تر "رقیبان" کلمه کلی و بی معنای مدعیان! را بکار برده است تا طبق معمول سنواتی در عین پرگوئی چیزی نگفته باشد. ثانیا اگر ایشان واقعا در گفتار خود صداقت داشتند چرا وقتی آخرین ضربه به بازمانده آزادیها وارد گردید، "پاسخ رد دادند"

چرا وقتی اولین ضربه به آزادیها وارد آمد لب فرو بستند و صبر کردند تا آخرین ضربه به "بازمانده آزادیها" وارد گردد. از این گذشته مگر خود ایشان در وارد آوردن این ضربه ها بر پیکر آزادی با رقبای کنونی خویش همدست و همدستان نبوده اند؟ مگر جناب "رئیس جمهور منتخب مردم!" در ما جرای کشتار مردم کردستان و فاجعه شرم آور دانشگاه و سلب حقوق دمکراتیک از نیروهای مترقی و انقلابی (از جمله سازمان مجاهدین خلق) شرکت نداشتند؟ آقای بنی صدر یا بایستی بطور مستدل و قانع کننده ای منکر شرکت در ارتکاب این جنایات باشند (که اسناد و مدارک موجود کاملا عکس ادعای احتمالی ایشانرا نشان میدهند) و یا باید توضیح بدهند که چرا یکباره غم خوار و مدافع "بازمانده آزادیها" شده اند؟ حقیقت اینست که "بازمانده آزادیها" عبارت بهتر یعنی آزادی ای که از دیگران

سلب شده بود و به رقبا و تا حدودی بخود ایشان و دارو دسته شان محدود گشته بود و دل آقای بنی صدر نیز برای همین آزادیها میسوزد نه برای آزادیهای دموکراتیک مردم ایران.

آقای بنی صدر سپس در سوگ عناوینی که از دست داده اند طبق عادت دیرینه خود به فلسفه بافی پرداخته و در مذمت رقبا نوشته اند که آنها " همچنان گمان میکردند و میکنند که این مقامها بالنفسه اصالت دارند ". آقای بنی صدر اگر این " مقامها بالنفسه " اصالت ندارند چرا بعد از آنکه با همان آرائی که شمارا به ریاست جمهوری رساندند و بعداً رقیب را با تعداد آرا بیشتری بر کرسی ریاست جمهوری نشانند ، همچنان بخود عنوان رئیس جمهور میدهند آنها رئیس جمهور منتخب مردم!

بنی صدر سپس توضیح میدهد که برای " نجات انقلاب " میثاق نامه خود را تنظیم کرده است و ادامه میدهد که : " از همه همبخواهم بدان بپیوندند ، آنها امضا کنند و با تمام جان و دل در تحقق آن بکوشند " مسئله اینست که آقای بنی صدر هنوز هم در عالم اوهام سیر میکنند ، هنوز هم نظیر خمینی خود را قیم مردم میدانند و هنوز هم خود را نایب القولیه امام بی امت تصور میکند . قبل از انقلاب نیز بنی صدر گرفتار همین او هام و خود مرکز بینی بغایت ناهنجار بود که اینک خود با صراحت در صفحه ۷ میثاق نامه اش مینویسد : " در پاریس به آقای حبیبی گفته بودم که قانون اساسی تهیه کنند و ایشان نیز مشغول شد . " معلوم نیست بر طبق چه ضوابط و سنن و اصولی آقای بنی صدر که در آن ایام هنوز نه " رئیس جمهور منتخب مردم " بود و نه هیچگونه نمایندگی دیگری از جانب مردم ایران داشت بخود حق میداده است که بیکی از " زیر دستان " خود دستور تحریر قانون اساسی را بدهد . حتی مظفرالدین شاه قاجار نیز در " اعطای " فرمان مشروطه چنین خود خواهانه دستور نوشتن قانون اساسی را نداده بود . اگر هیچ سند دیگری برای خود کامگی و تفرعن مسمئز کننده بنی صدر وجود نداشته باشد همین اعتراف صریح او برای لاقط طرد وی از صحنه سیاست کافی است و نشان دهند آنست که علیرغم ادعای واهی بنی صدر در مخالفت با مقوله ارتجاعی " ولایت فقیه " جوهر تفکر و بینش جناب ایشان چیزی جز همان باصطلاح خودشان " استبداد فقیه " نمیباشد . از این گذشته ، هم خود جناب رئیس جمهور و هم دست اندر کاران سیاست و با احتمال قوی اکثر مردم میدانند که ایشان در مجلس باصطلاح خبرگان چگونه " رندانه " با مسئله ولایت فقیه " برخورد کردند و چنانچه آقای بنی صدر فراموش کرده اند با اسنادی که در اختیار داریم در فرصت مناسبی بخاطر مبارکشان خواهیم آورد . آقای بنی صدر امروز ناصادقانه میگویند که : " میگویم در این جهان ، اعمال ولایت فقیه جز از طریق رای عمومی که مستلزم رشد جامعه

است ، امکان ندارد . . . " آقای بنی صدر اگر شما به " رشد جامعه " اعتقاد داشتید چگونه بخود اجازه دادید که به یکی از زیردستان خود دستور نوشتن قانون اساسی آینده کشوری را بدهید ؟ و مگر فراموش کرده اید که در صفحه ۷ میثاق نامه تان چند سطر بالاتر صراحتاً باین مطلب اذعان نموده اید ؟ از این گذشته چرا حالا میگوئید ؟ و اصولاً چرا در موقع طرح آن در مجلس " خبرگان ! " از آن صحبت نکردید ؟ خیلی ساده ، زیرا در آن زمان مشمول الطاف همایونی امام امت بودید و کاری با اصول نداشتید که اینک امروز نیز کاری با اصول ندارید و چون مفضوب همان امام امت قرار گرفته اید ، لب به سخن گشوده و برای اصول اشک تمساح میریزید .

آقای بنی صدر در صفحه ۸ میثاق نامه خود مینویسد : " یک تجربه تاریخی (کدام ؟) بما میگوید که تنها روش سیاست موفق ، روش — تالیف (۱) گرایشهای سیاسی در یک جبهه متحد بوده است . این امر نه تنها مورد قبسول آقای خمینی بود بلکه خود ایشان بیش از دیگران براین معنی تاکید میکرد . . . " معلوم نیست آقای بنی صدر با چه " شهادتی " بخود اجازه میدهد که این دروغ بزرگ را باصطلاح قوی دهان امام امت بگذارد . خمینی در همان ایام اقامتش در پاریس و وقتی از موفقیت حتمی خود اطمینان حاصل کرد بارها سایر نیروهای انقلابی ایرا که در سرنگون رژیم شاه نقش عمده و تعیین کننده ای داشتند مورد حمله قرار داد و هر نوع " جبهه متحد ! " با آنها را نه تنها تکذیب بلکه بشدت محکوم کرد . لکن آقای بنی صدر چون در آن ایام بخیال خودش دست راست و مغز متفکر امام شده بود ، فکر میکند که " آقا ، بیش از دیگران براین معنی تاکید نمیکرده است . گفته ها و نوشته های خمینی در آن ایام و اعتراضات برخی نیروهای مترقی و انقلابی در رابطه با آن اظهارات خمینی موجود میباشد و بر کذب محض بودن ادعاهای امروز بنی صدر صحه میگذارند ، منتها — بنی صدر امروز که دستش از دامان پر برکت و ریاست بخش امام قطع شده است یکباره به فکر " تالیف گرایشهای سیاسی در یک جبهه متحد " افتاده است و از " یک تجربه تاریخی " نامعلوم سخن میگوید و مدعی است که — " کوشش برای ایجاد این جبهه فرض است و گروههایی که آماده شرکت در این جبهه هستند باید بید رنگ آنرا تشکیل دهند " .

آقای بنی صدر که مواضع ارتجاعی و اظهار نظرهای پیش پا افتاده و مسخره شان در مورد زنان بر همگان معلومست (از قبیل جمله — معسوفی که در باره ساطع شدن نیروی شهوانی محرکه ای از موی زنان گفته اند) ، اکنون که مورد غضب امام امت قرار گرفته است ، یکباره به ریا کاری " معبود سابق و لاحق " خود بی پرده و در این رابطه در صفحه ۹ میثاق نامه خود در باره خمینی مینویسد که او : " در مصاحبه ای گفت

زن نه تنها میتواند نمایندده و وزیر بشود بلکه میتواند رئیس جمهور نیز بشود در تهرسران این سخن را بیادش آوردم ، پاسخ داد در آنجا بحکم مصلحت حرفهائی زده ام اما خود را ملزم بانها نمیدانم ."

ما بهیچ وجه با ادعای بنی صدر در رابطه با فریب کاری خمینی مخالفتی نداریم و حتی در آن ایام که بنی صدر و دارودسته اش — فرصت طلبانه در وصف خصائل و فضایل امام " داستانسرائی میکردند بایسن امر واقف بودیم لکن تفاوت قضیه در اینجاست که اینها باصطلاح " سرتقسیم بهم می جنگند " و همانطور که آقای بنی صدر بعداً بیاد خمینی آوردند ما هم، اکنون بیاد ایشان میآوریم که در کتاب پسر کرامت " اقتصاد توحیدی " خود، زن را که امروز بزرگوارانه به دفاع از مقام و منزلت آن پرداخته اند ، " مال ! " نامیده اند .

بهر تقدیر آقای بنی صدر پس از ارائه " اصول دهگانه " خود که به تقلید از " ده فرمان " صادر فرموده اند متذکر میشوند که تحقق آنها ممکن است " بشرط آنکه زور را اصل قرار ندهیم " و توضیح میدهند که این " اصول ! " را نیز بر همین اساس تنظیم کرده اند و " باورشان " اینست که " تنها مردمان و گروهها و افرادی میتوانند بعنوان پیشگام انقلاب متحد کنند (؟) و عمل کنند که این میثاق را بپذیرند ."

می بینیم که واقعا جناب رئیس جمهور منتخب مردم، اصولی صحبت و استدلال میکند . و واقعا هم که " زور را اصل قرار نمیدهند " آنها در حال " فرار قهرمانانه !"

و باور ما اینست که علیرغم تمام خوش باوریهای کودکانه و خوابهای طلائی شبهای پاریس آقای بنی صدر ، در بامداد انقلاب آینده ایران ، جناب ایشان مجبور خواهند بود ، در کنار رفقای دیروز و رقبای امروزی خود یا بسئوالات دادگاه خلق جواب قانع ای بدهند و یا اضطرارا بدآوری انقلابی توده های ستمدیده ایران گردن نهند .

تابستان ۱۹۸۱ هوشنگ نخجوان

kar Committee

P.O. Box 6029

Ari, Va, 222 06

Name _____

Street _____

State _____

ششماه ۱۶ دلار

یکسال ۲۸ دلار

City _____

Zip _____

برای اشتراك

ارگان سازمان جریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

از شماره های ۷۳ ببعده، فرم اشتراك را به کمیته کار ارسال فرمائید .

ماهیت سیستم شوروی

در شماره قبل نظریات پل سویزی در باره ماهیت دولت شوروی را تحت عنوان "جامعه بعد از انقلاب" منتشر کردیم. در این شماره نظریات برنارد شوانس نویسنده جوان فرانسوی که تحقیقاتی در مورد سیستم حکومتی شوروی نموده است از نظر خوانندگان میگذرانیم و در شماره های بعد عقاید سایر افراد صاحب نظر در باره شوروی را چاپ خواهیم کرد. بدیهی است که این نظریات مختلف و حتی متضاد نبایستی و نمیتوانند بعنوان نظریات "علم و جامعه" تلقی گردند. و منظور ما آشنا ساختن خوانندگان با عقاید و نظرگاههای گوناگون در باره سیستم اقتصادی - سیاسی شوروی است.

"علم و جامعه"

۱ - موضوع مورد بحث

بحران سیستم های سوسیالیستی بخشی از بحران جهانی امروز است این بحران نه تنها خود را بصورت مشکلات و تضاد های متعدد برای طبقات حاکم، بلکه حتی برای طبقات تحت سلطه نمایان میسازد. از هر طرف که بنگریم نغاشی ناروشن می یابیم.

نیروها و جنبشهایی که در پانزده سال اخیر هدف خود را دگرگونی رادیکال جامعه قرار داده بودند، امروز خود را با فروکش چشم گیری مواجه می بینند. تحول چین، جنگهای هندوچین، توسعه طلبی شوروی، گرایش جدید در دو قطبی کردن جهان، کمبود آشکار در وجود یک آلترناتیو در مقابل بحرانی که کشورهای بزرگ سرمایه داری را در بر میگیرد - همه اینها شمای بسیار متفاوتی را ترسیم میکنند که مبارزات گذشته به آن امید بسته بودند.

این وضع خود را با یک بحران ایدئولوژیک کامل میکند . چنین شرایطی نتیجه این واقعیت است که بسیاری از تزهائی که جنبشهای رادیکال کشورهای مختلف مبنای فعالیتهای خود قرار داده بودند ، دیگر فقط بصورت پروبلماتیک مطرح هستند . روشن است که این الگوها و ضد الگوهای CONTRE-MODELE سوسیالیسم ، در این پدیده بی تاثیر نبوده است . نمونه شوروی برای عده زیادی دیگر نماینده امید های یک جامعه آزاد شده نمیتواند باشد و یا سوسیالیسمی که بتوان آنرا اصلاح کرد و یا گرایشهای منفی آنرا تغییر داد . بخصوص با در نظر گرفتن مداخله در چکسلواکی در سال ۶۸ ، و یا وجود جریانهای مخالف در جامعه شوروی و خاطره تراژیک آن و یا لشکرکشی اخیر به افغانستان . ضد الگوی چینی نیز ، بخصوص با تغییرات متوالی پس از مرگ مائو ، تصویر یسک آترناتیو زنده در مقابل نمونه منفی شوروی را همچنان بسختی خدشه دار کرد

تجسم یک جهان سوسیالیستی در راه تکامل بطرف آزادی، در مقایسه با یک سیستم سرمایه داری روبه انحطاط فرض شده ، نه تنها خدشه دار شده بلکه هر روز بیشتر و بیشتر خود را فقط بصورت یک شبح و یک افسانه نشان میدهد . در چنین شرایطی است که تحلیل ماهیت سیستم های نظیر شوروی مورد توجه قرار میگیرد و اهمیتی روز افزون برای کسانی که هیچگاه چشم انداز خود را درباره سوسیالیسم رها نمیکنند ، پیدا میکند . مسائل مورد طرح بسیارند : برای انسانهایی که تحت این سیستم هازندگی میکنند ، این مسائل واضحند . ولی بطور جامعتر ، این مسائل خود را در حد درک برخورد های جهانی حاضر یا آینده محدود نمیکنند ، بلکه سئوالات عمیق تری را بر می انگیزند : تئوری [تکامل] تاریخ، تعبیر یک تجربه اجتماعی . ۶ ساله را ، درک سیستم های سرمایه داری معاصر و تکامل آنها را ، امکان تغییرات اجتماعی رهائی بخش را ، ماهیت پروسه احتمالی آزادی را ، حاملین این آزادی را و زیر سئوال قرار میدهد .

ادعای حل کلیه این مسائل بیکباره ، ادعای پوچ خواهد بود . ولی باید قبول کرد که این سئوالات مطرح اند و اینکه بسیاری از پاسخ های رایج گذشته ، یکطرفه ، ناقص و حتی اشتباه آمیز میباشند .

در مورد سئوالی که در اینجا مطرح است ، باید تاکید کرد که تعبیر مارکسیستی از سیستمهای نظیر شوروی تا بحال بر اساس یک تحقیق انتقادی عمیق از عملکرد واقعی این تئوریهها توضیح داده نشده بلکه

بر اساس درک از پیش بنا شده ای از حرکت تاریخ و دید پیش بینسی گرایانه از پیشرفت یک " انقلاب سوسیالیستی " تشریح گردیده است . این مسئله نه تنها در مورد جریانهای موافق با این سیستم ها (نظیر شوروی)

بلکه همچنین در مورد منقدین این سیستمها نیز صادق است .

بمنظور نشان دادن مسائل مورد نظر در بحثهای مربوط به ماهیت اتحاد شوروی ، ابتدا بطور سریع خطوط کلی تزیهای اصلی موجود را معرفی می کنیم . سپس فقط به چند انتقاد اساسی که در مورد این تزیها میتوان مطرح کرد اشاره نموده ، و در پایان پیشنهاد خود را در مورد " سرمایه داری دولتی " مطرح میکنیم .

۲ - چهار درک عمده

الف - شیوه تولید سوسیالیستی

در اینجا منظور درک حاکم در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی است که هسته تئوریک آنها فرضیه " اقتصاد سیاسی سوسیالیزم " می باشد که از زمان استالین تدارک دیده شد - این دکتورین که تا بحال بصورت های مخلف ارائه شده است در اساس همچنان پابرجاست . نقطه حرکت این تئوری اینست که سرمایه داری نابود شده و در نتیجه تغییری در سیستم مالکیت بوجود آمده : مقوله محوری این سیستم ، " مالکیت سوسیالیستی " است که یکپارچگی و تجانس عمیق جامعه جدید از آن سر چشمه میگردد . کاراکتر سوسیالیستی این شیوه تولید بر اساس ماهیت دولت (عامل تعیین کننده سیاسی) ، تسلط مالکیت آن (عامل تعیین کننده حقوقی) و برنامه ریزی (عمل سیاسی - حقوقی بر روی اقتصاد) تعیین میگردد . " دولت سوسیالیستی " خود را مظهر آگاهی و اراده اجتماع می نمایاند که بوسیله طبقه کارگر و از طریق نماینده او یعنی حزب هدایت می شود . این دولت عامل تنظیم کننده تجدید تولید و پیشرفت اجتماعی است . بر این اساس ، اشکالات احتمالی سیستم نه از تضاد های عمیق ساخت آن بلکه از عقب ماندگی پندار و رفتار و یا اشتباه در اداره آن منتج میشود . تمام این اشکالات و یا مسائل حل نشدنی ، اساس سیستم را مورد سؤال قرار نمیدهند بلکه در چارچوب این سیستم قابل حل هستند .

ب - دولت بوروکراسی کارگری

این تزی بوسیله تروتسکی مطرح گردید و بوسیله جریاناتی که بنوعی ادامه راه او بودند بسط یافت ، معتقد است که جامعه شوروی جامعه ای متضاد بوده و در نیمه راه بین سرمایه داری و سوسیالیزم است . یک دولت کارگریست که بوسیله بوروکراسی فاسد شده است . علت چنین وضعی ، عقب ماندگی اقتصادی گذشته کشور و تاخیر در انقلاب جهانی است . بوروکراسی ای که در حزب و در دولت فرم گرفته ، قشری

غیر قابل کنترل است - نه یک طبقه سلطه . این قشر خود را مجبور به دفاع از دست آورده های انقلاب اکتبر می بیند نظیر ملی کردن ابزار تولید که به سیستم کاراکتر غیر سرمایه داری - در مقابل جامعه بورژوازی روبه زوال - میدهد . ماهیت اقتصاد دولتی برنامه ریزی شده و رشد نیروهای مولده که از آن منتج میشود - صرفنظر از زیانهای بوروکراسی در واقع نشان دهنده مترقی بودن جامعه شوروی میباشد . بنابراین بایستی از اتحاد شوروی در مقابل خطرات از جانب امپریالیستها دفاع کرد . فرضیه "استقرار مجدد سرمایه داری" فقط از طریق یک ضد انقلاب سخت و خونین امکان پذیر است که نتیجه آن بایستی بازگشت به مالکیت خصوصی باشد . در مورد اختلافات طبقاتی ، اینها به "قوانین بورژوازی توزیع" مربوط میشوند که در تضاد با فرمهای مالکیت [سوسیالیستی] قرار گرفته اند . یک انقلاب سیاسی علیه بوروکراسی بمنظور اعمال دموکراسی کارگری و بمنظور هدایت این گذار بطرف سوسیالیسم ، اجتناب ناپذیر میباشد .

بهرحال از نظر طرفداران این تز ، احتیاجی بیک انقلاب اجتماعی نیست . زیرا فرم کنونی مالکیت همچنان باید حفظ گردد .
ج - شیوه تولید "خاص"

تحت این عنوان تحلیلهای متعدد متفاوتی وجود دارند ولی بطور کلی تز زیر در مورد همه آنها مشترک است : جامعه شوروی نه سرمایه داری ، نه سوسیالیستی و نه در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است . اساس این جامعه یک سیستم استثمار و یک سلطه جدید طبقاتی میباشد . چنین برداشتی برای اولین بار در سال ۱۹۳۹ بطور سیستماتیک بوسیله BRUNO RIZZI مطرح گردید . این برداشت بارها در این مدت تحت عناوین و فرمهای مختلفی بخصوص در بین منقدین کشورهای اروپای شرقی دیده شده است : از DJILAS یوگوسلاو گرفته تا KURON و MEDZELEWSKI لهستانی تا مجارستانی های مکتب بوداپست (مثل FERENE, FEHER) و بخصوص BAHRO آلمان شرقی که از این تز بعنوان پایه اثر خود بنام آلترناتیو استفاده کرده است . همچنین مارکسیست های غرب مانند SWEEZY و LEFEVRE نیز در این چارچوب می گنجند .

خطوط اساسی این برداشت یعنی شیوه تولید "خاص" صرفنظر از تفاوتهای جزئی مابین آنها ، از اینقرار میباشد : مالکیت دولتی ، مالکیت اجتماعی این طبقه (یا قشر) را تشکیل میدهد . این سیستم ، سیاست و اقتصاد را در هم می آمیزد و یا حد اقل تسلط دومی بر اولی را عملی می سازد . استثمار از نوع بوروکراتیک آن اعمال می گردد ،

بدون احتیاج به کاراکترهای استثمار سرمایه داری . (از این عده حتی بعضی معتقدند که نیروی کار در این جامعه بصورت کالا درآمده است) مقولات کالا و پول دیگر شاخص تجدید تولید روابط سرمایه داری نیستند ، بلکه بعنوان ابزار برنامه ریزی دولتی محسوب میشوند . کاراکتر غیر سرمایه داری این فرم اجتماعی قبل از هرچیز نتیجه عدم وجود سرمایه داران ، و سپس نتیجه تغییر در سیستم مالکیت میباشد ؛ همچنین بر اثر لغو پراکندگی واحد های تولیدی ، که تحت حاکمیت سیاسی بطور واحدی درآمده اند ، و بالاخره بر اثر ناپدید شدن حقوق بگیران که آنرا می توان از طریق عدم وجود " بازار آزاد " نیروی کار دریافت . (جامعه شوروی) یک شیوه جدید تولید یا نوع جدیدی از جامعه می باشد . بسیاری از تئوریسینهای که از این تز دفاع می کنند ، در مقایسه با سرمایه داری ، آنرا مرقی میدانند . ولی در ضمن ، متذکر میشوند که بهر حال جامعه ای است متضاد که در سالیان آتی نفعی خواهد شد . در میان مدافعین این تز ، بسیاری (مانند KURON, MODZELEWSKI, BAHRO) فکر میکنند که این یک مرحله اجتناب ناپذیر از (تکامل) تاریخ برای کشورهای است که از نظر اقتصادی عقب مانده میباشند و برخی دیگر (مانند RIZZI, BURNHAM) بطور کلی این مرحله را اجتناب ناپذیر میدانند .

د - سرمایه داری دولتی

در مورد سرمایه داری دولتی نیز تحلیل های متعددی وجود دارد شاید خیلی بیشتر از تحلیلهای مربوط به شیوه تولید " خاص " . نقطه مشترک موافقین این تز اینست که مناسبات بنیادی سرمایه داری (در جامعه شوروی) همچنان موجود هستند و در تجدید تولید آنها ، این دولت است که از طریق مالکیت صنعتی ملی شده نقش اساسی را ایفا میکند .

برای تئوریسین انگلیسی TONY CLIFF (در کتاب سرمایه داری دولتی در روسیه ، که تا بحال چندین بار از سال ۱۹۴۸ بچاپ رسیده است) از زمان آغاز اولین برنامه ۵ ساله در سال ۱۹۲۸ ، دولت کارگری به سرمایه داری دولتی تغییر شکل یافته است . مالکیت دولتی بوجو آورنده ترکیب کاملی از اقتصاد و سیاست می باشد . اقتصاد معادل است با کارخانه عظیمی که مرکز بر آن تسلط کامل دارد ، قانون ارزش از بین رفته و نیروی کار کاراکتر کالائی خود را از دست داده است . مقولات کالائی و قانون ارزش فقط بدلیل رقابت با سرمایه داری جهانی (که آنها فقط فرم مبارزه تسلیحاتی دارد) به این سیستم تحمیل می شوند .

حزب کمونیست چین ، از طرف دیگر ، از سالهای ۱۹۶۰ تیز

سرمایه داری دولتی را در مورد شوروی بعد از استالین مطرح ساخت. این تحلیل که انعکاسی جهانی یافت. بدون شک از لحاظ تئوریک یکی از مبتدی ترین و ناکامل ترین نظرات می باشد. یک ضد انقلاب سیاسی در سال ۱۹۵۶ ماهیت اتحاد شوروی را تغییر داده و "زیر بنای سوسیالیستی" موجود آنزمان را فاسد کرده است. بدین ترتیب مالکیت سوسیالیستی، به مالکیت انحصاری بورژوازی جدید در قدرت تغییر ماهیت یافته است. این بورژوازی جدید بتدریج برنامه ریزی مرکزی را رها کرده و "سود را هدف" خود قرار داده است. شوروی به ابر قدرتی سوسیال امپریالیست تبدیل می شود که با همتای آمریکائی خود رقابت میکند و زیر بنای اقتصاد پیش انحصار سرمایه داری دولتی است.

در پایان به تحلیل های BETTELHEIM در مورد "بورژوازی دولتی" اشاره می کنیم که در ابتدا تا حدی تحت تاثیر مفاهیم مائوئیستی قرار گرفته بودند ولی بعدا توسط وی بسط یافتند و بصورت نظریه جدید و نو ظهوری مطرح شدند. سیستم کنونی شوروی یک سرمایه داری دولتی است که بر پایه "جدائی دوگانه" که همیشه در شیوه تولید سرمایه داری موجود است، بنا شده. شقی از این جدائی دوگانه، جدائی بین کارگران و نیروی کار میباشد که خود را بصورت سیستم کار مزدوری نمایان میسازد. شق دیگر، جدائی متقابل کارخانه هاست که در تولید و مقولات کالائی بروز میکند. لازمه گذار به سوسیالیزم، محو تدریجی این جدائی دوگانه میباشد و نه تجدید تولید وسیع آن. ولی راه حل چنین پروسه ای را باید در سطوح سیاسی و ایدئولوژیک فرماسیون اجتماعی جستجو کرد.

معرفی این چهار برداشت اصلی در باره ماهیت سیستم شوروی مسلما نمودار کلیات آنهاست. در اینجا ما به بسیاری از مسائل که این تزاها پایه خود را بر اساس آنها نهاده اند اشاره نکردیم زیرا از حوصله بحث پیشنهادیمان خارج است.

نظرات انتقادی

اولین نکته ای که باید روی آن تاکید کنیم اینست که تئوری شیوه تولید سوسیالیستی، یا اقتصاد سیاسی سوسیالیزم، چیز دیگری نیست جز ترکیب دو مفهوم: سوسیالیزم دولتی و سرمایه داری برنامه ریزی شده.

دولت با جامعه یکی گرفته شده، با این فرض که از طریق از بین بردن مالکیت حقوقی خصوصی بر وسائل تولید، جامعه همگون شده است و در نتیجه مالکیت دولتی بعنوان "مالکیت اجتماعی" توصیف میگردد. ماهیت

سیاسی منتسب به این دولت (پرولتری، و بعداً سوسیالیستی) بعنوان عامل تعیین کننده روابط تولیدی فرض میگردد و بهمین ترتیب نیز شیوه تولید از طریق سیستم مالکیت تعیین میگردد. درون این دولت - که خود را بعنوان نماینده منافع عمومی جامعه معرفی میکند - مقولات حقوقی - سیاسی اساسی ترین و مقدم ترین نقش را در اقتصاد سیاسی سوسیالیسم بازی میکنند. این بخصوص در مورد تز کذائی "مالکیت سوسیالیستی" صدق میکند، که چیز دیگری جز یک مقوله حقوقی - سیاسی نیست که در چارچوب مقولات اقتصادی عمل میکند. از طرف دیگر، مناسبات کالائی و سرمایه داری جدا از محتوی اجتماعی قبلیشان در نظر گرفته شده و به عنوان چیزی بی ارتباط با محتوای جدید "سوسیالیستی" ارائه میگردد. و آنها بدلیل "خاصیت" مالکیت سوسیالیستی. گذشته از این، مقولاتی نظیر کالا، پول، مزد، "فرم ارزشی تولید اضافی" (یا بزبان دیگر ارزش اضافی)، همه اینها بعنوان "ابزار اقتصادی برنامه ریزی شده" بوسیله دولت بمنظور "اداره منطقی تولید اجتماعی"، مورد استفاده قرار میگیرند. بهمین ترتیب این شیوه تولید که مہنتی بر "مالکیت سوسیالیستی" است با "تولید کالائی سوسیالیستی" و یا "مزد سوسیالیستی" مترادف و منطبق میشود. در نتیجه بدین ترتیب به تئوری "سرمایه سوسیالیستی" هم میرسیم.

این مقوله آخری که در واقع نتیجه جبری کل چنین سیستمی است بدلائل توجیه گرایانه، بوسیله سیستم بطور فرموله نشده باقی مانده است. توضیح ماهیت واقعی این مقوله از طرف مدافعان این سیستم مسلماً سقوط تمام اقتصاد سیاسی سوسیالیسم را به همراه خواهد داشت: آن اقتصاد سیاسی سوسیالیستی که معتقد است سوسیالیسم بر پایه همان مقولات (و همان روابط اجتماعی) بر سیستمی تکیه میکند که هدفش نفی آن سیستم، (یعنی سرمایه داری) بود. و بالاخره، سوسیالیسم دولتی که بعنوان سرمایه داری برنامه ریزی شده فهمیده میشود، خود را بعنوان "شیوه تولید سوسیالیستی" که بهتر از دیگر شیوه های تولید ماقبل خود میباشد، معرفی کرده و نقطه پایانی بر حرکت تاریخ یعنی گرایش نهائی بشریت بطرف "پیشرفت" میگذارد.

این جریانات انتقادی، صرفنظر از اختلافات آشکارشان در برخی موضوعات مشترک هستند: سرمایه داری بطور کلی بعنوان سیستمی که بر پایه "مالکیت خصوصی" و هرج و مرج در رقابت بنا نهاده شده است، درک میشود. بنابراین زمانیکه مالکیت دولتی و برنامه ریزی دولتی اعمال میگردد سرمایه داری از بین میرود. از این تحولات، تصور تسلط اقتصاد بر سیاست ناشی میشود: این نظریه که دولت جامعه را تحت

"کنترل" دارد و در شرایط "سازماندهی" تولید اجتماعی است. تشابه با اقتصاد سیاسی سوسیالیسم آشکار است، اما چیزی که باعث تفاوت بین این برخورد های انتقادی با نظریه قبلی (اقتصاد سیاسی سوسیالیسم) میشود، خصیلتی است که به دولت نسبت داده میشود: بوروکراتیک، ستمگر، مطلقه و یا حتی سرمایه داری. بهر حال منظور دولتی است که در مقابل جامعه یا در مقابل اکثریت جامعه قرار گرفته و تجسم خواست جمعی این جامعه نمیشد. بالاخره، بسیاری از منقدین، تاریخ را تسلسلی بطرف پیشرفت می بینند که در آن شیوه های تولید بناچار هر یک از دیگری "پیشرفته تر" است. سیستمهای از نوع شوروی در مقایسه با سرمایه داری "برتر" توصیف میشوند به این دلیل که در نرده بان تکاملی در پله بالاتری قرار دارد (و یا بنظر می آید بالاتر باشد). در اینجا با سردرگمی معمولی میان آنچه (که نمیدانیم چیست) در آینده بوجود خواهد آمد و آنچه چیزی که حتما "برتر" خواهد بود، مواجه هستیم.

در نتیجه واقعا شگفت آور است و قتیکه مشاهده می کنیم که بین تمام نظرات مختلف مارکسیستی در مورد سیستم شوروی، پایه مشترکی وجود دارد. ولی اتفاقا از همین جا تفاوت بین یک جریان توجیه گرایانه (اقتصاد سیاسی سوسیالیسم و جریانات مدافع آن) و جریانات انتقادی نسبت به سیستم شوروی (مانند تزشیوه تولید "خاص" و تز سرمایه داری دولتی) تمیز داده میشود. جریان تروتسکیست بصورت عام، مابین این دو قرار میگیرد. نکات مشترک را بطور خلاصه چنین میتوان بر شمرد:

کلیه روابط اقتصادی موجود در سطح روابط سیاسی - حقوقی تعیین میگردند؛

دولت نه تنها روابط سیاسی بلکه مجموعه روابط اقتصادی را از طریق مالکیت و برنامه ریزی خود کنترل و اداره میکند؛ سرمایه داری از طریق از بین رفتن سرمایه داران بعنوان مالکین خصوصی و از میان رفتن رقابت که نتیجه "اقتصاد با برنامه" میباشد، الفاء گردیده است (این نکته آخری حتی مورد قبول بعضی از مدافعین تز سرمایه داری دولتی مثل TONY CLIFF نیز میباشد). مسائل آنچنان است که گویی فتییشیسم کالائی (بازار) و سرمایه داری (که بصورت اشکال رقابت، بازار، و روابط بین موضوعات حقوقی فردی وجود دارند) جای خود را به فرمهای جدیدی از فتییشیسم داده اند. این فرمهای جدید فتییشیسم عبارتند از: دولت، برنامه، قدرت، روابط مابین فرد و مجموعه اجتماعی انتزاعی (دولت، جامعه دستگاه...) که بر او حاکم هستند. تفاوت بین جریان توجیه گرایانه و جریان انتقادی از اینجهت

نیست که دومی بیک انتقاد رادیکال از مقولات دست میزند ولی اولی آنها را تئوریزه و توجیه میکند. تفاوت فقط در اینست که دومی کلیه مقولات را به عنوان مسائلی معتبر قبول کرده ولی آنها را با درک متفاوتی از آنچه اقتصاد سیاسی سوسیالیزم بکار میبرد، تفسیر میکند. در جائیکه مدافعین اقتصاد سیاسی سوسیالیزم، دولت را بعنوان مظهر جامعه ای متجانس می انگارند، منقدین با ارائه این استدلال پاسخ میدهند که دولت یک طبقه و یا یک قشر مسلط را نمایندگی میکند؛ ولی کلیه آنها زمانیکه مالکیت و برنامه ریزی دولتی را بعنوان عاملی آنتاگونیست مناسب سرمایه ^{میدارند} بشدت در اشتباهند، و وقتی معتقدند که دولت مانند مدیر یک کارخانه عظیم صنعتی، تولید اجتماعی را "کنترل" میکند (همانگونه که یک مدیر، کارخانه صنعتی عظیمی را می چرخاند، دولت، تولید اجتماعی را "کنترل" میکند). و بالاخره اشتباه دیگری که مدافعان اقتصاد سیاسی سوسیالیزم مرتکب میشوند اینست که سیستم شوروی را بعنوان فرمی "مترقی" در مقایسه با سرمایه داری - که از نظر تاریخی زائل شدنی فرض شده - می پندارند.

با وجود ملاحظاتی انکار ناپذیر بعضی از این نظرات، در نهایت چنین بنظر میآید که تئوری های مخالف در مجموع موفق به طرح یک انتقاد رادیکال از موضوعاتی که نتیجه سیستم مالکیت و برنامه ریزی دولتی است، نمی شوند. در نتیجه این نظرات غالباً کمک چندانی به درک تضاد های واقعی این جوامع، عملکرد و تجدید تولید آنها نمی کنند.

۴ - یک طرح پیشنهادی: سرمایه داری دولتی

ابتدا یک نکته متداول و لوژیک قبل از اشاره به درک مورد نظرمان: قبل از هر چیز بایستی از پیش داوری و یا یک دید پیش بینی گرایانه در مورد "سوسیالیزم" و گذار بر حذر باشیم و بویژه از این بینش که حرکت تاریخ در جهت تکاملی است تا به جامعه آزاد برسیم، دوری گزینیم. بنظر ما تجارب سنتی مارکسیستها در مورد نکته اخیر بایستی مورد بررسی قرار گیرد.

نقطه شروع عبارتست از تعریف سرمایه داری. واضح است که تعام برداشت ها در مورد سیستم شوروی به درک خاصی از سرمایه داری مربوط میشود. اینجاست مسئله اساسی مورد بحث که بندرت به آن برخورد شده. من تاکید خود را بر روی ماهیت خاص سرمایه داری یعنی ماهیت دوگانه آن میگذارم. سرمایه داری سیستمی است بر اساس:

(۱) تولید کالائی (که مناسبات آن از طریق مقولات: کالا، ارزش

و پول بیان میشود.)

(۲) کار اجرتی (که مقولات مزد، ارزش اضافی و سرمایه از آن منتج میشوند) . ولی تولید سرمایه داری تنها یک تکامل ساده تولید کالائی از طریق در اختیار گرفتن نیروی کار که در محدوده کالاها انجام گیرد نیست، بلکه نفی آن [تولید کالائی] نیز هست. و این [نفی] بطور مضاعف: "اصل هم ارزش بودن که مختص روابط کالائی است (و خود را از طریق قانون ارزش بیان میدارد) یکباره بدلیل مبادله نیروی کار و سرمایه در سرمایه داری نفی میگردد، که در نتیجه پیدایش و تصرف (APPROPRIATION) یک پدیده نابرابر NON-EQUIVALAN یعنی ارزش اضافی، از آن ناشی میگردد. ولی این نفی نتیجه الغاء قانون ارزش نیست بلکه دقیقاً بعلت کاربرد اعمال این قانون یعنی "معکوس کردن قانون APPROPRIATION میباشد. عملکرد این قانون که بوسیله مارکس در "سرمایه" توضیح داده شده از طرف بسیاری از مارکسیستها مورد توجه قرار نگرفته و یاب به آن کم بها داده شده است. ثانیاً، تولید سرمایه داری که منوط به تولید ارزش میباشد، در واقع شامل تولید ارزش و ارزش اضافی است. ولی علاوه بر این شامل روابط پیچیده تری از تولید کالائی ساده میباشد. این واقعیت خود را چنین بیان میکند که کالاها بر اساس مقدار ارزششان با یکدیگر مبادله میشوند، بلکه بر اساس قیمتتهائی که از این ارزشها منتج میشوند، مبادله میگردند. (همانطور که در سطح جامعه، مجموعه قیمتتها حتماً با مجموعه ارزشها برابر است، با در نظر گرفتن تغییر جزئی واحد پول). در فرم رقابتی سرمایه، این قیمتتها، "ارزشهای تولید" هستند. در این بخش قانون ارزش الغاء نگردیده بلکه خود را بصورتتهای (MEDIATIONS) تغییر شکل یافته، اعمال میکند. در اینجا اشاره ای به فرمهای مختلف شیوه تولید سرمایه داری میکنیم و به تمایز آنها با یکدیگر می پردازیم:

هر شیوه تولید منطبق با فرمهای ویژه ای است. تفاوت بین این فرمها قبل از هر چیز از طریق: مالکیت حقوقی سرمایه، فرمهای تشکیلی دهنده واحدهای اقتصادی، و شیوه تنظیم خاصی تعیین میگرددند. این شیوه تنظیم، بیان کننده وضع خاصی است که تحت آن، تضادهای اساسی شیوه تولید خود را تجدید تولید کرده و پیش میروند. این شیوه تنظیم همچنین شامل فرمی از بحران سرمایه داری نیز میباشد.

سه فرم اصلی شیوه تولید سرمایه داری بدین ترتیب می توانند تمایز گردند: فرم رقابتی، فرم انحصاری و فرم دولتی. هر یک ارتباط خاص خود را با دو جنبه ذکر شده این شیوه تولید دارند. هر یک

ضابطه خاصی در تحقق گرایش‌های متضاد این شیوه، که شامل تبلورات و فرم‌های فشیتریزم خاصی است، دارا می‌باشند.

در اینجا ذکر چند کلمه در مورد فرم دولتی سرمایه‌داری را لازم میدانیم. در سطح بسیار کلی، این فرم از سرمایه‌داری را چنین میتوان خلاصه کرد: سرمایه‌داری دولتی فرمی از شیوه تولید سرمایه‌داری است که در آن مالکیت دولتی حاکم بر سرمایه است. روابط اساسی این شیوه (روابط کالائی که شامل بخش دولتی نیز هست، و سیستم کاراجرتی) در اینجا خود را تجدید تولید میکنند، و موجودیت مقولات اساسی (سرمایه‌داری) از آن منتج میشوند (مقولاتی که اقتصاد سیاسی سوسیالیسم بوجود آنها، بجز در مورد سرمایه، معترف است). ویژگی این فرم دولتی بخصوص در نتیجه برنامه ریزی دولت و بنا بر اثرات دخالت دولت در پروسه تولید و تجدید تولید، میباشد. ضوابط جدید در عملکرد مناسبات کالائی و کاراجرتی مستقر میشوند. این ضوابط با کاربرد سیستم برنامه‌ریزی شده قیمت‌ها و پروسه تمرکز - توزیع ارزش اضافی اجتماعی که از طریق دستگاه بانکی و بودجه دولتی انجام میگردد، مرتبط هستند. انواع اصلی کنترل در سیستم سرمایه‌داری دولتی با اشکالاتی جدی از این قرار مواجه میگردد:

در توسعه ارزش اضافی نسبی، در کاربرد انباشت شدید، و در گرایش حاد در جهت اضافه انباشت سرمایه که بطور متناوب

خود را بصورت بحرانهای کمبود و قحطی نشان میدهد. این نوع کنترل، بر روابط خاصی که بین عاملین مختلف تولید موجود است، تکیه میکند: روابط

مابین عاملین سرمایه اجتماعی، و روابط مابین تولیدکنندگان مستقیم و عاملین سرمایه اجتماعی. در هر یک از سطوح سازمان اقتصادی (ادارات برنامه ریزی، وزارتخانه‌های صنایع، مدیران کارخانه‌ها) رفتار، دلائل و نمودهای خاصی که غالباً متضاد هستند، تبلور پیدا میکند. نه "مرکز" و نه سطوح میانی برنامه ریزی هیچگونه تسلطی بر تقسیم اجتماعی کار ندارند و نمیتوانند داشته باشند.

مالکیت و برنامه ریزی دولتی نمودارهای جدیدی را پدید

می‌آورند یعنی: فرمهای جدید ایدئولوژی اقتصادی. فشیتریزم کالا، پول و سرمایه خود در سطوح ناموزونی رشد می‌یابد. از میان رفتن آشکار سرمایه‌داران و از بین رفتن استقلال واحدهای تولیدی که ظاهراً از یکی شدن مالکیت حقوقی آنان منتج شده، فکرواهی الغاء خود سرمایه‌داری را در اذهان مطرح میکند. فشیتریزم دولت، بر انواع دیگر

فشیستیزم ، تسلط یافته و آنها را بصورت فرمهای غیر عمده حفظ میکند . تضاد ها در سطح جامعه در مقایسه با این وحدت اساسی که منطبق بر سیستم دولتی است ، بی اهمیت جلوه میکنند . دولت اینطور مینمایاند که مجموعه جامعه را سازمان میدهد و در موقعیتی است که مجموعه تولید را تحت کنترل گرفته است . از این پدیده ، فکر تسلط سیاست (بر اقتصاد) به ذهن خطور میکند .

در پایان چند نکته را درباره آن چیزی که سرمایه داری دولتی نیست ، ذکر می کنیم :

در صورتیکه دولت اراده واقعی جامعه باشد و یا درحالیکه دولت تنها " سرمایه دار جمعی " بطور انتزاعی باشد ، چنین سیستمی ، سرمایه داری دولتی نیست . دولت بدون شک حامل صفات خاص مالکیت سرمایه است ، ولی چنین چیزی به تنهایی بی مفهوم خواهد بود . زیرا این سرمایه زمانی میتواند وجود داشته باشد که حاملین فونکسیون (عملکرد) آن نیز وجود داشته باشند یعنی : رهبران پروسه تولید در سطوح مختلف اینها عاملین و عناصر سرمایه هستند ؛ بطور فردی ، بر چیزی مالکیت ندارند ، ولی بطور جمعی ، سرمایه اجتماعی را از طریق واسطه مالکیت دولتی ، در تملک خود در آورده اند . این سرمایه داران ، که دیگر در اینجا بصورت کنکرت وجود دارند ، به همراه رهبران سیاسی دستگاه دولتی ، طبقه حاکم سیستم را تشکیل میدهند .

سرمایه داری دولتی ، بهمین ترتیب ، نمیتواند سیستمی باشد که در آن سیاست ، اقتصاد را جذب کرده و یا تحت تسلط قرار داده باشد . با آنکه ، روابط مابین اقتصاد و سیاست بطور وضوح نسبتا به آن چیزی که در دیگر فرمهای سرمایه داری وجود دارد نوع خاصی است ، (بخصوص در مورد شیوه تشکیل و تجدید تولید طبقه حاکم) با اینحال رابطی اقتصادی به تنهایی دارای نقش بسیار مهمی در تعیین وجهت دادن مناسبات اجتماعی است . بدین جهت نظریه ای که معتقد است " مناسبات قدرت " رابطه ای خاص ، جدید و تعیین کننده در چنین سیستمی است ، بهیچوجه نمیتوانند قابل قبول باشد .

سرمایه داری دولتی بهیچوجه سرمایه داری بیشتر سازمان یافته ای نیست . سرمایه داری اصولا قابلیت و امکان سازمان یافتن را ندارد و برخلاف ظواهر قضیه ، تجربه سیستمهای مالکیت دولتی نشان میدهد که در آنها هیچ تشکیلات مرکزی در موقعیتی نیست که قادر به برنامه ریزی باشد . بدون شک برنامه ریزی مداخله است در روابط کالائی و سرمایه

داری که مسلماً نتایج بی تأثیری ندارد، اما این تأثیرات محدود میباشند و نمیتوان آن را با برنامه ریزی سوسیالیستی واقعی یعنی "غلبه یافتن" بر روابط اقتصادی، یکی دانست.

و بالاخره، سرمایه داری دولتی حتی فرمی "مترقی" از سرمایه داری نیز نیست. میتوان مشاهده کرد که این فرم از نظر تاریخی پایه خود را نه در کشورهای سرمایه داری رقابتی یا انحصاری گذاشته است بلکه برعکس هدف خود را کشورهای قرار داده. که تازه به دوران سرمایه قدم گذاشته اند (انواع آن در کشورهای اروپای شرقی متفاوت هست)؛ هدفی که در جهت یک انباشت میباشد. در اتحاد شوروی، سرمایه داری خود را از طریق انباشت اولیه سرمایه تحمیل کرده است. برخلاف نظریات مبنی بر موثر بودن این نوع "پیشرفت اقتصادی"، نمیتوان سرمایه داری دولتی را بعنوان "فرمی برتر" بحساب آورد. و بالاخره، فرمهای سیاسی ای که با چنین سیستمهای اقتصادی همراه هستند، نمیتوانند برای مردمی که در این سیستمها محصور هستند، "مترقی" بحساب آیند - حتی در مقایسه با دیگر فرمهای دموکراتیکی که در انواع دیگر سرمایه داری یعنی رقابتی و انحصاری در دوره های خاصی بوجود آمده اند. البته منظور در اینجا بهیچوجه تهرئه فرمهای دموکراتیکی که در کشورهای سرمایه داری (رقابتی و انحصاری) وجود دارند نیست چه بسا که این سیستمها، فرمهای دیکتاتوری و فاشیستی به همراه دارند. منظور اشاره به این مطلب است که بحث مسئله "فرمهای مترقی" (در رابطه با دیگر فرمهای سرمایه داری) پیچیده تر از اینست که بتوان در اینجا به آن دامن زد.

بقیه از صفحه ۳۰

بلانکی در اهمیت رژیم جمهوری و نقش فرانسه در جنبش انقلابی بین المللی زیاده روی میکرد و باین جهت روی شعار "دفاع از سرزمین پدری" زیاده تاکید میکرد و در مجموع گرفتار نوعی شوونیسم بود. اگر چه بلانکی در رابطه با مسئله حزب و طبقه راه حل صحیحی انتخاب نکرده بود و عمدتاً معتقد به فداکاری گروه کوچکی از انقلابیون حرفه ای و کوشنده بود ولی اطلاق عنوان "توطئه گر" و "کودتاچی" با و بیشتر بوسیله نویسندگان بورژوا صورت گرفته است. بلانکی تأثیرات انقلابی عمیقی بر روی جنبش کارگری باقی گذاشت و مارکس باین جهت به بلانکی و بلا نکیسم پر بها میداد حتی در سال ۱۸۵۰ (که بلانکی در زندان بسر میبرد) وحدتی میان مارکس و انگلس و بلا نکیسمت ها برای بنیان گذاری "اتحادیه جهانی کمونیستهای انقلابی" بطور رسمی صورت گرفت و متن این قرارداد که بوسیله مارکس، انگلس و رهبران بلا نکیسمت امضاء شده بود، در ضمیمه "مانیفست کمونیست" عیناً بچاپ رسیده است.

انقلابات بورژوائی ۱۸۴۸

در شماره های گذشته "علم و جامعه" به تشریح انقلاب کمبیر فرانسه پرداختیم. از آنجا که عده ای از خوانندگان نسبت به ادامه انتشار این سری مقالات ابراز علاقه کرده اند لذا از این شماره، مطالبی را که با استفاده از جزوه های آموزشی تهیه کرده ایم در اختیار خوانندگان قرار میدهیم و پس از پایان این نوشته، سلسله مقالاتی در باره انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ (فوریه و اکتبر) خواهیم داشت و باین ترتیب خواننده فرصت آنرا خواهد داشت که با مطالعه مجموعه این مقالات با تاریخچه مختصر انقلابات مهم تاریخ مدرن آشنا شود.

در ضمن در نظر داریم که مقالاتی در تحلیل جنبش مشروائیت و قیام جنگل بر این مجموعه بیافزاییم.

سلسله مقالات مربوط به انقلابهای بورژوائی ۱۸۴۸ شامل مطالب زیر میباشد

الف - انقلابات ۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان

۱ - انقلاب صنعتی در اروپا

۲ - سوسیالیسم خیالپردازانه، تاکتیک خیالپردازان

۳ - گذار از خیالپردازی به علم، اتحادیه کمونیستها و "مانیفست کمونیزم"، اگوست بلانی و بلا تکسیم.

ب - انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه

۱ - رژیم سلطنتی ژوئیه . حکومت رباخواران و بانکداران

۲ - خصالت انقلاب فوریه و تاکتیک پرولتاریا

۳ - لوئی بلان و ایده های او

۴ - کشتار ژوئن

۵ - بنا پارتیسم

۶ - درسهائی از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه

پ - انقلابات ۱۸۴۸ آلمان و اتریش

۱ - آلمان قبل از انقلاب . مسئله وحدت

۲ - جریان انقلاب در اتریش

۳ - شکست انقلاب در آلمان

۴ - مارکس و انگلس در انقلاب

ذکر این نکته را لازم میدانیم که هر آینه برخی از خوانندگان ما علاقمند بمطالعه انقلابات ۲۹ - ۱۸۴۸ اروپائی باشند ، میتوانند از کتاب انقلابات ۴۹ - ۱۸۴۸ که توسط " انتشارات سوسیالیزم " در ایران منتشر شده است استفاده نمایند .

دکتر ناصر طهماسبی

در قسمت اول این سلسله مقالات بررسی خواهیم کرد که جنبه های مثبت و منفی سوسیالیزم خیالپردازانه کدامند ؟ و ایده اولوژی و تاکتیک سوسیالیزم خیالپردازانه چیست ؟ مخصوصاً بایستی موضع خیالپردازان نسبت به انقلاب ، مبارزات سیاسی ، پرولتاریا و بورژوازی را روشن ساخت . و باین ترتیب تفاوت میان خیالپردازان و مارکس را تشخیص داد و این مسئله ایست که در رابطه با گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم ، نقش پرولتاریا ، مبارزه طبقاتی و انقلاب حائز اهمیت فراوانی میباشد .

در قسمت دوم ، این نکته واجد اهمیت میباشد که حکومت بانکداران (صرافان) در دوران قبل از ۱۸۴۸ در فرانسه مورد بررسی قرار گیرد و موضع خرده بورژوازی شهری و روستائی نسبت به حکومت مزبور ، توضیح داده شود . برای آنکه نقش کارگران بهتر درک شود ، بایستی خصلت صنایع فرانسه در آنزمان مورد مطالعه قرار گیرد . و بایستی پیش خود مجسم کرد که در اثر مطالبات مستقل پرولتاریا چه تغییر ماهیتی در توسعه انقلاب بورژوا - دموکراتیک حاصل شد .

بویژه شناخت پیش شرطها و مقدمات کودتای بنا یارتیستی واجد اهمیت فراوانی میباشد . در قسمت سوم ، بایستی به بررسی این موضوع پرداخت که چه موانعی در سر راه توسعه سرمایه داری در آلمان وجود داشتند ؟ و چرا مسئله وحدت آلمان ، بصورت یک مسئله تعیین کننده در انقلاب درآمد ؟ این معجون آشفته مسایل ، مستلزم مطالعه دقیق آنست که بجهت بورژوازی آلمان از انقلاب روی بر تافت ؟ چرا دهقانان نقش فعالانه ای نداشتند ؟ چرا در آلمان از صفوف خرده بورژوازی شهری ، همانند فرانسه یک حزب ژاکوبینی بوجود نیامد ؟ و بالاخره اختلافات ملی و کمک ارتجاع از خارج ، چه نقشی در شکست انقلاب بازی کردند ؟

در این رابطه باید تاکتیک مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ را توضیح داد و - توسعه اولین جنبش کارگری آلمان را تشریح نمود .

ضمن مطالعه سخنرانی مارکس در اتحادیه کمونیستها ، بایستی بدقت باین مسئله توجه نمود که چگونه مارکس بر اساس تجربیات ۱۸۴۸ ، وظایف پرولتاریا در انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، تاکتیک در مقابل خرده بورژوازی و مفهوم شعار " انقلاب مداوم " را تشریح کرده است .

بخش اول : ۱ - انقلاب صنعتی در اروپا

در فاصله زمانی میان انقلاب کبیر فرانسه و ۱۸۴۸، انقلاب صنعتی سراسر اروپای غربی را فرا گرفت. اگر چه تغییر تولید کوچک در اثر صنعت بزرگ، در همه جا بمراتب کند تر از انگلستان صورت گرفت و صنعت بزرگ در هیچیک از کشورهای اروپای غربی موقعیت حاکم را کسب نکرد ولی در همه جا تولید کنندگان خرده پا تحت الشعاع مانوفاکتور سرمایه داری قرار گرفتند و پیدایش ماشین آلات و کارخانه و رستوخ سرمایه داری در کشاورزی موجب تغییرات موثری در وضع طبقات گردیدند.

تعداد بیشماری از تولید کنندگان خرده پا که از روستا و قشر بی‌پس و ورانده شده بودند، بصفوف پرولتاریا پیوستند. سطح زندگی کارگران بشدت تنزل کرد، بویژه در رابطه با بحرانیها، تبدیل کارگران متخصص به کارگران کمکی ماشینها و افزایش فوق العاده کار زنان و کودکان موجب تنزل شدید دستمزدها شدند. کار، مخصوصا برای اقشار جدید طبقه کارگر، مصیبت بار و داغان کننده بود و مدت کار روزانه ۱۲ تا ۱۴ ساعت بود که شرایط غیر قابل تحمل مسکن در شهرهای بزرگ جدید نیز بر آن اضافه میشد. امراض مسری از قبیل تیفوس و وبا در محله های کارگری شیوع داشتند. بی خانمانی، فقر و جنایت، دایما افزایش می یافت. فوریر، سوسیالیست خیالپرداز بزرگ مینویسد:

"جمعیت اضافی منشاء فقر و محرومیت میشود".

مهمترین تغییر در تناسب نیروهای طبقات در این دوره، رشد پرولتاریا بود که بسرعت در باره نیروی خود آگاهی کسب میکرد. آغاز انقلاب صنعتی، در تاریخ جنبش کارگری با یک سلسله انتشارات و قیامها توأم بود. جنبش "لودیتها" و جنبش چارتیستها در انگلستان، دو - شورش بزرگ لیون (در ۱۸۳۱ و ۱۸۳۴) در مرکز صنایع ابریشم فرانسه و انتشارات بافندگان شازی (آلمان) در ۱۸۴۴، گواه اشاعه روحیه انقلابی در میان کارگران میباشند. کارگرانی که از فرط ناامیدی دست بشورش میزدند. اینها نخستین کوششهای خود بخودی پرولتاریا برای تشکیل طبقه کارگر و مقابله با بورژوازی بودند.

تشدید محاسبات توده ها و افزایش فعالیت پرولتاریا موجب شدند که پایین طبقه جدید توجه بیشتری مبذول داشته شود. از محاسبات روشنفکری و از میان اقشار تولید کنندگان خرده پا و پیشه وران - که در حال انحطاط بودند - مردانی برخاستند و نشان دادند که مسایل صرفا سیاسی از قبیل مسئله جانشین ساختن رژیم سلطنتی بوسیله جمهوری بورژوازی، ممالک آزادبهای فردی و تحقق آزادی داد و ستد، مسایل اساسی عصر جدید را تشکیل نمیدهند بلکه "مسئله اجتماعی" از بین

بدن نابرابری وحشتناک و فقر پرولتاریا مسئله اصلی جامعه می باشد . و
باین ترتیب جریان سوسیالیسم خیالپردازانه بوجود آمد .

۲ - سوسیالیسم خیالپردازانه

اکثر سوسیالیستهای خیالپرداز ، نمایندگان روسنفکران بودند
و منشا مابقتی آنها از اقشار بورژوازی بود که در اثر فقر اجتماعی رشد
یافته و بعزت تشویش از ظهور پرولتاریای در حال اعتلا و مشی انقلابی
آن ، دچار وحشت شده بودند و در صدد آن برآمدند که فقر را تعدیل
بخشند و نابرابری ها را از بین ببرند . گروهی از خیالپردازان نماینده
منافع تولید کنندگان خرده پای در حال انحطاط بودند که رقابت صنعت
بزرگ و تمرکز سرمایه ، آنها را به صفوف پرولتاریا سوق داده بود . مهمترین
سوسیالیست های خیالپرداز عبارتند از : اوون (۱۷۷۱ تا ۱۸۵۸)
چارلز فوربیر (۱۷۷۲ تا ۱۸۳۷) و سن سیمون (۱۷۶۰ تا ۱۸۲۵) که
در آثار اولیه شان بیشتر ناراضیاتی کارخانه داران بچشم میخورد و بعدا
بتدریج بسوی سوسیالیسم گرایش پیدا میکنند . خدمت بزرگ این
سوسیالیست های خیالپرداز عبارت از اینست که آنها برای اولین بار
نقد کوبنده ای بر جامعه سرمایه داری مدرن ارائه دادند .

قبل از انقلاب کبیر فرانسسه ، مرقی ترین متفکرین بورژوازی
اعتقاد راسخ داشتند که نابودی فئودالیسم و تحقق آزادی سیاسی
موجب رفاه و ترقی تمام بشریت خواهد شد . ولی فوربیر و اوون - سیمون
لیستهای خیالپرداز فرانسوی و انگلیسی - ثابت کردند که این انتظارات
کاملا بیهوده میباشند و نشان دادند که پس از افتادن قدرت سیاسی
بدست بورژوازی ، وضع زحمتکشان بمراتب بدتر شده است . مثلا فوربیر
" نقد بسیار کوبنده ای از نظام اجتماعی موجود " عمل آورد و نشان
داد که عده زیادی از قبیل تجار بخشی از کارخانه داران ، حتموق
دانا ، نظامیان ، توده عظیمی از زنان مرفه شهری و غیره زندگی انگل
واری را میگذرانند و هیچ نوع کار تولیدی ای انجام نمیدهند . فوربیر
فقر مادت و معنوی دنیای بورژوازی ، ریاکاری در زندگی زناشویی و
ملاشی شدن کانون خانوادگی را بر ملا ساخت .

فوربیر و اوون از بر طرف کردن اختلاف میان شهر و روستا
جانبداری کردند و از ضرورت یک سیستم تعلیم و تربیتی جدید که متکی بر
ادغام کار خلاق و تحصیل باشد ، ابراز کردند . (در باره اوون در
بخش دیگری مفصلا صحبت خواهیم کرد) . سن سیمون که بقول انگلس
" از دید وسیع نبوغ آمیزی برخوردار بود " باور مبهمی باین شناخت ناپیل
آمد که وضع اقتصادی ، شالوده خوابا سیاسی می باشد . علاوه بر این ،
در نوشته های او باین اندیشه غائی برخوردار میکنیم که " انتقال حکومت

سیاسی بر انسانها به مدیریت موضوعات و اداره پروسه تولید " میانجامد ، یعنی در واقع صریحا به از بین بردن دولت اشاره کرده است .

اگرچه انتقادات سوسیالیست های خیالپرداز از نظام اجتماعی موجود ، بی نهایت شدید و پرهیجان بود مع الوصف برنامه های آنها برای جامعه آینده در بهترین حالت فانتزی های نبوغ آمیزی - (اتویی) * - بودند . زیرا این برنامه ها یاد رنگر گرفتن دقیق توسعه اقتصادی طرح نشده بودند . مثلا فوریر معتقد بود بایستی اجتماعات کوچک و مجزائی که از ۱۶۰۰ تا ۱۸۰۰ نفر تشکیل شده باشند بوجود آورده شوند گسسه آنها را " فالانسترها " مینامید و هر یک از اعضای این فالانسترها موظف بود که هر چند گاه بیکی از رشته های صنعت و کشاورزی بپردازد . ولی فوریر طرفدار از بین بردن سرمایه نبود و اعتقاد داشت که محصولات ساخته شده بایستی میان کارگران ($\frac{5}{13}$) ، سرمایه داران ($\frac{4}{13}$) و افراد بی که لیاقت مدیریت دارند ($\frac{1}{13}$) تقسیم شود . بنابراین فوریر اشتراکی شدن کامل وسایل تولید را نفی میکرد و همانند سایر خیالپردازان ، جزئیات جامعه آینده را بدون در نظر گرفتن توسعه اقتصادی و شرایط مربوطه ترسیم مینمود . فوریر معتقد بود که کار تعاونی هر یک از " فالانسترها " - از طریق توجه برنامه ریزی شده به رقابت ، تناوب در کار و تمرکز نیروها - موجب افزایش فوق العاده خلاقیت کار خواهد شد . و بعدا بر مبنای این شرایط اجتماعی و مادی نوین ، شیوه زندگی بشری ، طول عمر و نیروی حیات انسانها تغییر خواهد کرد . فوریر حتی جزئیات این دنیای خیالی را نیز ترسیم کرده است .

تاکتیک اتوپیست ها (خیالپردازان)

اتوپیست ها وضعی را که در اثر توسعه سرمایه داری بوجود آمده بود ، غیر قابل تحمل میدانستند ولی راه حل آنرا خیلی ساده تصور میکردند و معتقد بودند که با برنامه های سرهم بندی شده خودشان میتوانند دنیای آینده را تغییر بدهند و فقط تبلیغ نظریات آنها برای حل مسئله کفایت میکند . باین جهت اتوپیست ها وظیفه خود می دانستند که با تبلیغ برنامه های خیالپردازانه خود ، طبقات چیزدار و -

* اصطلاح " اتوپیا " که در واقع بمعنی " هیچ کجا " میباشد و در بسیاری از ترجمه های فارسی " ناکجا آباد " آمده است برای اولین بار بوسیله توماس مور (۱۵۱۶) استعمال شد . او در داستان معروف " گزارش از جزیره اتوپیا " سرزمین یک جامعه خیالی سوسیالیستی را توصیف میکند . واژه " اتویی " که بمفهوم " تصویر خیالی از آینده " میلشد بعدا در ادبیات اروپائی مرسوم شد و " اتوپیست " یعنی خیال پردازان مشتق گردید . علم و جامعه

دستگاه دولتی را که قدرت سیاسی را در دست دارد و از تشکیل واحد های نمونه جامعه آیند و به تنهایی نتوانند این نمونه ها را با سرعت فوق العاده ای بسازند و تمام جوامع بشری تعمیـم داد و باین جهت انقلاب نخواهد داشت .

کاب (۱۷۸۸ تا ۱۸۵۶) - سوسیالیست
ایام قبل از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه کارگران را دعوت کرد صرفنظر کنند و در عوض به آمریکا مهاجرت کنند و در آنجا ایستگی ای برای خود بسازند . در این راستا وی میگوید :
" اگر انقلاب را در پشت بستن نمواند بسازد و بسازد باز نمیکردم ."

و یک سوسیالیست خیالپرداز انگلیسی میگوید :
" بایستی با تمام قوا در داد آن با تمام قوا در خود داری کنیم . وقتی احزاب بودند در این نیست که شمشیر از نیام بکشیم و شورش بزنیم بزنیم ."

اتویست ها ، کارگران را بعنوان حامی خود کردند که تحت بدترین ستمها قرار دارند و این قادر مستقل در این باره اقدامی نمایند و باین جهت میگویند :
بالا " دارند و به بزرگواری باقیه . حاکمه نیازمند است گایه در پاسخ این سؤال که " آیا نیابتی است یا نه ؟" هدایت کرد " چنین پاسخ میدهد .

" شک نیست که بایستی چنین کرد و این خواهد بود که از آنها شرح کمالات را بگویند کرده ها نفوذ بمراتب بیشتر ، برتری و حتی تهیدستان دارند . زای آنها در تبلیغات در میان شروتمندان جدا کرد و باره تردید داشت . مگر میان شروتمندان روش و بزرگواری وجود ندارد ؟"

و در باره فوریر گفته میشود که او در خانه اش در انتظار میلیونر بزرگواری نیفتاد و برپا ساختن اولین " فالانستر " در اختیار او بود در کنار این خیالپردازان بزرگ که امید زار بودند اگر عطا وقت بورژوازی و بزرگواری و خوش قلبی پادشاهان را در جزیره ای بسازند . سوسیالیست ها در گذشته

کسسه با خرده بورژوازی بیشتر پیوند داشتند و برنامه های وسیعی تاسیس کرده بودند که به توهمات و ممالیات خرده بورژوازی محدود میشدند .
 پروتون (۱۸۰۵ تا ۱۸۶۵) و اوئی بلان (۱۸۱۱ تا ۱۸۸۲) —
 سوسیالیست های خرده بورژوازی فرانسوی خواستار اعتبارات متقابل و اتحادیه تعاونی صاحبان کارگاههای کوچک بودند . تا باین ترتیب آنها را از شرب بهره های سرسام آور بانکها و رباخواران نجات بدهند و البته بهیچ وجه مالکیت را نفی نمیکردند بلکه مایل بودند که وضع خرده بورژوازی را بهبود بخشند . باین ترتیب در سالهای چهل و نهم قرن ۱۹ اعتبارات سهل الوصول ، ممالیه اصلی سوسیالیست های آنزمان بود و خرده بورژواها را مانند کارگران متحد ساخت .

لوئی بلان یکی از متفقد ترین سوسیالیستهای فرانسه در دهه چهارم قرن ۱۹ بود . او همانند اتویست ها انقلاب را نفی میکرد ، با اعمال قهر آمیز مخالف بود و معتقد به قدرت لایتناهی سازمانهای تعاونی تولید بود . بلان میگوید :

" مردم انتظار ندارند که از طریق اعمال قهر به رهائی بخسود . بایل آیند بلکه تمام را ضامن رهائی خود میدانند . ما وسیله قهر را به دشمن واگذار میکنیم . "

لوئی بلان معتقد بود که تمام جامعه و حتی بورژوازی به سوسیالیسم علاقه دارد و میگوید :

" اگر بورژوازی حسن نیت داشته باشد ، از هیچ کاری برای احیای کشور خود داری نخواهد کرد . امید است که بورژوازی با خلق در آمیزد و ابتکار عمل برای گذار از رقابت به همکاری را در دست بگیرد . "

خصیصه جذبی که در بینش های اوئی بلان وجود داشت — و امروز همچنان مورد تایید رفورمیست های معاصر میباشد — تصور نقش خارق العاده حکومت " دموکراتیک " در جریان گذار به سیستم تعاونی است . اتویست های قبل از لوئی بلان ، اهمیت حکومت را کاملاً نفی میکردند . لکن لوئی بلان معتقد بود که دموکراسی بکمک حق رای ، تاثیر تعیین کننده ای بر روی حکومت گذاشته و باین ترتیب از سازمانهای تعاونی پشتیبانی خواهد کرد . کارگاههای عمومی تاسیس خواهد نمود و میتواند سرمایه های خصوصی را به حمایت از آنها جلب نماید . و در رقابت آزاد ، این کارگاههای عمومی بر موسسات خصوصی پیروز خواهند شد . " بدون آنکه نیازی بآن باشد که منابع خصوصی از طریق اعمال قهر از زمین برده شوند . "

در فرانسه آن دوران ، جنبش سازمانهای تعاونی تولید نقش

نسبتاً مهمی بازی میکند. ولی در رقابت با مؤسسات سرمایه داران بزرگ اینگونه سازمانهای تعاونی تولید یا از میان رفتند و یا آنکه خود به استعمار کار اجرتی پرداختند.

۳ - از اتوپیسی به علم

خدمت بزرگ تاریخی بنیان گذاران سوسیالیسم علمی یعنی مارکس و انگلس عبارت از این بود که تشخیص دادند سوسیالیسم محض اصول الزامی تکامل اجتماعی است و تمام توسعه اقتصادی از بین رفتن شیوه تولید سرمایه داری و جانشین شدن آن بوسیله شیوه تولید سوسیالیستی را آماده میسازد و اجتناب ناپذیر مینماید. مارکس و انگلس بر اساس تحقیقات سیستماتیک عنایم ویردانه ای که در کمینه ناسفه علم اقتصاد و تاریخ سیاسی و اقتصادی دوران خود بعمل آوردند، بدین تدوین بینش ماتریالیستی از تاریخ نایل آمدند و این بینش کلید درک تکامل جامعه بشری میباشد. درک علمی از جهان و تاریخ که مارکس و انگلس آنرا در بینش معروف به "ماتریالیسم دیاکتیک" تنظیم نمودند ما را به شناخت از پروسه های تاریخی و تاکتیک صحیح پیرواناریسم در مبارزه با بقاتین نایل میسازد.

سوسیالیستهای خیالپرداز قبل از مارکس امکان گذار به سوسیالیسم را در بزرگواری برخی از تمدنان میدیدند و برای برنامه های آنها اهمیت فوق العاده ای قایل بودند و در مجموع احساسی با موضوع برخورد میکردند. مارکس نشان داد که شیوه تولید سرمایه داری چگونه بوجود آمد و چگونه در جریان توسعه خود، ادغام وسائل تولید را تدارک دید و مخصوصاً نشان داد که چگونه در مرحله مشخصی از بین رفتن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، شرکای امکان رشد بیشتر نیروهای موده جامعه خواهد شد.

برخلاف خیالپردازان که برای پیرواناریا نقش مستقیمی قایل نبودند، مارکس و انگلس تعمیم میدادند که از بین بردن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید که پیش شرط گذار به سوسیالیسم میباشد، امری استیلا یافته و اتوماتیک است. جامعه امروزی یعنی پیرواناریا میتواند باشد و اگر گونی هوای سوسیالیستی نتواند از طریق واژگون سازی سرمایه بورژوازی و تپیده کردن قدرت سیاسی بوسیله پیرواناریا نیاشد. و پائین جهت لازم دیدند که پیرواناریا را به مبارزه سیاسی جواب کنند و باین وسیله انقلاب را تدارک ببینند.

"اتحادیه کمونیست ها" و "مانیفست کمونیزم"

این بینش در اواسط سالهای چهل قرن نوزدهم توسط ...

مارکس و انگلس فرم گرفت . مارکس و انگلس فقط تئوریسین های جامعه — نبودند بلکه در عین حال سازمان دهنده جنبش کارگری نیز بودند .

در سال ۱۸۳۴ کارآموزان پیشه ور آلمانی و مهاجرین سیاسی در فرانسه " اتحادیه تبعید شدگان " را تشکیل دادند که در سال ۱۸۳۶ گروه افراطی آن " اتحادیه منصفین " را بوجود آورد که در واقع یک اتحادیه سری کمونیستی انقلابی بود . این اتحادیه در سال ۱۸۴۰ — دستگاه رهبری خود را به لندن منتقل ساخت . مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۷ به عضویت این اتحادیه درآمدند و در سال ۱۸۴۷ با توافق عده دیگری نام آنرا به " اتحادیه کمونیستها " تغییر دادند . و در سال ۱۸۴۸ برنامه معروف " مانیفست کمونیست " را برای آن تهیه کردند و باین ترتیب اتحادیه مزبور بر بنیاد سوسیالیسم علمی قرار داده شد .

وایت لینگ یکی از رهبران و تئوریسین های برجسته " اتحادیه منصفین " یک سوسیالیست احساسی بود و معتقد بود که سوسیالیسم بایستی بر پایه تعالیم مسیحیت استوار باشد و امیدوار بود که بیست هزار دزد و لومین پرولتاریائی که از زندان آزاد شده بودند ، قیام کرده و — موجب دگرگونی وضع موجود خواهند شد .

مارکس در سال ۱۸۴۶ با این سوسیالیست خیالپرداز و عصبه دیگری از سوسیالیست های آلمانی که خود را " سوسیالیستهای حقیقی " میخواندند و معتقد بودند که در فرانسه " کارگران تهیدست " برای استقرار سوسیالیسم مبارزه خواهند کرد و در آلمان این وظیفه " عمدتاً به اقشار بالا و تحصیل کرده " محول شده است ، تسویه حساب کردند . " سوسیالیستهای حقیقی " از کارگران دعوت میکردند که " هرگز در انقلابات سیاسی شرکت نکنند " مارکس و انگلس که دگرگونی اجتماعی و استقرار سوسیالیسم را امر دایم کارگرمیدانستند بقول خودشان با این " فیلسوفان و نیمه فیلسوفان و دستداران جملات زیبا " روابط خود را قطع کردند و با پیشگامان پرولتاریای انقلابی (در بروکسل و پاریس) ارتباط برقرار نمودند . دفتر مکاتبات کمونیستی را تاسیس کردند و باین ترتیب عملاً در سال ۱۸۴۷ رهبری معنوی " اتحادیه کمونیست ها " را در دست گرفتند . (ما در تشریح " مانیفست کمونیست " که در مقاله جداگانه ای خواهد آمد به اختلافات مارکس و انگلس با " سوسیالیستهای حقیقی " اشاره خواهیم کرد .)

انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه و نقش مهمی که کارگران فرانسوی در آن " سال سرخ " بازی کردند صحت نظریات مارکس و انگلس را تایید کرد . لکن متأسفانه رهبری کارگران در فرانسه در دست سوسیالیست های خرده بورژوائی نظیر لویی بلان قرار داشت که اشتباهات و عدم تابعیت آنها — که مولود بینش آشفته آنان بود — موجب عدم موفقیت

انقلاب گردید .

آگوست بلانکی و بلا نکسیم

در مقابل رهبران غیر انقلابی ای که خود را در رأس جنبش کارگری قرار داده بودند، یک کمونیست انقلابی و کوشنده بنام آگوست بلانکی وجود داشت (۱۸۰۵ تا ۱۸۸۱) که ۳۶ سال از عمر خود را بعزت فعالیت‌های انقلابی در زندان گذراند . متأسفانه بلانکی در تحلیل سیستم سرمایه داری و ولایتی نداشت و بسیاری از سوسیالیست‌های خیالپرداز از این لحاظ، بر او پیشی گرفته بودند . در عوض بلانکی استاد امور تاکتیکی بود و با نهایت صداقت بفعالیت‌های انقلابی میپرداخت و مخالف تاریخ برنامه‌هایی برای جامعه آینده بود و با روش مسالمت‌آمیز برای نیل به سوسیالیسم، بشدت مخالف بود و معتقد بود تا زمانی که هنوز جامعه سرمایه داری وجود دارد نباید بد شوهرات مربوط به سازمان‌های تعاونی دل خوش داشت . خدمت بزرگ بلانکی اشاعه این اندیشه بود که مبارزه سیاسی و سوسیالیسم غیر قابل تفکیک میباشند و استقرار یک دیکتاتوری گذرا بود و باور خستگی ناپذیری برای سازمان دهی ایمن پیام مسلحانه در سراسر عمر خود تلاش نمود . او وجود تعداد تلیایی از عناصر با دیسیپلین انقلابی را برای سرنگونی رژیم حاکم کافی میدانست و این وجه مشخصه پیش او بود .

بلانکی در دوران سلطنت لویی فیلیپ برای تشکیل یک سازمان انقلابی سری دست بکار شد و فعالیت‌های انقلابی خود را در دوران امپراتوری دوم ادامه داد . لافارگ در مورد فعالیت‌های تشکیلاتی بلانکی چنین میگوید :

"تشکیلات به گروه‌های ده نفری تقسیم شده بود و فقط رهبر گروه با دستگاه رهبری تشکیلات منطقه ای ارتباط داشت و فقط عده بسیار قلیلی با دستگاه رهبری و خود بلانکی رابطه داشتند . این گروه‌های ده نفری بدستور تشکیلات مربوطه در معابر عمومی شخصی جمع میشدند و مرد کوتاه قد سالخورده ای بدون آنکه شناخته شود از کنار آنها میگذشت . این شخص آگوست بلانکی بود که او را "زندانی ابدی" می نامیدند و هیئت حاکمه فرانسه او را "خطرناکترین دشمن فرانسه بورژوازی و بوروکراتیک" تاقی میکرد .

بلانکی با تشخیص ضرورت سرنگونی قهرآمیز رژیم موجود — "سازماندهی پیام" و تاسیس حزبی از عناصر انقلابی — مرحله گذار از سوسیالیسم خیالپردازانه به مارکسیسم انقلابی را تشکیل میداد . اکنون

نوشته شده است . مزدک

ماتریالیسم دیالکتیک

ماتریالیسم دیالکتیک بعنوان متد و لوژی عمومی علوم :

ماتریالیسم دیالکتیک (۱۹) علم یا تئوری عمومی ترین قوانین مربوط به طبیعت ، جامعه و فکر است . (۲۰) این قوانین بوسیله فکر استخراج نشده بلکه از طبیعت و جامعه استخراج گشته و بوسیله فکر انعکاس یافته اند . دیالکتیک در طبیعت وجود داشت حتی قبل از اینکه جامعه ای وجود داشته باشد و در جامعه موجود بود حتی قبل از اینکه بشر از وجودش آگاه باشد . انگلس در "آنتی دورینگ" نوشت : "آدمیان مدتها قبل از اینکه بدانند دیالکتیک چیست ، بطور دیالکتیکی فکر می کردند ، همانگونه که آنها مدتها قبل از اینکه لغت نشر وجود داشته باشد نشرگونه سخن می گفتند . " (۲۱)

ماتریالیسم دیالکتیک بعنوان تئوری عمومی ترین قوانین همیشه انواع حرکت ماده ، کلیتی است از هم پیوستگی و یگانگی متد دیالکتیک ، منطق دیالکتیک و تئوری شناخت ماتریالیستی ، چرا که موضوع مورد مطالعه همه آنها ، در تحلیل نهائی ، یک چیز است : ماده بمعنای واقعیت عینی موجود در خارج و مستقل از فکر ما . لنین در "یادداشت های فلسفی" در این باره نوشت : "منطق ، دیالکتیک و تئوری شناخت ماتریالیسم (احتیاجی به این سه لغت نیست : همه آنها یکی و همان هستند) باید به یک رشته مبدل گردند . " (۲۲) باید توجه داشت که هدف لنین از گفته فوق این نیست که موجودیت مستقل متد ، منطق و تئوری شناخت را نفی و یا مرز بین آنها را مخدوش سازد . این گفته لنین را باید بعنوان اعتراضی بر دیدگاه متافیزیکی که هیچ رابطه ای بین این سه مقدار نمی بیند دانست و هم چنین اعتراض به کسانی که مقام ماتریالیسم دیالکتیک را تا حد متد و لوژی پائین می آورند (مثلا ماتریالیست های مکانیکی) . یگانگی این مقوله ها ضمن نسبی بودن ، ناشی از عمومی ترین قوانینی میگردد که بر آنان حاکمند . با این وجود هر یک از این سه مقوله موضوع مورد مطالعه خود را داشته و تکنیک و قوانین ویژه خود را شامل اند . نادیده گرفتن این حقایق لنین را تا سطح یک طرفدار هگل پائین می آورد . بی دلیل

نیست که پدر و تر این جمله را برای اثبات تاثیر عمیق هگل بر لنین مسرود استفاده قرار داده و چنین وانمود می کند که گویا لنین از پیرایه های آید آلیستی بدور نبوده است! (۲۳)

اهمیت بحث در باره دیالکتیک بعنوان متد و لوژی در این است

که دیالکتیک عموماً بعنوان متد در مارکسیسم معروف است. مثلاً خود مارکس از دیالکتیک بعنوان متد اسم برده است. (۲۴) و استالین در کتابچه خود "ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی" از "متد" دیالکتیک صحبت می کند، لوکاچ در "تاریخ و آگاهی طبقاتی" "اورتداکسی" را در مارکسیسم "متد" دیالکتیک میداند و نیز اکثریت مارکسیست های امروزه، اگر فصلی در کتاب خود در باره دیالکتیک داشته باشند، با احتمال قوی اسم آنرا متد و لوژی مارکسیسم می گذارند. مثلاً نگاه کنید به کتاب "تئوری رشد سرمایه داری" پل سوئیزی و کتاب "سرمایه داری اخیر" مندل. بنابراین مهم است که ببینیم دیالکتیک بعنوان متد به چه معناست.

ماتریالیسم دیالکتیک بعنوان متد و لوژی راهنمای عمل در نحوه تحقیقات و تجسّات علمی و عقلی در طبیعت و جامعه، کشف و تشریح قوانین حاکم بر تکامل پدیده (تحت شرایط وجودی آنها) و ارائه یافته های این تحقیقات است.

مسئله اساسی در متد و لوژی نحوه برخورد با واقعیت عینی خارج از

ذهن ماست. چگونه باید دنیای مادی را بررسی و قوانین آنرا کشف کرد؟ قبل از پاسخ دادن به این سؤال لازم است که روش تحقیق و روش تشریح و ارائه را در متد دیالکتیک مشخص و متمایز سازیم. البته روش ارائه

باید در فرم با روش تحقیق متفاوت باشد. مارکس در "پسگفتار" بر چاپ دوم نسخه آلمانی "سرمایه" جلد اول نوشت: "این آخری باید شیخی را در جزئیات درک کند، فرمهای مختلف تکاملش را تجزیه و تحلیل نماید (و) هم پیوستگی های درونی اش را نشان بدهد." مارکس سپس اینطور ادامه میدهد: "تنها بعد از اینکه این کار انجام شد میتوان حرکت واقعی را بطور کافی تشریح کرد." (۲۵) علاوه بر روش تشریح و ارائه نوعی بیان تشریحی اشیا است، دقیقاً برای اینکه آن شیئی را در تکامل و آشکارسازی (UNFOLDING) ضروری درونی اش نشان می دهد. (۲۶) در ضمن اینکه به چه ترتیبی مفاهیم ساخته شده از واقعیت مادی باید ارائه شوند نیز از مسائل روش تشریح و ارائه است. در حالیکه مسئله شروع در هر دو روش مهم است، در روش تشریح و ارائه شروع "شروع

واسطه ای شده است که مثل یک جوانه ، ساختمان کل کار (مطالعه) رادر خود نهفته دارد . " (۲۷)

برای مارکسیسم تحقیق بوسیله برخورد مستقیم محقق باید بسنده های مادی شروع میشود . دنیای مادی آنطور که هست و در رابطه با تاریخ تکامل و شرایط زیستی اش مورد مطالعه قرار میگیرد . بعبارت دیگر نقطه شروع تحقیق در مارکسیسم دنیای واقعی است که خارج از فکر ما و مستقل از آن وجود دارد . مارکس و انگلس در "ایدئولوژی آلمانی" درباره نقطه شروع در مطالعه جامعه چنین نوشتند :

" ما از آدمیان واقعی و فعال شروع میکنیم و براساس پروسه - زندگی واقعی شان تکامل انعکاسات و پژواکهای ایدئولوژیک این پروسه - زندگی را نشان میدهم . " (۲۸) و کمی پایین تر اینطور ادامه میدهند :

" این روش برخورد ، عاری از تعلقات (PREMISES) نیست و با تعلقات واقعی شروع شده و آنها را حتی یک لحظه هم رها نمیکند . تعلقات آن آدمیان هستند ، نه در انعطاف ناپذیری وجدائی خیالی شان ، بلکه در پروسه تکامل حقیقی (و) بطور تجربی محسوس شان ، تحت شرایط معین . بمحض اینکه این پروسه تشریح شود ، تاریخ دیگر مجموعه ای از حقایق مرده - آنطور که برای تجربیون^{ست} (خود این حقایق انتزاعاتی میش نیستند) ، یا یک فعالیت خیالی فاعلین حیاتی آنطور که برای ایست آلیست ها میباشد - نمیشود . " (۲۹)

مسئله بعدی در رابطه با شروع تحقیق ، برخورد دیالکتیکی با جزو کل است . کلیت ، آنطور که واقعا وجود دارد ، یک کلیت ، آشفته ، نامرتب ، ملو از هرج و مرج و پیچیده است . چنین کلیتی قابل مطالعه نیست . اجزا چنین کلیتی نیز چون رابطه بین آنها و بین آنها و کلیت مخدوش و درهم ریخته است ، قابل مطالعه نیستند . چگونه باید با این مشکل برخورد کرد ؟

مارکس در " مقدمه " بر " گروند ریسه " کوشید تا با این مشکل دست و پنجه نرم کند و آنرا از سر راه تحقیق خود درباره اقتصاد سیاسی بردارد . مارکس اینطور شروع میکند :

" شروع کردن با یک (پدیده) واقعی (CONCRETE) و حقیقی . . . مثلا جمعیت ، بنظر درست میسرسد . . . " لکن با بررسی دقیق تر ثابت میشود که غلط است .

چرا چنین است ؟ مارکس میگوید برای اینکه :

در جمعیت ، اگر من برای نمونه ، طبقاتی را که آنرا تشکیل می‌دهند ، جا بیاندازم ، یک انتزاع است . " تازه اگر من بسا عناصری که این طبقات بر روی آنها استوارند ، آشنا نباشم ، این طبقات به نوبه خود بیان تو خالی‌ای بیش نیستند . " این عناصر عبارتند از سرمایه و کارگر مزد بگیر که بنوبه خود برای هستی خود مقوله های دیگری نظیر قیمت ، پول ، ارزش ، ارزش اضافی و غیره را پیش فرض میکنند . مارکس سپس اینطور ادامه میدهد :

" بنا بر این ، اگر من قرار بود با جمعیت شروع بکنم ، این مفهوم قاطعی از کلیت می بود " یک مفهوم " واقعی خیالی " IMAGINED CONCRETE که از آن " من سپس . . . بطور آنالیتیکی (تجزیه و تحلیلی) بطرف . . . ساده ترین تعاریف (DETERMINATIONS) حرکت می‌کردم . از آنجا حرکت اجبارا می بایست بسوی منشا اصلی شروع صورت میگرفت تا من بالاخره دوباره به جمعیت می‌رسیدم ، اما این بار (جمعیت) نه بعنوان مفهوم قاطعی از کلیت ، بلکه بعنوان یک کلیت ، غنی از مفاهیم و روابط زیاد بود . " (۳۰)

در اینجا دو مسیر رفت و برگشت ، استقرائی و قیاسی ، بوضوح دیده میشود . مسیرو اول (که ما آنرا روش تحقیق نام گذارده ایم) از یک " کلیت زنده " شروع و به ساده ترین مفاهیم ختم میشود . اگر قرار بود ما در همینجا متوقف شویم بقول مارکس این یک روش غیر علمی بود و همان روشی بود که قبل از مارکس در مطالعه اقتصاد سیاسی بوسیله آدام اسمیت و دیگران بکار گرفته شده بود و مارکس آنرا روش " تشریحی - تاریخی " نامید ! (۳) این روش بدین دلیل ساده که از یک " واقعیت خیالی " ، از یک " مفهوم قاطعی " کلیت و نه از یک واقعیت ساخته شده شروع و به مفاهیم " انتزاعی " رسیده است ، غیر علمی است . برای علمی کردن این روش ، حرکت برگشت (که ما آنرا روش تشریح و ارائه نام گذارده ایم) الزامی است . در این صورت ما از مفاهیم انتزاعی که محصول مسافرت رفت می‌باشند بسوی کلیت " خیالی " و " قاطعی " ای که با آن تحقیق را شروع کردیم حرکت می‌نمائیم . (۳۱) لکن ضمن برگشت حرکت به تنظیم در آوردن کلیت کمک کرده و در نهایت وقتی به کلیت می‌رسیم ، آنرا دیگر " قاطعی " یا " خیالی " نمی‌یابیم بلکه کلیت ساخته شده و غیر خیالی است که از نظم و ترتیب برخوردار است . این کلیت محصول تفکر است ، لکن در ارتباط با واقعیت عینی بعنوان منشا آن

میباشد . این کلیت ، ضمناً واقعی و عام است . عام بمعنی فرم واقعی عمل متقابل ویژه گیها و بعنوان منشا این ویژه گیها . بنابراین ، این کلیت ، این عام ، کل غنای ویژه گی رانه بعنوان یک امکان بلکه بعنوان یک ضرورت در خود دارد . مارکس در این باره چنین نوشت :

" مفهوم واقعی، واقعی است برای اینکه محل تمرکز تعاریف زیاد و در نتیجه یگانگی گوناگونی است . واقعیت ، بنابراین ، در - پروسه تفکر ظاهر میگردد ، بعنوان یک پروسه تمرکز ، بعنوان نتیجه ، نه بعنوان نقطه عزیمت ، اگر چه در واقعیت آن نقطه عزیمت و بنابراین نقطه عزیمت برای مشاهده و تفهیم است." (۳۲)

بنابراین مسیر دوم ، حرکت برگشت یعنی حرکت از " ساده ترین انتزاعات " بسوی " کسل زنده " از دیدگاه مارکس تنها " متد درست علمی " است چونکه " در مسیر دوم ، مفاهیم انتزاعی بسوی تجدید تولید واقعیت از طریق تفکر سوق داده میشوند ، " بدیهی است مفاهیم انتزاعی و عام ، خود یکی از خصوصیت های واقعیت اند و نه برعکس . مارکس در " سرمایه " جلد اول نوشت :

" این برگردانی ، که طی آن واقعیت قابل لمس بعنوان فرمی از تجلی انتزاع و عام دیده میشود ، بجای آنکه انتزاع و عام ، برعکس ، بعنوان خصوصیتی از واقعیت دیده شوند از خصوصیات بیان ارزش (VALUE) است." (۳۳)

بدین طریق متد مارکس استقرائی - قیاسی میگردد . در واقع متد مارکس بیشتر نتیجه دیالکتیکی این دو روش است . انگلس در دیالکتیک طبیعت " نوشت که متد های :

" استقرائی و قیاسی بهم دیگر تعلق دارند ، هم چنانکه - ضرورتاً ترکیب و تجزیه و تحلیل چنین اند . بجای اینکه یکی را به عرش اعلا ببریم ، باید در جستجوی بکار بردن هر یک از آنها در جای خود باشیم ، و آن فقط با بیاد داشتن این نکته که آنها بهم دیگر تعلق دارند ، و هر یک دیگری را تکمیل میکند ، امکان پذیر است." (۳۵)

در روش تحقیق هدف مارکسیست ها چیست ؟ همانطور که از

مارکس شنیدیم ، مارکسیست ها طی این روش " شیئی را در جزئیاتش درک میکنند ، " فرمهای مختلف تکاملی اش را تجزیه و تحلیل مینمایند و " هم پیوستگی های درونی اش را نشان میدهند " . بدیهی است در این مرحله

تنمها با "ظواهر مصنوعی" اشیاء طرف هستیم. این مرحله را میتوان مرحله تجربی نیز نام گذاشت. با این وجود از آنجا که ما از واقعیت خیالی بسوی مقوله های انتزاعی جزئی تر حرکت می‌کنیم، در مرحله تجربی متوقف نمی‌گردیم. تقسیم کلیت خیالی به عناصری که آنرا میسازند نقطه شروع درک جوهر مقوله مورد بررسی می‌گردد. در این مسیر نه تنها جزئیات بلکه روابط آنها با یکدیگر و روابط آنها با کلیت را نیز بررسی می‌کنیم و بدین طریق به کشف قوانین انتزاعی حرکت ماده تحت بررسی، یعنی به درک ساختمان درونی آن، به درک جوهر آن موفق می‌گردیم. بدیهی است که در این مرحله حقایق مادی نه تنها در ارتباط با هم بلکه بعنوان صور مختلف همان پروسه تحول و تکامل، بعنوان اجزا یک کل بررسی می‌گردند، و هر پدیده نه تنها قوانین ویژه خود را که در شرایط مشخص و در یک دوره مفصل تاریخی بوجود آمده - اند داراست بلکه (با محدودیت هائی) از قوانین حاکم بر کلیت نیز تبعیت میکند. کلیه این قوانین، مثل حاملین مادی آنها، در جامعه و طبیعت، مستقل از معرفت و اراده ما وجود دارند.

دیدیم که در روش تحقیق، محقق ابتدا از طریق استقرایی، یعنی با شروع از یک کلیت "قاطی" و "خیالی" و طی یک حرکت نزولی بسوی مقوله های انتزاعی میرسد. سپس دیدیم که مارکس برخلاف اقتصاد دانان قبل از خود، در اینجا متوقف نمی‌ماند و در روش تشریح و ارائه از طریق قیاسی، از مقوله های انتزاعی بسوی کلیت "قاطی" و "خیالی" برمیگردد و در انتها به کلیتی واقعی و غیر خیالی دست می‌یابد. مسیر برگشت تاریخی و منطقی است. (۳۶) در اینجا دو سؤال مطرح میشود: محقق از کدام یک یا کدامین مقوله یا مقوله های انتزاعی، بررسی‌اش را شروع میکند و چرا این مسیر صعودی منطقی و تاریخی است.

اول اینکه این مقوله از ساده ترین مقوله هاست. مارکس در باره چنین مقوله ای و رابطه اش با کل نوشت:

"ساده ترین مقوله اقتصاد فقط میتواند بعنوان یک رابطه یک جانبه و انتزاعی یک کل واقعی زنده و از پیش داده شده وجود داشته باشد." (۳۷)

اما انتخاب این ساده ترین مقوله، خود از میان تعداد زیادی "ساده ترین" مقولات، کار ساده ای نیست. دوم اینکه طبیعت مسئله خود ما را در انتخاب مقوله یاری می‌دهد. مثلا همانطور که مارکس نوشت: "محور قرارداد مبادله در جامعه اشتراکی بعنوان عنصر تشکیل دهنده اصلی، غلط است." (۳۸) سوم اینکه بعضی از مقوله ها تنها به یک دوره معین

تاریخی بستگی دارند. مثلا پول. چهارم اینکه مقوله مورد نظر باید نقشی غالب در پدیده تحت مطالعه داشته باشد. پنجم اینکه این مقوله نه تنها باید بتواند نقطه شروع بلکه نقطه پایان پروسه تفکر نیز باشد. ششم اینکه مسئله دارای تاریخ خاص خود، مستقل از تاریخ کل واقعی باشد، یعنی که مقوله یک مقوله تاریخی باشد. لکن تقدم تاریخی مقوله ها را نمی توان مبنائی برای تعیین آنها بعنوان نقطه شروع تحقیق دانست. عکس این بیشتر صادق است. همانطور که مارکس گفت: "تشریح انسان کلید تشریح میمون است." (۳۹) این واقعیت دارد که وقتی ما از مقوله های ساده بسوی مقوله های پیچیده تر حرکت می کنیم، عملا از یک مسیر تاریخی می گذریم. (۴۰) در این صورت انتخاب روش تاریخی طبیعی می نماید. لکن اگر بیاد بیاوریم که تاریخ، حرکت های جهشی دارد و بطور زیگزاگ (ماریچی) تکامل می یابد، آنگاه مشخص میگردد که چرا این روش دارای محدودیت های خاص خود است. بنابراین تنها یک راه باقی میماند: روش منطقی - تاریخی.

بر اساس روش منطقی - تاریخی، فکر بشر طی شکل گیری "نقاط جهشی" گوناگونی بوقوع می پیوندد که تجسم خود را در مفاهیم فلسفی می یابند. بنابراین، ترتیب منطقی دیالکتیک، منطق و تئوری دانش مجموعا یا بطور جداگانه، با ترتیب تاریخی این "نقاط جهشی" در تاریخ دانش و عمل بشر مطابقت دارد. انگلس در بررسی خود از "نقد اقتصاد سیاسی" مارکس در این باره چنین نوشت:

"روش منطقی، بنابراین، تنها روش مناسب بود. این روش، لکن، چیزی جز همان روش تاریخی جدا شده از فرم تاریخی و رهایی یافته از حوادث نیست. نقطه ای که این تاریخ شروع می گردد باید هم چنین نقطه شروع فکر باشد و پیشرفت بیشترش بسادگی انعکاس جریان تاریخی آن، در فرم انتزاع و بطور تئوریک پیوسته خواهد بود." (۴۱)

در روش منطقی - تاریخی، بنابراین، ما با اولین و ساده ترین مقوله شروع کرده و به تجزیه و تحلیل آن می نشینیم. این پروسه یک پروسه انتزاعی نبوده بلکه در ارتباط با تاریخ تکامل واقعی مقوله به پیش میرود. این مسئله که تا چه حد در تاریخ گذشته این مقوله (و نتیجتا مسئله در کل) غور کنیم دقیقا به طبیعت مسئله مورد مطالعه، به هدفی که از تحقیق داریم و به خود مقوله ساده انتخابی بستگی دارد. در هر حال، باید توجه داشت که مقوله ساده تر، اگر چه امکانات بطور تاریخی قبل از مقوله واقعی تر وجود داشته است، تکامل آن تنها در یک فرماسیون تاریخی

پیچیده تر و توسعه یافته تری امکان پذیر است ، در حالیکه مقوله واقعی تر ممکن است حتی در یک جامعه عقب مانده بطور کامل نیز ظهور کرده باشد . (۴۲)

بدیهی است در روش تشریح و ارائه ، آخرین مرحله 'ارائسه یافته های محقق است که در هم پیوستگی با مرحله تشریح و هم زمان با آن و عینا با روش منطقی تاریخی انجام می پذیرد . لنین در این خصوص چنین نوشت :

" در کتاب " سرمایه " مارکس ، اول ساده ترین ، معمولی ترین روزمره ترین روابط جامعه (کالائی) سرمایه داری را ، رابطه ای که بیلیونها دفعه بوقوع می پیوندد ، یعنی مبادله کالاها - را تجزیه و تحلیل میکند . در این پدیده خیلی ساده (در این "سلول" جامعه سرمایه داری) تجزیه و تحلیل ، همه تضادها (یا نطفه همه تضادها) ی جامعه سرمایه داری را آشکار می سازد . تشریح بعدی تکامل (هر دو رشد و حرکت) این تضادها و این جامعه را در - جمیع جزئیاتش ، از شروع تا به انتهایش ، نشان میدهد ."

لنین سپس چنین ادامه میدهد :

" چنین روشی باید روش تشریح دیالکتیک بطور کلی باشد (چونکه برای مارکس دیالکتیک جامعه سرمایه داری فقط حالت ویژه ای از دیالکتیک است) . " (۴۳)

مارکس در " مقدمه " خود بر " گروندریسه " ترتیب ارائسه

مطالب تحقیق شده را بشرح زیر پیشنهاد می کند : (۱) تعاریف عمومی و انتزاعی که تقریبا مربوط به همه فرماسیونهای اجتماعی می گردد ، (۲) مقوله هائی که استروکتور داخلی جامعه سرمایه داری را تشکیل میدهند و طبقات بر روی آنها استوارند . اینها شامل سرمایه ، مالکیت زمین و کارگر روز مزد میشوند . رابطه آنها با یکدیگر ، رابطه شهر و ده طبقات اجتماعی بزرگ ، مبادله بین آنها ، سیستم گردش ، سیستم اعتباری (خصوصی) ، دولت بعنوان " خلاصه " جامعه سرمایه داری رابطه اش با خودش ، طبقات " غیر مولد " ، مالیات ها ، قرضه ملی ، سیستم اعتباری دولتی ، جمعیت ، مستعمرات ، مهاجرت ، (۴) شرایط بین المللی تولید ، تقسیم کار بین المللی ، روابط بین المللی مبادله ، صادرات و واردات ، نرخ پولی ، (۵) بازار جهانی و بحرانها ، عینا همین ترتیب نیز در " مقدمه " بر " نقد اقتصاد سیاسی " در نامه

های متعددی به انگلس تکرار می گردد . (۴۴)

در مرحله روش تشریح و ارائه ، هدف مارکسیست ها چیست ؟ همانطور که قبلا دیده ایم ، مارکسیست ها در این مرحله " حرکت واقعی " اشیا را در تکامل تاریخی و در جزئیاتشان نشان می دهند ، آنها را تشریح و جزئیات " ضروری درونی " شان را کشف میکنند و بدین ترتیب رابطه بین " ظواهر مصنوعی " و جوهر واقعی اشیا را آشکار می سازند . این مرحله بعنوان یک پروسه منطقی تفکر ، در فکر محقق ، لکن در ارتباط با واقعیت عینی خارج و شرایط معین دوره ، مشخص تاریخی - اتفاق می افتد . هدف اصلی این مرحله کشف و درک جوهر اشیا و بدین ترتیب نه تنها کشف قوانین درونی آنها بلکه فرموله کردن این قوانین نیز می باشد . در بررسی پدیده های ماده ، مارکسیست ها همیشه سعی در یافتن روابط و قوانین درونی و برونی آن دارند . هر پدیده ای قوانین خاص خود را دارد که در شرایط مشخص و در دوره تاریخی معین کسب کرده است . همانطور که پدیده ها دائما در حال تغییر ، تحول و تکامل هستند ، قوانین آنها نیز تغییر میکنند . حتی در هر دوره مشخص تاریخی قوانین حاکم بر پدیده معینی ممکن است با تغییر شرایط زیستی پدیده دچار دگرگونی گردد . بنا بر این شرایطی که برای این پدیده ها و برای جهان در کل ضروری و درونی هستند و در واقع تکامل خود بخودی پدیده را تعریف و مشروط می سازند ، بسیار مهم اند . دقیقا همین شرایط ضروری درونی ، بعبارت دیگر نیروهای متضاد درونی اند که موجب حرکت تکاملی ماده از یک کیفیت پائین به کیفیتی بالاتر است . به این وصف ، بالاتر از همه چیز برای مارکس قوانین " گوناگونی تکامل پدیده ها ، یعنی ، گذر آنها از یک فرم به فرم دیگر ، از یک سری هم پیوستگیها به انواع دیگر است . " (۴۵) و عینا برای مارکس " هر دوره تاریخی قوانین خاص خودش را دارد . . . بعضی اینکجه جامعه یک دوره معین تکاملی را پشت سر گذاشت و در حال عبور از یک مرحله معین به مرحله معین دیگر باشد ، هم چنین ، موضوع قوانین دیگری مسیگردد . " (۴۶) و دقیقا بهمین علت است که هر تجزیه و تحلیلی یکبار که انجام شد برای همیشه صحیح باقی نمی ماند و باید با تجربیات روزانه و عملی و طی حرکت واقعی و تکاملی تاریخ دائما مطالعه و بررسی و تجدید بررسی و مطالعه گردد . کشف حقایق و روابط جدید ، مفاهیم تازه و قوانین نواز طریق دانش جدید ، تجربه نو و عمل علمی و عمل انقلابی از ضروریات تکامل متد دیالکتیک است . بیاد داشته باشیم که برای رسیدن به حقیقت و به علم واقعی نه تنها به عمل بلکه بقول انگلس به " تحقیق تئوریک پر زحمت " نیاز داریم و همانطور که مارکس نوشت : " هیچ شاهراهی برای رسیدن به علم وجود ندارد ، و فقط آنهاست که از صعود خسته کننده

مسیرهای سخت آن نمی‌هراسند شانس برای رسیدن به قله های درخشان آن دارند. " (۴۷)

توضیحات

۱۹ - دیالکتیک یک لغت یونانی است. " دیا " (DIA) در یونانی بمعنی دو نیم کردن یک پدیده است بطوریکه هر دو نیم، مخالف یکدیگر و در حال تصادم با هم باشند، و لوگوس (LOGOS) یعنی دلیل آودن یا تئوریزه کردن. بنابراین دیالکتیک در لغت بمعنی مدلل کردن از طریق شکافتن یک پدیده به دو نیم متضاد است. لنین در مقاله " درباره مسئله دیالکتیک " نوشت: " شکافتن یک واحد و درک اجزاء متضاد آن... جوهر... دیالکتیک است. " انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۸۰، ص ۱۰. همچنین نگاه کنید به استالین " ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی "، انتشارات انترناسیونال، نیویورک، ۱۹۷۷، ص ۶.

۲۰ - " دیالکتیک طبیعت " ص ۳۱۴ و " آنتی دورینگ " ص ۱۵۵. معمولاً در ماتریالیسم دیالکتیک، مقوله ماتریالیسم را به تئوری و مقوله دیالکتیک را به متد نسبت میدهند. اگرچه این طرز تحلیل دور از واقع نیست، لکن گمراه کننده است. واقعیت این است که ماتریالیسم در غیاب دیالکتیک نمیتواند تئوری سوسیالیسم علمی باشد و برعکس دیالکتیک در غیاب ماتریالیسم متدولوژی سوسیالیسم علمی نیست. این دو در یگانگی با هم، تئوری و متد سوسیالیسم علمی را میسازند. جدائی آنها صرفاً بمعنی جدائی تئوری و متد سوسیالیسم علمی نیست، نفی این هردوست.

۲۱ - " آنتی دورینگ " ص ۱۵۶

۲۲ - لنین " آثار جمع آوری شده " خانه انتشارات زبانهای خارجی، مسکو، ۱۹۶۱، جلد ۳۸، صفحه ۲۱۵. همچنین نگاه کنید به ایلینکوف " منطق دیالکتیکی " صفحات ۳۱۱-۳۱۳. در اینجا ایلینکوف بحث جالبی را در زمینه یگانگی این سه مقوله در مارکسیسم ارائه داده است.

۲۳ - وتر " ماتریالیسم دیالکتیک " صفحات ۵۱۸-۵۲۰.

۲۴ - مثلاً در " پسگفتار " بر چاپ دوم نسخه آلمانی " سرمایه " جلد اول.

۲۵ - " سرمایه " جلد اول، انتشارات انترناسیونال، نیویورک، صفحه ۱۹.

۲۶ - ک. کوسیک " دیالکتیک واقعیت " موسسه انتشاراتی ریدل، بوستون، ۱۹۷۶، ص ۱۶۰.

۲۷ - همانجا

۲۸ - مارکس - انگلس " ایدئولوژی آلمانی " انتشارات انترناسیونال، نیویورک، ۱۹۷۴، ص ۴۷.

۲۹ - همانجا ، ص ۴۷ - ۴۸ .

۳۰ - مارکس ، " گروندریسه " ترجمه و مقدمه از مارتین نیکولاس ، وینتاج بوکس ، نیویورک ، ۱۹۷۳ ، ص ۱۰۰ ، پراپتورها از ماست .

۳۱ - " فقر فلسفه " ص ۲۹ .

۳۲ - باید توجه شود که این دوروش در عمل و تئوری بهیچ وجه جدا شدنی نیستند و در یگانگی باهم قرار دارند . جدا کردن آنها از یکدیگر ما را یا به اردوگاه تجربیون و یا به اردوگاه عقلیون هدایت خواهد کرد . ضمناً برای اطلاع آندسته که فکر میکنند روش مارکس صرفاً شامل مسیر دوم است لازمست تذکر داده شود که متد هگل نیز صعود از " ایده انتزاعی " بسوی " ایده مطلق واقعی " است !

۳۳ - " گروندریسه " ص ۱۰۱ .

۳۴ - صفحه ۲۴۳ کتاب ایلینکوف " منطق دیالکتیک " .

۳۵ - " دیالکتیک طبیعت " ص ۲۰۴

۳۶ - موضوع متد مارکس بحث های زیادی را بین مارکسیست ها برانگیخته و بین آنها در این مورد توافق کمی وجود دارد . مارتین نیکولوس معتقد است که مارکس در " مقدمه " بر " گروندریسه " در مورد متد خود جواب نهائی را ارائه نمیدهد . لکن در " مقدمه " بر " نقد اقتصاد سیاسی " روش خود را حرکت از ویژه گی به عام اعلام کرده و بعد ها هم به آن ادامه میدهد . نیکولوس ، بنابراین ، معتقد است که روش مارکس در همان مسیر اول خلاصه میشود ! نگاه کنید به صفحه ۳۸ " گروندریسه " . و برابر ایده پل سوئیزی ، مارکس " از طرفداران پروپا قرص متد انتزاع - قیاسی - که از خصوصیات ویژه مکتب ریگاردو بود - میباشد " و ادامه میدهد که " بعلاوه ، مارکس به متد " تقریبات مرحله ای ، که شامل حرکت از انتزاع بیشتر بسوی واقعیت بیشتر در یک روش قدم به قدم است ، معتقد بوده و عمل میکرده است . " (نگاه کنید به کتاب " تئوری تکامل سرمایه داری " نیویورک مجله ماهانه ، ۱۹۷۰ ، ص ۱۱۱) ارنست مندل ضمن انتقاد از این درک " متافیزیکی " درباره روش مارکس چنین میگوید : " تنزل دادن متد مارکس به یک " پیشرفت از انتزاع به واقعیت " ، بمعنی نادیده گرفتن غنای آنست . و پس از بحثی مفصل در این باره ، چنین نتیجه میگیرد که : " دیالکتیک مارکس ، بنابراین ، یکبار دیگر از لنین نقل قول میکنیم ، اشاره دارد به یک تجزیه و تحلیل دوگانه استقرائی و قیاسی ، منطقی و تاریخی که نماینده یگانگی این دو متد است . " (نگاه کنید به " سرمایه داری اخیر " ، لندن ورسو ، ۱۹۷۸ صفحات ۱۴ و ۱۵ . نقل قول از لنین در " آثار جمع آوری

شده " جلد ۳۸ صفحه ۳۲۰ آمده است.) کارل کوسیک نیز در تشریح درست متد مارکس نزدیک تر از دیگران است. بنظر او " متد صعود از انتزاع به واقعیت یک روش تفکر است... حرکتی از اجزا به کل و از کل به اجزا، از ظاهر به جوهر و از جوهر به ظاهر (پدیده ها)، از کلیت به تضاد و از تضاد به کلیت... " و این را سپس " دیالکتیک کلیت واقعیتی" می نامد " که در آن واقعیت بطور روشن فکرا نه ای تجدید تولید شده است. " (نگاه کنید به " دیالکتیک واقعیت" ص ۱۵). آلتوسر متد مارکس را بطور اساسی به مسیر دوم یعنی به مسیر تجدید تولید واقعیت از فکر

که از نظر آلتوسر با واقعیت عینی بطور ریشه ای متفاوت است. خلاصه میکند. تولید دانش برای آلتوسر همانطور که میدانیم، از طریق عمل تئوریک (THEORETICAL PRACTICE) انجام می پذیرد. بدین طریق، آلتوسر متد مارکس را، به چیزی کاهش میدهد که روش عقلیون نامیده می شود. برای بحث کوتاهی درباره این روش به متن همین مقاله مراجعه کنید (نگاه کنید به کتاب های آلتوسر "خواندن سرمایه" ورسو، ۱۹۷۹، صفحات ۴۳-۴۱، و "برای مارکس" ورسو، ۱۹۷۹، صفحات ۱۶۱-۲۱۸ مقاله "درباره ماتریالیسم دیالکتیک".)

- ۳۷- "گروند ریسه" صفحه ۱۰۴؟ ۳۸- همانجا، ص ۱۰۳.
- ۳۹- همانجا، ص ۱۰۵. ۴۰- همانجا، ص ۱۰۲.
- ۴۱- مارکس "نقد اقتصاد سیاسی" با مقدمه موریس داب، انتشارات انترناسیونال، نیویورک. صفحه ۲۲۵. در رابطه با روش منطقی نگاه کنید به "فقر فلسفه" ص ۱۰۰ و ایلینکوف "منطق دیالکتیکی" صفحات ۳۱۶-۳۱۷.
- ۴۲- گروند ریسه، ص ۱۰۳. ۴۳- "درباره مسئله دیالکتیک" ص ۱۲.
- ۴۴- "گروند ریسه" صفحات ۱۰۸ و ۵۳-۵۴ ("پیش گفتار" نیکولوس) و "نقد اقتصاد سیاسی" ص ۱۹.
- ۴۵- "پسگفتار" در جلد اول "سرمایه" صفحات ۱۷-۱۸ (بنقل از "پیام آوران اروپائی").

۴۶- همانجا ص ۱۹. و برای توضیح بیشتر به مقاله لنین "دوستان مردم" کیانند و چگونه بر ضد سوسیال دموکراتها میجنگند " در "آثار منتخبه" از سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل) مخصوصا به صفحات ۱۵۳-۱۶۹ مراجعه کنید.

۴۷- بترتیب برای نقل قول انگلس و مارکس نگاه کنید به "سرمایه" جلد سوم انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۷، "ضمیمه" انگلس، صفحه ۸۹۹ و "سرمایه" جلد اول، انتشارات انترناسیونال، ۱۹۷۷، صفحه ۲۱.



چگونه سرخپوستان را نابود کردند

قبلاً " نشان دادیم که چگونه سفید پوستان نژاد پرست بوسیله تحریفات تاریخی و با اشاعه یک بینش ارتجاعی، سرخ پوستان را وحشی معرفی کردند و باتوسل به قهر و نیرنگ، نقشه نابودی سرخپوستان را بمرحله اجرا در آوردند

در آن نوشته نمونه هائی از روابط انسانی و نظام اجتماعی سرخ پوستان را ارائه دادیم و در مقایسه با ضوابط حاکم بر جامعه سفید پوستان مهاجر، نشان دادیم که اطلاق عنوان وحشی به سرخپوستان تحریف تاریخی بیشرمانه ای بیش نبوده و توجیه نژاد پرستانه جنایات و تعدیات بیشمار است که بر این نژاد ستم کشیده، روا شده است. برای تنظیم این نوشته از کتاب " از دو بیست سال پیش بدین قانون اساسی " استفاده شده است.

" علم و جامعه "

مطالب این شماره با رانامه ای که قبیله پوهاتان POWHATAN در سال ۱۶۰۹ به سروان اسمیت انگلیسی نوشته است، آغاز میکنیم:

"چرا میخواهید آنچه را که میتوان از طریق دوستی بدست آورد، با توسل به قهر تصاحب کنید؟ چرا میخواهید ما را که غذایه تان را تأمین می کنیم، از میان بردارید؟ از جنگ چه نتیجه ای عاید شما میشود؟ ما میتوانیم مواد غذایی مسان را مخفی کنیم و به جنگلها پناهنده شویم، آنوقت شما از گرسنگی خواهید مرد، چون در مورد دوستانتان بی انصافی کرده اید! چرا اینقدر ستمیزه جوئید؟ ما بدون سلاح هستیم و اگر رفتار دوستانه ای با ما داشته باشید و با شمشیر و تفنگ بسراغ ما نیائید، حاضریم هر چیزی را که از ما میخواهید در اختیارتان بگذاریم... شما که با دشمن خودتان طرف نیستید، پس شمشیرها و تفنگهایتان را کنار بگذارید والا همه شما نابود خواهید شد."

ضمن مطالبی که ادوارد واترهاوس EDWARD WATERHOUSE

در گزارش رسمی دولت انگلستان راجع به وضع مستعمرات در ۱۶۲۲ در لندن نوشته است چنین میخوانیم:

"... خیلی ساده تر است که آنها را (سرخپوستان را) تحت اختیار خود در آوریم تا آنها را متعین نمائیم زیرا آنها خلقی ابتدائی، وحشی و بی شعورند..."

تاریخ ستم و تعدی بر بومیان آمریکا از زمان کشف این قاره توسط کریستف کلمب معروف که بعزت مسدود شدن راه تجارت میان اروپا و آسیا توسط ترکان عثمانی (پس از فتح قسطنطنیه)، در جستجوی راه تازه ای برای رسیدن به هندوستان برآمده بود، آغاز میگردد. کریستف کلمب با وجود آنکه تا زمان مرگش سه بار با آمریکا مسافرت کرده بود، هنوز نمیدانست که قاره جدیدی را کشف کرده است و به همین جهت وقتی برای اولین بار در ۱۲ دسامبر ۱۴۹۲ در یکی از جزایر دریای کارائیب - که امروز جمهوری دومینیک و هائیتی را تشکیل میدهد - پیاده شد و مورد استقبال بومیان قرار گرفت، آنها را هندی یا INDIAN تلقی کرد که هنوز هم سرخپوستان را با همین نام خطاب میکنند. بهر حال کریستف کلمب این مردم ناشناس را بعنوان " مردم مهربانی که عاری از حرص و طمع میباشند و زبانشان شیرین ترین و شادترین زبانهای دنیاست." معرفی میکند و بعد برای تسلی خاطر افرادی که مخارج مسافرت او را تأمین کرده بودند، چنین می نویسد: " بنظر من اینها افراد کاردانی هستند و میتوانند برده های خوبی باشند."

و با این ترتیب جنایت آغاز میگردد. یکسال بعد کشتار سوخپوستان شروع میشود بطوریکه ظرف دو سال یعنی از ۱۴۹۴ تا ۱۴۹۶ ساکنین جزیره

مزبور از تقریباً ۵۰۰ هزار به ۳۰۰ هزار نفر کاهش می یابد و بیست سال بعد یعنی در سال ۱۵۲۱ تعداد آنها به ۲۰۰۰۰ میرسد و تقریباً نیم قرن بعد یعنی در سال ۱۵۴۸ فقط ۵۰۰ نفر از سرخپوستان آن جزیره باقی ماندند .

پاپ وقت ، با اصطلاح تفقد فرموده و در سال ۱۵۳۷ اعلام داشت که سرخ پوستان " واقعا" انسان هستند " !

در حدود سال ۱۶۰۰ اسپانیائی ها روانه قسمتهای شمالی قاره جدید الکشف میشوند و بعنوان مبلغین کاتولیک و مجریان دستورات آئین مسیح ، دست بغارت و چپاول و کشتار بومیان میزنند و آثار فرهنگی آنها را مسمی سوزانند و نظام فئودالی خود را جانشین سیستم دموکراتیک آنها میسازند . سرانجام بومیان تصمیم جدی به مقاومت و مبارزه میگیرند و تحت

رهبری یک طبیب سنتی محلی بنام پائو پوئبلو PAO PUEBLO گروههای پراکنده سرخپوستان متحد میشوند و باتفاق یکدیگر علیه ستمگران منفور شورش میکنند . قیام سرخپوستان با موفقیت روبرو میشود ، ۵۰۰ اسپانیائی مهاجم کشته میشوند و بقیه متواری میگردند و سرخپوستان بار دیگر برای مدت ۱۲ سال آزاد زندگی میکنند . لکن استعمارگران اسپانیائی با نیروی بیشتر و تجهیزات کاملتری باز میگردند و بار دیگر بر سرخپوستان مسلط میشوند . از آنجا که در این ماجرا عده زیادی از سرخپوستان بنسای بودی کشیده شده بودند استعمارگران مجبور میشوند برای رفع کمبود نیرو های انسانی مورد لزوم ، بردگان سیاه را از آفریقا وارد کنند و باین ترتیب از سال ۱۶۱۹ شکار بردگان در آفریقا آغاز میگردد .

*

*

صد سال بعد انگلستان وارد صحنه میشود و برای اولین بار در سال ۱۶۰۷ در محل ایالت ویرجینیای کنونی اولین مهاجرین انگلیسی قدم بخاک قاره جدید میگذارند . در سال ۱۶۲۰ کشتی های انگلیسی که عازم ویرجینیا بودند در اوقیانوس راه را گم می کنند و اشتباهاً وارد سواحل ایالت ماساچوست کنونی میگردند . مهاجرین انگلیسی که بدون آمادگی و تجهیزات کافی در قاره جدید پیاده شده بودند از شدت گرسنگی و درماندگی به بومیان پناهنده میشوند و مورد پذیرائی گرم پوهاتان ها و وامپانوگ WAMPANOAG - قبیله محلی ماساچوست - قرار میگیرند . سوخپوستان با نهایت مهمان نوازی و صداقت انبارهای آذوقه خود را در اختیار آنها قرار میدهند و طرز کشت نباتات و غلات و استفاده از ذخایر طبیعی و محل شکار حیوانات جنگلی و صید ماهی را بآنها نشان میدهند و باین ترتیب نابود کنندگان بعدی خود را از مرگ حتمی نجات میدهند .

روش استعماری انگلیسها زیرکانه تر بود باین ترتیب که در صدد برآمدند تا زمانیکه قدرت و تجهیزات کافی ندارند و موقعیتشان تثبیت نشده

است ، رفتار ملامت و دستاورد و ستانه ای با بومیان داشته باشند . باین جهت بعنوان سپاسگزاری یک تاج طلائی برای واهسون سونا کوک WAHUNSONACOOK رئیس قبیله پوهاتان درست کردند و او را بعنوان پادشاه بر تخت سلطنت نشاندند و باین ترتیب افراد قبیله اش را بخدمت خود در آوردند و برای آنکه از طغیان احتمالی افراد قبیله جلوگیری کنند تصمیم گرفتند که از احساسات انسانی و علائق و وابستگی های قبیله ای استفاده کنند و باین منظور یکی از مقامات عالیرتبه انگلیسی بنام جون رالف با دختر پادشاهی که خود انگلیسها درست کرده بودند ازدواج کرد . انگلیسها تا وقتی شاه خود ساخته شان زنده بود توانستند صلح و آرامش را حفظ کنند لکن در طی پانزده سال بقدری رفته رفته زمین های سرخپوستانرا بتصرف خود در آوردند که قبایل سرخپوست دیگر حاضر به قبول تجاوزات دائمی آنها نشدند و در ۱۶۲۲ سی قبیله سرخپوست علیه انگلستان قیام کردند ولی انگلستان کمک سلاح های مدرن خود دست به کشتار بیرحمانه ای زد بطوریکه از ۸ هزار نفر افراد قبیله پوهاتان کمتر از ۱۰۰۰ نفر باقی ماندند . البته این تنها جنایتی نبود که انگلیسها مرتکب شدند . یکی از کشیش های انگلیسی که ظاهرا " برای تبلیغات دینی بآمریکا آمده بود و کتون مازر نام داشت در رابطه با قتل عام سرخ پوستان در نواحی شمال شرقی آمریکا در سالهای چهل قرن ۱۷ می نویسد : " جنگلها تقریبا از وجود این موجودات مضر ، پاک شده بود تا چیز بهتری جای آنها را بگیرد . "

بهرحال دهسال بعد از پیاده شدن انگلیسها در ماساچوست و مهمان نوازی گرمی که از آنها بعمل آمد ، سفید پوستان تمدن ! پیاس مهربانیهای انسانی سرخپوستان و حتی ! از ۱۰۰۰۰ نفر افراد قبیله محلی فقط ۱۰۰۰ نفر را باقی گذاشتند و بقیه را با توسل بانواع حیله و جنایات نابود کردند .

فرانسویها که از ۱۶۰۸ جای پائی برای خود در قاره جدید باز کرده بودند ، ابتدا روابط حسنه ای با سرخپوستان قسمت شمال شرقی کانادای امروزی داشتند زیرا برای تجارت پوست حیوانات ، نیاز به کمک سرخ پوستان داشتند .

برای آنکه نمونه دیگری از فجایع سفید پوستان را نشان داده باشیم مختصری از نامه ژنرال آمهرست GEN. AMHERST که در سال ۱۷۵۲ به افراد تحت فرماندهی خود نوشته است ، نقل می کنیم : " کار خوبی کردید که سرخپوست ها را با پتوهائی که از بستر مبتلایان به مرض طاعون بجای مانده بودند ، پوشانید و از تمام وسایل دیگری که صلاح میدانستید استفاده کردید تا نسل این نژاد لعنتی را از روی زمین بردارید . "

اواخر قرن ۱۷ ، سه قدرت استعماری اروپائی یعنی فرانسه ، انگلستان و اسپانیا شروع بر رقابت بر سر تصاحب قاره جدید و تاراج ذخایران نمودند و

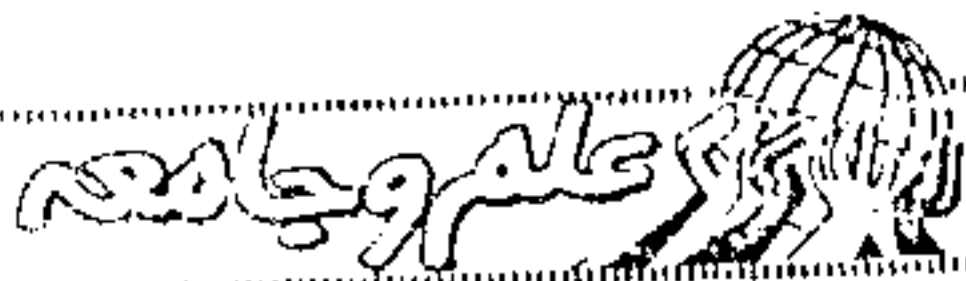
و با تمام خود بیچنگ واداشتند . در سال ۱۷۵۴ یکی از
 انگلیسیها در نیویورک با فرانسویان به تحریک فرانسه علیه انگلیسیها
 پرداختند و این کار شکستهای سختی به انگلستان وارد آورد
 و در نتیجه در سال ۱۷۶۳ قراردادى در پاریس بـ
 میان انگلیس و فرانسه امضاء شد و سرخپوستان را تنها گذاشتند و یونتیاک مجبور
 شد تا تمام زمین کبک فرانسه به تنهایی با انگلیسیها بجنگد و
 سرخپوستان و آریسان و جدت بزرگ سرخپوستان را فراموش

کردند . در سال ۱۷۶۳ آمریکا و عقد قرارداد صلح میان ۱۳ ایالت
 و انگلیس امضاء شد . در سال ۱۷۸۲ ، تمام نواحی شرق رودخانه
 میسیسیپی را به فرانسه بازگرداندند ولی سرخپوستان نه تنها بهیچ وجه از
 این امر بیخبر نبودند بلکه باسرازیر شدن سیل
 مهاجران و سرخپوستان مستقل آمریکا ، بر تعداد اشغالگران آزمند
 و بیگانهها نیز زیادى از سرخپوستان بنواحی شرقی آمریکا و
 سرخپوستان "کلیه مهاجرین اروپائی با بینش نژاد
 پرستان سرخپوستان برخورد میکردند .

در سال ۱۷۸۳ مهاجرین سفید پوست بآمریکا هجوم آوردند و
 سرخپوستان را با نقاط این سرزمین بردند و باتوسل بانواع خدعه
 و تقلب زمینى از سرخپوستانرا معتاد بالکل نمودند و باین
 ترتیب سرخپوستان را از سرزمینهای خود محروم نمودند .

در سال ۱۷۸۳ سرخپوستان شرم آوری که سفید پوستان مهاجر بمنظور
 سرخپوستان را از زمینها انحصار دادند از میان بردن بوفالوها (گاو
 وحشی) که سرخپوستان (بومیان آمریکا) بود که منبع غذائی اصلی سرخپوستان
 بودند را از بین بردند . در طی این سالها بین سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۸۳ بیش از ۷۵
 میلیون نفر از سرخپوستان را در یلانها این جنایت بزرگ را بگردن سرخ
 پوستان انداختند . این جنایت بزرگ تاریخی را حتی هنوز هم از طریق
 سرخپوستان میبینیم . آمریکا نیز منتقل میسازند . ما برای افشای
 این جنایتها و انحصار تمام اسناد و مدارک و شواهد فقط قسمتی از گزارش
 جنرال شریدان (GENERAL SHERIDAN) را که بعد ها
 در مورد این جنایتها رسیدگی باین مسئله شد ، ذکر می کنیم
 جنرال شریدان در سال اخیر بیش از تمام ارتش آمریکا درسی سال
 در سرخپوستان کبک کرده اند " !

ما این برای ما بودی هرچه بیشتر و سریعتر سرخپوستان بحدی
 از سرخپوستان و خبوست اعم از مرد جنگی ، زن و یا بچه ابتدا
 در سرخپوستان بزرگ میشد که بعداً به ۵ دلار و سپس به ۱۰۰



طبق آمار مقامات مربوطه دولتی در حال حاضر در ایالت های آمریکا در ایالات متحده آمریکا وجود دارند . بین ۴۶۰ هزار تا ۵۰۰ هزار سرخپوست (البته باستثنای آلاسکا) در ۲۵۸ رزرواسیون که در ۳۵۰ هزار سرخپوست در محلات فقیرنشین شهرها سکونت دارند . به کارهای پست و طاقت فرسای از قبیل نظافت کارخانه ها و کارهای زباله های شهرها و سایر کارهای سنگین جسمی اشتغال دارند . آمار سال ۱۹۷۰ مقامات رسمی آمریکا ، ۴۰ درصد از مجموع سرخپوست آمریکائی (باستثنای آلاسکا) سطح زندگیشان زیر متوسط قرار دارد ، (در حالیکه همین رقم در مورد سایر مردم آمریکا بطور متوسط ۱۳/۷ درصد است) در مجموع ۵۰ درصد سرخپوستان ایالات متحده شهرها ، ۲۸ درصد در رزرواسیون ها و بقیه در مناطق دورافتاده زندگی دارند .

بیش از نیمی از سرخپوستان آمریکا در پنج ایالت آمریکا یعنی نیوا ، نیو مکزیکو ، اوکلاهما و کارولینای شمالی زندگی میکنند . طبق آمار دولتی محل سکونت سرخپوستان در شهرهای بزرگ آمریکا عبارتند از : لوس آنجلس ۲۴۵۰۹ (که احتمالاً تعداد واقعی آنها سه برابر این رقم است) ، تولسا ۱۵۵۱۹ ، اکلاهما سیتی ۱۳۰۳۳ ، سان آنتونیو ۱۲۰۱۱ ، نیویورک سیتی ۱۲۰۰۰ ، فونیکس ۱۱۱۵۹ و شیکاگو ۱۱۰۰۰ . البته در اکثر این شهرها سرخپوستان در محلات فقیرنشین سکونت دارند . آنهاست یعنی باصطلاح در " گتو " زندگی میکنند . طبق آمار دولتی ۴۰ درصد خانه های سرخپوستان در رزرواسیونها فاقد ارزش بافتنی است . طبق آمار نیویورک تایمز تعداد بیکاران در میان سرخپوستان ۴۰ درصد است .

از نظر بهداشتی نیز سرخپوستان در شرایط وخیمی بسر میبرند . طبق آمار منتشره در نیویورک تایمز عمر متوسط سرخپوستان ۴۵ سال است ، از آنکه میانگین عمر در آمریکا ۷۱ سال میباشد . مرگ و میر اطفال در میان سرخپوستان بیشتر از حد متوسط معمولی است . بیماری سل در میان سرخپوستان برابر بیشتر از مردم عادی آمریکا است و بیماری عفونت مغزی و نخاعی در میان سرخپوستان بیشتر از سفید پوستهاست .

۲۵ درصد مردان بالغ سرخپوست معتاد به الکل میباشد . در میان خودکشی در میان سرخپوستان ۱۵ برابر بیشتر از سفید پوستان است . اینست لوح افتخاری که سفید پوستان ! آمریکا بر گردن تاریخ جنایت بارشان آویخته اند !

L. S. A. S. C.
1001 BOUL. 34641
New York, N.Y. 10034

حقیقت ارگان

اتحادیه کمونیستهای ایران را بخوانید

سرمایه‌داری

نقد تئوری "راه"

اشکال است

آنها از محتوای طبیعتی و سابق صحبت میکردند. توسط انحصار راه "استعمار نو، غایت صحبت میکند. "میهن" بدون طبیعت و "منافع ملی" که انگار هیچ نظریه موجود نیست. که در آن عاقبت شایسته که صاحبان واقعی (ص ۱۲۳) در همه کشورهای اتیوپی * معلوم دولت را در دست یکسان نیست.

* مفهوم مارکسیستی به صاحبان و یا کنترل اضافی تولید شده. ژوازی بین المللی داشته باشیم. چرا که هر کدام از این نشده اند. * اینها کشورهای تئوری "راه" رشد

KARIM

تئوری "است" که مستند برات از اینکته (ص ۲) - "پایه ملی" میگوید که در کشور شما تولید میکند. با آن روشها، طبقاتی و یا کنترل

تولید کنند. ارزش - یک کشور را در آن مزد بگیرند. آنها را رکنند. تشکیلاتی که میسر

تئوری "راه رشد غیر سرمایه داری" سمت گیری سوسیالیستی را در کاهش تدریجی روابط بین کشورهای امپریالیستی و جهان سوم می بیند . این نظریه هیچ تضادی بین بازکردن مسیر در جهت سوسیالیسم از یک طرف و شرکت کمپانی های خارجی و سرمایه گذاریهای خارجی در اقتصاد این کشورها را از طرف دیگر نمی بیند (ص ۱۲۵) .

نمونه الجزایر نشان میدهد که نقش سرمایه خارجی ، اول در جهت توسعه بین المللی سرمایه داری است و دوم ، در تشویق توسعه سرمایه داری در "کشور" جهان سومی میباشد . نمونه پروکه در آن این پروسه برای مدت طولانی تری ادامه داشته مثال بهتری میتواند باشد .

به همان طریق ، این تئوری حفظ تولید کوچک کالائی را در کشاورزی حتی بعد از فرم ارضی قابل قبول میداند . این نظریه "سوسیالیسم" در کشاورزی را به تعاونی های تولید کنندگان محدود کرده ، بدون اینکه درباره اشکال اشتراکی و کمونی که در کشورهای نظیر چین صورت گرفته اشاره ای کند . این تئوری قادر نیست ببیند که مالکیت خصوصی در شکل تعاونی ، توسعه سرمایه داری در کشاورزی را از طریق مکانیزم رقابت میان تولید کنندگان کوچک مستقل تشویق نموده و باعث تقسیم بندی طبقات خواهد شد . شواهد اولیه نشان میدهد که "انقلاب ارضی" در الجزایر این پروسه را ترغیب مینماید . این امر همچنین در مصر صورت گرفته است .

طرح این مسئله از جانب نظریه "راه رشد غیر سرمایه داری" که خرده بورژوازی یک طبقه انقلابی در جوامع "جهان سوم" است ، روابط طبقاتی را بعنوان نیروی محرکه توسعه اقتصادی - اجتماعی نفی میکند . به عوض فرمول بندی مارکس که آینده جهان سیاست ها همگی بر مبنای مواضع طبقاتی تعیین میشوند ، پاپوف مطرح میکند که "دموکرات های انقلابی" میتوانند سمت گیری سوسیالیستی را انتخاب نمایند البته اگر مایل باشند (صفحات ۱۰۳ - ۹۷ و ۱۰۸ - ۱۰۷) . در اینجا هیچ توضیح مادی داده نمیشود که چرا "دموکراتهای انقلابی" ضرورتاً منافع کارگران را بر آورده خواهند کرد و به مبارزه طبقاتی بعنوان نیروی محرکه دگرگونی های اجتماعی بهیچ وجه اشاره ای نمیشود (صفحات ۱۱۱ و ۱۰۱) . این تئوری قادر نیست شواهد تاریخی را در الجزایر - مشاهده کند که در آن "انتخاب سرمایه داری دولتی" نتیجه مبارزه - اجتماعی بوده و تفاوت فاحشی بین منافع آنهاست که امروزه حکومت دولتی را در دست دارند و طبقه کارگر وجود دارد . همچنین این نظریه شواهد مبنی بر اینکه در مصر بورژوازی روستا بیشترین نفع را از فرم ارضی

زمان ناصر * برده است را نیز درک نمیکند .

در حالی که این نظریه بیان میکند که انقلاب پرولتاری و " دیکتاتوری پرولتاریا " شرایط لازم برای برپا ساختن سوسیالیسم هستند ، - تئوری " راه رشد غیر سرمایه داری " هرگز توضیح نمیدهد که این شرایط - چگونه از پروسه رشد این " دموکراسی انقلابی " بوجود خواهد آمد . در حقیقت یک حرکت مسالمت آمیز و تدریجی بطرف سوسیالیسم مطرح میگردد بدون اینکه هیچ اشاره ای به ماهیت دیالکتیکی (و معمولاً قهرآمیز) تغییرات انقلابی بشود . این تئوری به نیازه همکاری مارکسیست لنینیست ها و - دموکرات های انقلابی و بین اتحادیه های کارگری و احزاب دموکراتیک انقلابی اشاره میکند که در هر دو شکل ائتلاف دموکراتهای انقلابی سلطه اصلی را در دست دارند (ص ۱۶۲) . در حقیقت در میان عواملی که باز دارند گذار به سوسیالیسم در کشورهایی که سمت گیری سوسیالیستی * * دارند ، میباشد ، پایوف به اعمال " چپ روها " اشاره میکند که باعث میشوند که بعضی از رهبران این کشورها اشتباهات فاحشی کنند که نتیجتاً به پیروزی موقتی ارتجاع می انجامد . (ص ۱۶۳) .

در الجزایر شواهد نشان میدهد که برخلاف این ادعاها ، طبقه کارگر مجاز نیست که اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی مستقل از - تنها حزب قانونی موجود را داشته باشد . در آنجا هیچ راه مسالمت آمیزی برای سوسیالیسم پرولتری باز نیست . یا طبقه کارگر تحت سلطه خرده بورژوازی باقی میماند و بایک برخورد قهرآمیز ساختار سیاسی را عوض خواهد نمود .

و بالاخره تئوریسمن های " راه رشد غیر سرمایه داری " بطور مشخص الجزایر (بهمراه سوریه و عراق) بعنوان کشورهایی با سمت گیری سوسیالیستی ذکر میکنند که در آنها رژیم های سیاسی تعالیات دموکراتیک ، ضد امپریالیستی نشان داده و بخش دولتی را توسعه بخشیده و زحمتکشان را در تصمیم گیری اقتصادی و اجتماعی شرکت داده اند (صفحات ۱۳۳ و ۱۰۷) . آنها میگویند که این رژیم ها ، برنامه ریزی برای بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان میکنند (ص ۱۳۳ - ۱۳۲) . و شواهد در مورد تقسیم بندی طبقات در بخش کشاورزی و تابعیت اقتصادی و سیاسی کارگران شهری و غیر

* بعنوان یکی از بهترین انقلابیون دموکرات اسم برده شده است .

* * عوامل دیگر نفوذ امپریالیسم و ارتجاع داخلی ذکر شده است .

شهری نشان می‌دهد که نمونه الجزایر با این فرمول بندی تطابق نداشته و در جهت سوسیالیستی شدن - آنطور که تئوری راه رشد بیان میکند - پیش نمیرود . نمونه های مصر، عراق و پرو ما را به همین نتیجه میرساند . بحث در باره ماهیت انقلاب اتیوپی هم در مورد همین موضوعات است .

تئوری رشد سرمایه داری در مستعمرات سابق :

برای درک مسئله " سرمایه داری دولتی " تئوری سومی هم - وجود دارد . بطور یقین میتوان مطرح کرد که سیستم استعماری باعث عقب ماندگی در مستعمرات شده ، باعث از بین رفتن ساختار اجتماعی طبیعی آنها شده ، نقش آنها را در تقسیم جهانی کار به مورد محدودی خلاصه کرده و بالاخره باعث محدودیت بورژوازی ملی میشود . ولی این یک وضع غیر قابل تغییر نیست و این امر به خاطر ماهیت سرمایه داری در خود کشور های توسعه یافته ، و تغییرات دینامیکی که محصول پروسه استعمار و جنبش ضد استعماری در این کشورها میباشد .

ادامه رشد در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری شامل رقابت بین سرمایه هامیباشد - آنها نه فقط دنبال بازارهای جدید ، منابع جدید مواد خام ، و کار ارزان میگردد بلکه همچنین دنبال شیوه های جدید تولید - که هزینه ها را پائین بیاورد - ، افزایش کارآیی ، و بالا نگه داشتن نرخ سود آوری ، میباشند . قانونی که مطرح میکند رشد شیوه سرمایه داری تولید ، صورت بندی های ماقبل سرمایه داری را از بین میبرد در مورد جوامع عقب مانده کنونی و همچنین در مورد جوامع پیشرفته سرمایه داری هم صادق است .

حتی آن صورت بندی های ماقبل سرمایه داری که در یک مرحله از تاریخ خویش به رشد سرمایه داری کمک میکنند و در نتیجه میتوانند دوام داشته باشند ، عاقبت به صورت مانعی در مقابل رشد بیشتر ، در مقیاس بالا ظاهر میگرددند . برای مثال ، سیستم برده داری در قسمت جنوب ایالات متحده آمریکا ، که در اوایل قرن نوزده برای کارخانه های ریسندهی انگلیس کتان تولید مینمود ، از شرکت این ناحیه از کشور ، در - آهنگ صنعتی شدن - که از قسمت شمال شرقی در اواسط قرن نوزده شروع شده بود - جلوگیری نمود . در حقیقت ، برده داری در آمریکا - یک سیستم مفصل زراعت بود که حتی به حوزه غرب هم سرایت نموده و محدودیت رشد نیروی کار مزدوری آزاد و بازار آزاد را که برای توسعه سرمایه صنعتی لازم است ، تهدید میکرد .

جنگ داخلی آمریکا نقطه اوج قهرآمیز یک قرن مبارزه بیسین شیوه های تولیدی متضاد بود که در نتیجه یکی از آنها (که غیر مترقی تر از لحاظ تاریخی بود) عاقبت از بین رفت - و لونه بطور کامل - زیرا که بقایای آن تا قرن بیست حفظ شده بود.

از جنگ اول جهانی به بعد در آمریکای لاتین و بعد از جنگ دوم جهانی در آسیا، آفریقا و خاورمیانه، ما شاهد توسعه سریع فزاینده سیستم سرمایه داری جهانی هستیم که صنعتی شدن را تشویق میکند و نه تنها به صورت بندی های ماقبل سرمایه داری قدیم حمله میکند بلکه حتی آن سیستم هائی را هم که توسط ساختار امپریالیزم در فاز استعمار مستقیم ایجاد شده بود نیز تهدید به نابودی میکند. از یک طرف این تغییرات توسط مبارزات آزادیبخش ملی در مستعمرات سابق صورت میگیرد، و از طرف دیگر، با وجودیکه بعضی از سرمایه داران بین المللی با ترس و احتیاط به مسئله ملی کردن صنایع در مستعمرات سابق و ایجاد پروژه سرمایه داری - دولتی (نمونه دخالت ای. تی. تی. در جریان سرنگونی حکومت آلنده در شیلی) برخورد میکنند، بقیه اکثرا با وفق دادن سریع خود به شرایط جدید و پیدا کردن طرق جدید سود آوری که از صفات مشخصه سرمایه است، و از طریق سرمایه گذاری شراکتی در این کشورها و افزایش سرمایه گذاری (مستقیم و غیر مستقیم) در رشته های تولیدی مستعمرات سابق، محتوای سابق را در فرم جدیدی حفظ میکنند.

صورت بندی های اجتماعی ای در مستعمرات سابق بوجود آمده اند که فعالانه در توسعه بین المللی سرمایه داری شرکت میکنند (با وجودیکه رهبران شان این مسئله را نفی میکنند). این پدیده فقط یک شکل "وابستگی" نیست چون در این روابط تضاد های مختلفی دیده میشود و بهمان طریق این روابط فقط همکاری بین کشورها ی توسعه یافته سرمایه داری و سرمایه داری دولتی کشورهای مستعمر و سابق هم نیست بلکه برخورد ها و تضادهائی موجود است که تغییر در هر دو این کشورها ایجاد میکند. برای مثال با وجودیکه شرکت های فرانسوی موقعی بازار الجزایر را در انحصار خود داشتند و سود تضمین شده ای را بدست می آوردند (بعنوان نمونه مشابه، به کمپانی هند شرقی انگلیس میتوان اشاره کرد)، امروزه شرکت های بین المللی برای تجارت در الجزایر با هم رقابت مینمایند و این چه از طریق فروش کالاهای سرمایه ای (ماشین آلات و غیره) و چه از طریق شرکت در طرحهای سرمایه گذاری مشترک JOINT VENTURES و بالاخره در پروژه های ساختمانی در الجزایر، صورت میگیرد. این به نفع آنها و همچنین بنفع "سرمایه داران دولتی" است که سود آورترین شیوه تولید را - که اغلب مدرن ترین متد هاست - بکار

بهرند * با ارتباط متقابل با سرمایه جهانی، "سرمایه داری دولتی" موانع سابق را در راه رشد، که سیستم استعماری تحمیل کرده بود، می شکند.

در حالیکه شروع "سرمایه داری دولتی" در وهله اول بعنوان نیروی مخالف هژمونی سرمایه جهانی ظاهر میشود (ملی کردن و غیره)، ولی بهیچ وجه با اصول اساسی سرمایه داری دشمنی نمی ورزد. برای مثال، صاحبان سابق شرکت های ملی شده اغلب مبالغ هنگفتی بعنوان جبران خسارت (باجی که به مالکیت خصوصی ابزار تولید پرداخت میشود)، دریافت میکنند و یا اعضای کارتل های انرژی (نفت و غیره) معمولاً زمانیکه کنترل مستقیم خود را در تولید داخلی از دست میدهند، کنترل خسود را در پالایش و سیستم توزیع حفظ مینمایند.

بجای دشمنی با سرمایه داری، "سرمایه داری دولتی" در مستعمرات سابق به افزایش رشد آن کمک کرده و رقابت را در بازار جهانی افزایش میدهد. بعنوان مثال میشود به شرکت های بین العلی که توسط ملیت های کشورهای "جهان سوم" خریداری شده اند اشاره کرد که در رشته های تولید فولاد، مواد شیمیایی و اتومبیل سازی و غیره میباشد. مثال دیگر طرح برنامه صدور اضافه تولیدات صنایع پتروشیمی و فولاد سازی الجزایر به کشورهای خاور میانه و آفریقای شمالی میباشد. با تسریع آهنگ رشد سرمایه داری در کشورهای اروپایی (مخصوصاً آلمان) و ژاپن بعد از جنگ دوم جهانی و مبارزه ای که آنها با هژمونی سرمایه داری - آمریکا (بر سر سهم بیشتر) میکنند، مانعیتوانیم انتظار داشته باشیم که این پروسه همواره بدون اصطکاک باشد - رشد و توسعه سرمایه داری بنا بر تعریف پراز تضاد میباشد.

"سرمایه داری دولتی" در مستعمرات سابق، صورت بندی اجتماعی ایست که با وجودیکه سوسیالیستی نیست، رشد و توسعه اقتصادی را از طریق صنعتی شدن و دوباره سازی کشاورزی (جائیکه بقایای صورت بندی ماقبل سرمایه داری هنوز دیده میشود) به همراه میآورد. "سرمایه داری دولتی" بطور عینی یک پدیده مرفعی است بخاطر اینکه باعث رشد

* البته این بمعنی انکار وجود تضادهایی بین طبقات حاکمه مستعمرات سابق نیست: بخش مهمی از اشکالات بهر و کراسی و پائین بودن کار آثی به عدم تجربه رهبران جدید مربوط میشود و مقداری از آن به مقاومت طبقات ممتاز سیستم ماقبل سرمایه داری مانند زمین داران و تجار که پایسه اقتصادی شان از بین رفته ولی نفوذ سیاسی شان هنوز حفظ شده است.

نیروهای مولده در مستعمرات سابق شده ، ولو آنکه مثل هر شکل دیگر سرمایه داری ، این پروسه بدون بهتر شدن نسبی سطح زندگی اکثر توده های کارگر صورت میگیرد . این شکلی از انقلاب بورژوازی است که تحت شرایط بخصوصی صورت میگیرد . اول ، تاریخ استعماری ، که یک مستعمره سابق را از داشتن بورژوازی ملی محروم میکند و دوم اینکه سرمایه داری پیشرفته جهانی هیچ شانسی به سرمایه داری کوچک این کشورها نمیدهد که بطور مستقل عمل کند . به همین دلیل است که خرده بورژوازی وظیفه رشد دادن را پس از گرفتن قدرت سیاسی بعد از پیروزی مبارزه رهایی بخش ملی ، به عهده میگیرد .

مشخصات " سرمایه داری دولتی "

مسئله ای که باید تاکید شود اینست که " سرمایه داری دولتی " شکل ثابت و پایداری بعنوان یک دولت نیست : مشخصات ویژه آن ابعاد دینامیکی پروسه رشدی است که از دوران استعمار برخاسته و به سرمایه داری صنعتی مدرن میرسد . در خلال این پروسه ، ناهمواری ها و تضاد های هست که گاهی این تکامل را کندتر و گاهی تندتر میکند .

یکی از مشخصات ویژه " سرمایه ^{داری} دولتی " عبارتست از مالکیت دولتی ابزار تولید . هدف اصلی برنامه ریزان دولتی ، ایجاد رشد سریع اقتصادی از طریق صنعتی کردن با بهره گیری از تکنولوژی مدرن است که معمولاً اعتبارش از محل گسترش صادرات تامین میگردد . بخش سرمایه دار خصوصی کوچک در رشته تجارت و صنعت و کشاورزی وجود دارد ، ولی این بخش ضعیف و کوچک میباشد . سرمایه گذاری خصوصی خارجی یکی از مهمترین شرکت کننده ها در پروسه صنعتی شدن است که بطرق زیر عمل میشود :

- ۱ - اعتبار بانکهای جهانی (دولتی و خصوصی) برای انجام پروژه های که از طرف دولت طرح ریزی میشوند ، ۲ - از طریق سرمایه گذاری مشترک در بخش صادرات (مثال : دولت ۵۱ درصد شرکت های استخراج مواد معدنی و هیدروکربن را مالک بود و شرکت های بین المللی ۴۹ درصد) ،
 - ۳ - از طریق قرارداد برای ساختن صنایع مادر INFRASTRUCTURE و کارخانجات و تربیت کارگران که در آن سود " معقول " قابل قبول است . اختصاص وجوه سرمایه گذاری به صنایع و بخش های مختلف ، ساختن صنایع مادر مورد نیاز ، روابط بین بخش ها و بیستن رشته های صنعتی مختلف ، توسط یک برنامه ریزی مرکزی هدایت میشود .
- با وجود این ، بازارهای سرمایه داری به دلایل زیر مهم هستند :
- ۱ - اعتبار به شرکت ها توسط بانک دولتی ، بر مبنای سود آوری و سابقه

موفقیت شان تقسیم بندی شده و توسط برنامه ریزان مرکزی بر مبنای نرخ سود آوری که توسط بازار تعیین میشود ، مورد ارزیابی قرار میگیرند .

۲ - مقدار زیادی از تولیدات کشاورزی و صنعتی در بازار های کنترل نشده پخش میشود با وجودیکه دولت این قدرت را دارد که مداخله کرده ، قیمت ها را ثابت نگه دارد . ۳ - بخش مهمی از تولیدات صادر میشوند . از اینرو قیمت داخلی و ساختار بازار (تعداد فروشندگان ، میزان رقابت) با بازار جهانی سرمایه داری در رابطه قرار گرفته از آن تاثیر می پذیرد .

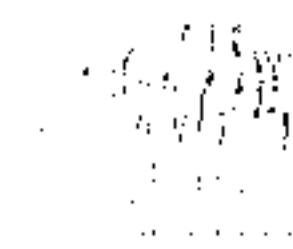
بازار کار مزدوری (WAGE LABOR) به موازات توسعه صنعتی ، گسترش پیدا میکند . کمیت نیروی کار افزایش پیدا میکند و این بدلیل پیوستن دهقانان فقیر و تولید کنندگان کوچکی که قادر به معاش با شیوه تولید ماقبل سرمایه داری نیستند ، به بازار کار صورت میگیرد . در صد بیکاری معمولاً خیلی بالاست ، احتمالاً در حدود ۵۰ درصد .

افسران ارتش و بوروکرات ها که قدرت دولتی را در کنترل خویش دارند ، طبقه متوسط ناسیونالیست (خرده بورژوازی بخش خدمات در شهرها و دهقانان مرفه در دهات) را نمایندگی میکنند . جامعه از بالا توسط تکنوکراتهای تحصیل کرده هدایت میشود . طبقه کارگر در قدرت حاکمه نقشی ندارد ، و کارگران اجازه ندارند که سازمان های خود را مستقل از چهارچوب سازمان ملی (" حزب " واحد) که توسط افسران عالیرتبه و تکنوکراتها رهبری میشود ، تاسیس کنند . تجلی هر نوع مبارزه طبقاتی سرکوب میگردد .

علیرغم بالا رفتن تولید ناخالص ملی G.N.P. ، رفاه بخش پائین جمعیت (۴۰ درصد پائین مزد بگیران) نسبت به بخش بالا - که توسط شاخص های چون درصد درآمد ملی ، خدمات بهداشتی و کیفیت خانه های مسکونی اندازه گیری میشود - بهبود پیدا نمیکند .

ایدئولوژی مسلط در جامعه ناسیونالیسم رادیکال و " سوسیالیسم " (عربی یا اسلامی) است . این امر در سیاست خارجی در ریشتیانی از مبارزات آزاد بخش ملی کشورهای برادر ، و کارتل تولید کنندگان در کشور های " جهان سوم " نمایان میشود . سیاست داخلی بطور آشکار " سوسیالیسم " غیر مارکسیستی و غیر پرولتری ذکر شده و این امر در شرایطی است که طبقات مختلف وجود دارند و اختلافاتشان تحت الشعاع ایدئولوژی ناسیونالیستی قرار میگیرد .

پروسه رشد " سرمایه داری دولتی " هموار و یکدست نیست بلکه مانند سرمایه داری نابالغ ، بطور مداوم با اشکالات داخلی روبرو میشود که باید آنها را برطرف نمود . سه تا از این موارد قابل اشاره



هستند و اول به رشد و توسعه نیازمند
نیازمند نیروی کار نظامی و غیر نظامی
توسط کارگران دستخوردنی در سطح
سطح دستخوردنیها یا بیایند و
مستلزم اینست که با آنها
شوند، که در نتیجه به
به تورم و بحران اقتصادی
با کارائی بهتر تولید شود
پایین بخش های با تولید
آنها باقی ماند، اندک
داخلی، مستلزم از زمین
کردن کشور " سرمایه

رشد کند کار آئی
کالای لازم برای
باشد که در نتیجه
رشد صنعتی شود و
زندگی برای کارگران
طریق افزایش
صورت میگیرد ()
افزایش پیدا کند
سرمایه داری مانع
که دستخوردنی
باشد هیچوقت
در نخواهند آمد

* این امر بد و طریق
قیمت تمام شده
صرف میشود
گرانتری تمام
غیر کشاورزی، بخش
غذائی لازم برای تمام
را بعد از آن
آنها از طریق
اختیار دیگران

مانع سوم در مقابل پروسه رشد " سرمایه داری دولتی " در این امر نهفته است که توسعه صنعت و کشاورزی مدرن در مقیاس بزرگ ، مستلزم تمرکز و تعلیم و آموزش طبقه جدید کارگرمیباشد . این طبقه میتواند یک تهدید جدی علیه حاکمیت طبقه سرمایه دار و دولت باشد که متضاد با ایدئولوژی ناسیونالیستی " بدون طبقه " است و این امر وقتی اتفاق می افتد که کارگران متوجه میشوند که آنها نقش اصلی را در پروسه تولید بازی میکنند و احتمالاً به امکان " سوسیالیزم " با رهبری متفاوت معتقد شوند .

در ترکیه ، برای مثال ، در اواخر دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ ، طبقه سرمایه دار خصوصی از بطن سرمایه داری دولتی - که ۲۵ سال سرکار بود - درآمد . در عرض ده سال ، طبقه کارگر در آنجا شروع به اظهار استقلال سیاسی نمود ، خواستار سازمان و ایدئولوژی متعلق به خود بود و به مبارزه آشکاری علیه سرمایه دار ترکیه دست زد .

نتیجه

بسیاری از مشخصات " سرمایه داری دولتی " در کشورهای توسعه یافته امروزی دیده شده است - روسیه ، آلمان و ژاپن - در اواخر قرن نوزده ، و در کشورهای " جهان سوم " در مقاطع مشخصی از تاریخ شان - ترکیه در سالهای دهه ۱۹۳۰ - ۱۹۲۰ ، مصر در زمان ناصر ، هند در سالهای ۶۰ - ۱۹۵۰ ، الجزایر از سال ۱۹۶۵ به بعد و پرواز سال ۱۹۶۸ به بعد - این شکل مشاهده شده است . این پدیده بخش مهمی است از توسعه سرمایه داری جهانی در دوره بعد از جنگ .

با وجودیکه هر کدام از این کشورها ، تاریخ و دینامیسم بخصوص خود را دارا میباشند ، با این حال دو درس عمومی از این طرح تاریخی میتوان گرفت : اول ، هیچکدام از این کشورهای " سرمایه داری دولتی " گذار مسالمت آمیز به سوسیالیزم نداشته اند - نتیجه نهایی در تمام موارد ، سرمایه داری بوده است . دوم ، مسائل بسیار حاد و مشکلی که رشد صنعتی مستعمرات سابق در قرن بیستم با آن روبرو هستند صرفاً بدلیل " وابستگی " آنها به کشورهای توسعه یافته سرمایه داری - نیست ، بلکه بدلیل واقعیات اساسی رشد سرمایه داری است که الان و همیشه ، نا هماهنگ ، نامتوازن و سرکوبگر طبقه تولید کننده بوده است - تاریخ انگلیس ، نمونه کلاسیک رشد غیر طبیعی سرمایه داری ، و آمریکا با بهترین " بازار داخلی " در تاریخ است و این پروسه همواره با فقر و تنگدستی اکثریت تولید کنندگان همراه بوده است .

در کشورهای " سرمایه داری دولتی " ، مانند کشورهای توسعه یافته سرمایه داری ، راه حل خروج از این وضع مبارزه خود کارگران است . با در نظر گرفتن مقیاس جهانی و رشد سریع سرمایه داری صنعتی ، امروز کارگران در هر دو نوع کشورها باید بتوانند از تجربه مشترک خود درس بگیرند و مبارزه مشترک خود را به نتیجه برسانند .

نفوذ نظامی آمریکا در عربستان سعودی

ترجمه : مهران مهدوی

نوشته . KONRAD EGE

اگر مثل لی-هامیلتون رئیس کمیته بخش اروپا و خاور میانه مجلس آمریکا بگوئیم که "عربستان سعودی کشور است که برای آمریکا واجد اهمیت حیاتی میباشد"، برخورد بسیار ساده ای با موضوع نموده ایم.

عربستان بین ۸/۵ تا ۱۰/۵ میلیون بشکه نفت در روز - یعنی بیشتر از ۱۳ درصد کل مصرف جهان سرمایه داری را - تهیه میکند. نفت عربستان سعودی تقریباً یک چهارم کل نفتی را که آمریکا وارد میشود تشکیل داده است. و همزمان، با آن عربستان به مقام هفتم در واردات محصولات آمریکائی رسیده است. نتیجه این مبادلات در دوران کسر بودجه ایالات متحده، ورود ارز به ایالات متحده بوده است. مثلاً از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸، فروش محصولات نظامی و غیر نظامی، صادرات خدمات آمریکا (از مهندسی گرفته تا جمع کردن زباله)، سود های کمپانیهای نفتی و سود سهام، همچنین سرمایه گذاریهای عربستان در آمریکا بالغ بر ۵/۱ میلیارد دلار در سال شده است. بعلاوه، از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۹ معاهدات فروش نظامی آمریکا به عربستان جمعاً ۳۰/۷۹ میلیارد دلار میشود که بیش از دو برابر مبلغ فروش به شاه ایران در همان فاصله زمانی بوده، و ضمناً بزرگترین رقم فروش نظامی به هر کشوری در تاریخ آمریکا میباشد.

جای شگفتی نیست که عربستان سعودی پر حرارت ترین و کیمیل مدافع آمریکا در آپک، و در اتحادیه کشورهای مسلمان و عرب شده است (وزیر نفت عربستان شیخ احمد زکی یحیی با بالا بردن تولید نفت خیلسی بیشتر از احتیاجات کشورش قیمتها را پائین نگاه میدارد). رهبران عربستان با ثروت خود همچنین به دیگر مشتریان سلاحهای آمریکائی کمکهای مالی میکنند.

... از آمریکا و عربستان
 ... از راه ...
 ... حقیقت بقول
 ... گوئیستی
 ... سلطنتی
 ... خود از قرآن
 ... سیاست
 ... کوتاه کردن
 ... مسائل منع
 ... دانشگاهی در جامعه
 ... قانون
 ...

... نظر دارند :

...
 ...
 ... مسائل
 ... خواهد شد.

... آمریکا و عربستان را از
 ... (اقتصادی)
 ... در کار آموزی
 ...
 ... کنترل ارتش و
 ...
 ... نظامی آمریکا برای وابسته
 ...
 ...
 ... یا آمریکا؟
 ...
 ...

... پایگاههای
 ...
 ...
 ...

وابسته به کنتراتهاي وزارت دفاع آمريكا در عربستان مشغول بكارند ، و دولت وابستگان نظامي آمريكا را در استفاده كردن از وسائل و تجهيزات عربستان سعودي آزاد ميگذارد . اين تناقض گويي بين حرف و عمل واضح است . رهبران عربستان در وضع دشواري قرار دارند : آنها براي بقاي رژيم خود به آمريكا احتياج دارند ، ولي رنجش و مخالفت عمومي نسبت به اين روابط را مورد نظر دارند و مراعات ميكنند .

روابط نظامي آمريكا و عربستان در خلال جنگ جهاني دوم آغاز شد . يك هيئت نظامي در رياض برقرار شد ، و در سال ۱۹۴۴ كمپاني عربي - آمريكائي نفت (آرامكو) - و بعدا كه استاندارد ايل كاليفرنيا (سوكال) و تكزاكو ، موبيل و جرزلي استاندارد ايل (امروزه : راکون) در ۱۹۴۸ باين جمع پيوستند - ارتش آمريكا را براي تاسيس يك پايگاه هوائي نزديك مناطق نفتي آرامكو " دعوت كردند " . يكسال قبل از آن ، در فوريه ۱۹۴۳ ، پرزیدنت فرانكلين روزولت تحت فشار سوكال مطالبسي اظهار داشت ، از قبيل : " دفاع از عربستان سعودي براي دفاع از آمريكا جنبه حياتي دارد . " همين مطلب ملك عبد العزيز را براي دريافت كمك هاي ۵ / ۱۷ ميليون دلاري آمريكا بين سالهاي ۱۹۴۳ و ۱۹۴۶ واجد شرايط ساخت .

عبد العزيز از روي عدم اعتماد به انگليسيها از دولت آمريكا تقاضاي رسمي اتحاد نظامي نمود . اگر چه دولت آمريكا طالب " يك معاهده اتحاد بشكل قديمي با عربستان " ، نبود ولي در عرض كمكهاي ديگري از جمله كمكهاي اقتصادي به عربستان نمود . در همين زمان ، آرامكو كه تا سال ۱۹۴۷ " مهمترين كارتل نفتي جهان " شده بود قرار دادی براي توليد نفت ترتيب داد كه دولت عربستان را " در حقيقت در يك موقعيت مستعمراتي قرار ميدهد . رهبران عربستان " تقريباً بطور كامل بصورت وابسته به دولت آمريكا و آرامكو براي راهنمائي " حتى در مورد مسائل غير نفتي درآمدند . آرامكو چند سالي مشغول به وابسته كردن خاندان سلطنتي به كمپاني از لحاظ مالي بود و براي به بند كشيدن پادشاه عربستان براي هر بشكبه نفت ۲۲ سنت در ۴۷ - ۱۹۴۶ باو داد .

دولت آمريكا و آرامكو به بهره برداري از نفت عربستان ادامه ميدهند ، آرامكو مامورين سيا را پنهان ميگرد ، آنها را بعنوان كارمندان آرامكو جا ميبرد و حتى دفاتر آرامكو را در اختيار آنان قرار ميدهد . در سال ۱۹۵۱ ، آمريكا و عربستان يك معاهده و يك موافقت نامه كمكهاي فني به امضا رساندند كه طی آن آمريكا يك آكادمي نظامي در رياض دايمر کرده ، و پايگاه نظامي طهران بعدت پنجسال ديگر به آمريكائيها اجاره

داده شد. ظهران بصورت بزرگترین پایگاه هوایی آمریکا بین اروپای غربی و ژاپن درآمد.

پس از مرگ عبدالعزیز در سال ۱۹۵۳، دوستی آمریکا و عربستان بسرمدی گرائید، و یک گزارش سری وزارت خارجه اعلام کرد که روابط فیما بین دو کشور در سال ۱۹۵۴ "شدیدا خراب شده بود"، و "بزرگترین عامل ادامه دوستی دو کشور وابستگی شدید عربستان به درآمد های فراوان و لاینقطع نفتی از امتیاز آرامکو میباشد". این گزارش ادامه میدهد: "... وابستگی رژیم به درآمد نفت و تجربه ایران ... عوامل بازدارنده نیرومندی برای هر نوع کوشش بمنظور ملی کردن یا اشکال دیگر برای امتیاز خواهد بود".

در خلال مسافرت سال ۱۹۵۷ ملک سعود به آمریکا-جانشین عبدالعزیز، روابط بهتر شد و در قبال کمکهای نظامی، اجازه استفاده آمریکا از پایگاه ظهران برای مدت پنج سال تعدید شد. پس از چند تغییر و تحول در دولت عربستان، روابط دو کشور در اواسط دهه ۱۹۶۰ ثبات پیدا کرد. در آنزمان ملک فیصل تحت راهمائیهای آمریکا شروع به نوسازی ارتش و اقتصاد مملکت در چارچوب سرمایه داری نمود. بازدید های ناوگانها و چتر بازان و هواپیماهای حمل و نقل ۱۳۰ - آمریکا از بنادر عربستان و مشارکت آنها در تمرینات و عملیات نظامی عربستان، یک رابطه نزدیک نظامی را نشان میداد. آمریکا بعد از عدم تمایل اولیه، حتی به عربستان برای کوشش بی نتیجه اش بمنظور دوباره بقدرت رساندن امام یمن که در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۲ برکنار شده بود کمکهای نظامی ولجیستکی نمود. در همان سال، پایگاه ظهران رسماً به عربستان تحویل داده شد، هر چند که گردانندگی آن تقریباً کاملاً بهمان صورت قبلی باقی ماند.

بازار نظامی در عربستان مرتباً رونق می یافت، مخصوصاً بعد از ۱۹۷۰، و تیکه برای اولین بار درآمد سالانه نفتی از یک میلیارد دلار - تجاوز کرد، و حتی بعد از تحریم نفتی ۱۹۷۳ که به بیش از ۲۲ میلیارد دلار رسید. آمریکا با موفقیت انگلیس را از بازار خارج کرد، و فروشهای نظامی آمریکا بنحو عجیبی از ۸۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ به ۵/۸ - میلیارد دلار در ۱۹۷۵ افزایش یافت. (کنتراتیجی ها افرادی مثل کومیت روزولت، افسر سابق سیا که کودتای ۱۹۵۳ را در ایران راه انداخت و کسیکه مشاور کارخانجات تسلیحاتی آمریکا بود). از سال ۱۹۷۰ بعد، بطور آشکار آمریکا توسعه ارتش عربستان را ارزیابی میکرد. یک "تیم بازرسی" پنتاگون در سال ۱۹۷۰ بریاست ژنرال لیهی (LEAHY) برای "ارزیابی نقشه ها و برنامه های دفاعی" عربستان به آنجا رفت.

مطالعه لیبی که مدرنیزه کردن نیروی دریائی و هوائی را پیشنهاد می‌کند مورد موافقت سران عربستان قرار گرفت. این موضوع مقدمه معاهده ای گردید که در سال ۱۹۷۲ امضا شد و طی آن آمریکا موافقت نمود که کمکهای فنی و مشورتی بمنظور مدرنیزه کردن و توسعه دادن نیروی دریائی عربستان بنماید. و به برنامه مدرنیزه کردن نیروی هوائی عربستان بوسیله آمریکا انجامید.

بین آوریل و ژوئن ۱۹۷۴، یک گروه مطالعه دیگر پنتاگون، "برنامه عظیمی" برای توسعه نیروی هوائی عربستان در ظرف پنجسال تا دهسال آینده ادامه داد. این گروه مطالعه همچنین تغییراتی در وزارت دفاع و هواپرد عربستان و مدرنیزه کردن و توسعه نیروهای مسلح عربستان را پیشنهاد می‌کند.

طبیعتاً، "مدرنیزه کردن" یعنی وابستگی به کارخانجات اسلحه سازی آمریکا. پنتاگون نه تنها به سران سعودی میگفت ارتش را بکدام سو ببرند، بلکه حتی میگفت چه چیزهایی بخرند. یک گزارش ۱۹۷۷ جی. ا. ا. (GENERAL ACCOUNTING - OFFICE (G. A. O.)) دفتر حسابداری عمومی آمریکا بدون محاسبه اظهار میدارد: "پرسنل ارتش و نیروی هوائی در شهرهای مختلف نظامی عربستان به راهنمایی نیروهای سعودی و محافظت و تعلیم تکنیکهای گرداندگی نظامی مشغولند. گروههای مشورتی همچنین مشغول تعلیمات فنی در مورد تجهیزات نظامی جدید و وسائلی که برای نیروهای مسلح عربستان در نظر گرفته شده است، میباشد. . . . ماموریت و تعداد پرسنل از ۱۹۷۴ ترقی کرده و پیش بینی میشود که تا اکتبر ۱۹۷۷ به ۳۶۵ نفر برسد. . . . گروههای مشورتی نیروی دریائی و زمینی مشغول پیاده کردن در برنامه مدرنیزه کردن میباشد. این گزارش در مورد برنامه نیروی دریائی اظهار میدارد: "دفتر پروژه نیروی دریائی آمریکا در واشنگتن . . . نقطه عطف و کنترل تمام برنامه هاست."

فروشهای نظامی آمریکا به عربستان در ۱۹۸۰ مجموعاً ۵/۸ میلیارد دلار بوده و امسال ۵/۵ میلیارد دلار خواهد شد. اگرچه، بعضی از مقامات رسمی عربستان مرتباً میپرسند که با توجه به خرجهای فراوان و برنامه های آمریکا برای ارتش آیا واقعا ارتش عربستان را بصورت یک نیروی موثر در آورده است یا نه، یک مقاله در ژورنال نیروهای مسلح،

بین‌المللی این مطلب را مورد بحث قرار داده که رهبران عربستان "دورنمای گرانترین نیروهای نظامی جهان را از لحاظ مبالغ پرداخت شده در اختیار دارند بدون اینکه این نیرو بتواند یک تهدید موثر را در منطقه بخوبی خنثی کند."

در مجموع، از سال ۱۹۶۸ تقریباً ۷۰ درصد هزینه دفاعی عربستان صرف ایجاد "ساختمان نظامی، تعلیمات و نیروی انسانی طبق راهنمائیهای آمریکا" شده است، و ۶۰ درصد فروشهای نظامی آمریکا به عربستان در ۱۹۸۱ شامل سرویس برای ساختن تشکیلات نظامی در عربستان بوده است.

بنا بر این، اینطور بنظر میرسد که دو دلیل برای توسعه ارتش عربستان - یکی پول ریختن در صندوق صنایع نظامی آمریکا و دیگری ایجاد یک تشکیلات نظامی مناسب برای استفاده آمریکا در خاور میانه - وجود داشته است. بطوریکه یک مطالعه تحقیقاتی کنگره آمریکا اشاره میکند: "هواپیماهای نظامی آمریکا بطور معمول از استفاده دائمی پایگاههای هوایی (عربستان) محروم نیستند... همان گزارش سال ۱۹۷۷ میگوید که با توجه به اینکه آمریکا "بمعنی واقعی کلمه" هیچگونه پایگاهسی در عربستان ندارد، دسترسی به تشکیلات عربستان که "ممکنست تقریباً معادل پایگاه باشد" دارد.

در اوائل سال ۱۹۷۹، آمریکا توسط پایگاههای عربستان به یمن شمالی (که درگیریهایی با یمن جنوبی داشت) ۳۰۰ میلیون دلار کمک بصورت جنگنده های ۵-۴، تانک، و نفربرهای نظامی نمود. وجهه این سلاحها توسط سران عربستان پرداخت گردید. صد ها نفر افراد پرسنل نظامی آمریکا در این عملیات در عربستان شرکت داشتند و "هتلهای جده و ریاض پر از افراد نیروی هوایی آمریکا برای بازرسی و... تجهیزات نظامی" برای یمن شمالی بودند.

بعلاوه، بر طبق خبرنامه عربستان سعودی: "عربستان بیش از ۱۰۰۰۰ پرسنل نظامی و غیر نظامی آمریکایی در پایگاهها و تشکیلات دفاعی خود دارد." خبرنامه همچنین میگوید که "قسمت اعظم ساختمان نظامی، نیروی انسانی لجستیکسی و دستگاه فرماندهی برای یک دخالت آمریکایی در حال حاضر برقرار است... در حالیکه واشنگتن با عمان، سوئالی و کنیا برای استفاده از پایگاههای نظامی مذاکره میکند، در عربستان در حال حاضر با آرامی مشغول ساختن یک پیش پایگاه میباشد." در خلال ماههای آخر دولت کارتر، پیوند نظامی آمریکا - سعودی حتی قویتر هم شد، و سران عربستان به آمریکا برای استفاده از کشورشان در عملیات نظامی بنحو آشکارتری اجازه فعالیت دادند. در پنجم فوریه ۱۹۸۰ ولیعهد فهد به یک هیات دیدار کننده آمریکایی سرپرستی برژنسکی اشاره کرد که او: "شدیدا طرفدار برنامه آمریکا برای

حفظ دائمی نیروی نظامی " در منطقه خاور میانه میباشد . نیویورک تایمز نوشت که مقامات آمریکائی " از تمایل سعودیها برای گفتگو پیرامون همکاری در عملیات بسیار حساس نظامی از قبیل خنثی نمودن تهدیدهای شوروی و کوبادر یمن ، کمک به شورشیان افغانستان ، کمک به پاکستان ، و وسعت دادن — تشکیلات نظامی آمریکا . . . متعجب شده بودند " . بعلاوه ، تایمز نوشت که در حالیکه " سعودیها از نظر سنتی مخالف پایگاههای نظامی خارجی در کشورشان بوده اند " به خبرنگاران گفته شده بود " که ایالات متحده میدانند که اگر یک احتیاج اضطراری در منطقه استفاده نیروهای آمریکائی را ایجاد کند ، عربستان اجازه میدهد که از تاسیساتش استفاده شود . یکی از اعضای هیات اعزامی آمریکا گفت سران عربستان میدانند که حضور قویتر نظامی آمریکا در خاور میانه " لازمه اش استفاده از تاسیسات بیشتر " میباشد . ولی رژیم عربستان با وجود علاقمندی به ایجاد تاسیسات نظامی آمریکا در منطقه . . . این عقیده را تبلیغ نمیکند و ممکنست حتی از آن انتقاد هم بکند ."

اگرچه آمریکا اعلام کرد که فرستادن ۴ هواپیمای جاسوسی آواکس در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰ " فقط جنبه دفاعی " داشته ، لکن کانتیر اسپای دو گزارش مستقل از هم دریافت داشته که اعلام میکنند بیش از — چهار آواکس قبلا در عربستان بوده — در واقع ، در بحبوحه جنگ ایران — عراق بیست هواپیمای آواکس آنجا بوده است .

یک کارمند وزارت دفاع که در اوایل دسامبر ۱۹۸۰ به عربستان رفته شش هواپیمای آواکس فقط در فرودگاه ظهران دیده است .

هواپیماها ، که ادعا میشود برای محافظت از " توسعه جنگ ایران — عراق آنجا بودند ، رسماً توسط ۳۰۰ نفر افراد پرسنل نیروی هوایی آمریکا همراهی میشدند . (از آنجا که رقم رسمی — چهار آواکس — غلط است ، بنظر میرسد که آمریکا برای ۲۰ آواکس باید بیش از ۳۰۰ نفر فرستاده باشد) . ۱۰ روز پس از ورود آواکس ها ، دو هواپیمای تانکر سوختی برای تجهیز آنها به خلبان آمریکائی و سوخت گیری در حال پرواز برای آمادگی تقریباً دائمی آنها به عربستان رفت .

آواکس ها رسماً برای کسب اطلاعات در مورد جنگ ایران — عراق برای امنیت داخلی به عربستان رفته بودند . قطع نظر از امکان زیاد * آنکه عربستان هر نوع اطلاعات نظامی را به عراق که مورد عنایت عربستان است میداد ، آواکس ها دقیقاً آمریکا را هم ، از جریان جنگ ایران — عراق باخبر میساختند ، و بنابراین میتوان گفت که عربستان سعودی حکم یک پایگاه بالقوه را برای آمریکا دارد .



آموزشهای اقتصاد سیاسی

ارزش اضافی

در شماره های قبل تضاد های اساسی شیوه تولید سرمایه داری یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی کار و مالکیت خصوصی و تناقضاتی را که از آن منتج میشوند، تشریح کردیم و در این رابطه:

- ۱ - تناقض میان پرولتاریا و بورژوازی
- ۲ - تناقض میان سازماندهی کار در هر یک از موسسات و هج و مرج تولید در جامعه

را نشان دادیم. علاوه بر این، با شکل کلی تجلی مناسبات تولیدی در اقتصاد تولید کننده کالا - یعنی با کالا - آشنائی حاصل کردیم. البته این شکل کلی یعنی شکل کالا و ارزش، فقط مخصوص شیوه تولید سرمایه داری نیست بلکه همچنین مشمول تولید کالائی غیر سرمایه داری - تولید کالائی خرد - پای قرون وسطائی شهری (معروف به تولید کالائی ساده) - نیز میگردد. ولی فقط در شکل توسعه یافته تولید کالائی یعنی در تولید کالائی سرمایه داری، شکل کالا و یا شکل ارزش محصول، و نتیجتاً قانون ارزش، شالوده کلی میباشد زیرا در قرون وسطا، تولید کالائی هنوز شکل غالب تولید نبود، حال آنکه در سرمایه داری، شکل غالب گردید و تمام اشکال دیگر تولید را تغییر داد. اگرچه تحلیلی که در شماره های گذشته درباره کالا و ارزش ارائه شده تحلیل کافی و کاملی از سرمایه داری نیست معیناً مهمترین نقطه حرکت برای تحلیل سرمایه داری منی باشد زیرا اولاً ارزش، در سرمایه داری نیز شکل کلی مناسبات تولیدی است، ثانیاً بقول انگلس "در شکل ارزش محصول... نطفه تمام شکل تولید سرمایه داری نهفته است (صفحه ۳۳۶ متن آلمانی "آنتی-دورینگ")

وقتی تولید اجتماعی به تولید کالائی مبدل شده باشد الزاماً بایستی به شیوه تولید سرمایه داری توسعه یابد.

در اثر توسعه مبادله ساده کالا، امکان تبدیل نیروی کار به کالا - یعنی کار اجرتی - بوجود میآید. وقتی امکان خریدن وسایل زندگی در بازار وجود داشته باشد، آنوقت مسلماً بدست آوردن پول لازم برای خرید - نه از طریق تولید خود شخص و فروش کالای دیگری بلکه از طریق فروش نیروی کار خود فرد - میسر میگردد. تکامل تاریخی، این امکان را تبدیل به یک ضرورت میکند. گسترش بازار خارجی و داخلی مستلزم گسترش تولیدی میشود که تولید کالائی متکی به کار خود فرد و وسایل کار ناچیسز او کفاف آنرا نمیدهد. سرمایه تجاری به خرید محصولات تولیدکنندگان کوچک اکتفا نکرده و بوسیله کار اجرتی به بنیان گذاری کارگاههای خود میپردازد و بدینوسیله تولیدکنندگان کوچک "مستقل" را از میدان بدر میکند.

توسعه نیروهای مولده اجتماعی که باعث گذار به تولید سرمایه داری صنعتی میشود یعنی تولید سرمایه داری ای که بر اساس کاریدی میباشد به تولید ماشین صنعتی مبدل میگردد و بازم بیشتر گسترش یافته و از سرمایه داری صنعتی به سرمایه داری انحصاری یعنی امپریالیسم تبدیل میگردد که این خود پیش درآمد انقلاب پرولتری میباشد. البته گذار از تولید کالائی ساده به تولید کالائی سرمایه - داری، یک گذار مسالمت آمیز نیست بلکه این گذار، بیشتر یک پروسه سلب مالکیت از تولیدکنندگان بلا واسطه بوده و پروسه قهر آمیز پرولتری است. کردن آنهاست.

اقتصاد دانان بورژوائی سعی میکنند سیر واقعی این پروسه را تحریف نمایند. مارکس درباره انباشت سرمایه و منشاء سرمایه داری میگوید:

"منشا این نیز با نقل داستانی از آزمندی گذشته ایضاح میشود: در زمانی قدیم که مدتهاست سپری شده یک عده افراد زبده و برگزیده وجود داشته اند که کوشا و هوشمند و پیش از هر چیز صرفه جو و اندوختگر بوده اند و از سنی دیگر، جماعت فرومایگان تن پروری میزیسته اند که دارو - ندار خود را در خوش گذرانی و عیاشی تلف میکردند. . . . بهر جهت بدینگونه بود که گروه اول ثروت اندوخت و جماعت دوم سرانجام چیزی جز پوست خود برای فروش نداشت.

. . . از آنزمان فقر توده های عظیم آغاز میشود، توده ای که با وجود تمام کار و کوشش هیچ گاه جزش خود چیزی

در آنکه صبح دولت

و در نهایت دست

میشود .

(

را

و نه وسایل تولید و

آیند ولی خود این

براست . آن شرایط

و نوع کالای

داشته باشند و با

وسایل تولید

آرزوی دار خود -

دیگر کارگرانی

فروشنده ی کارند .

مانند بندگان و

باشند و نه آنکه

تولیدی خود را

از هر چه

قید و مجرد باشند .

تولید سرمایه

داری ، مستلزم

که موجب تحقق

سرمایه داری بر

را حفظ میکند

مینماید .

سرمایه داری -

مالکیت وسایل

که از یک جهت

سرمایه میکند و از

کارگر مزدور در

شده است

تولید نمیتواند

مانند پروسه ای

بر خلاف

در

www.KetabFarsi.com

تجلی می کند که پیش تاریخ سرمایه و شیوه تولید
 با آنرا تشکیل می دهد .
 اقتصادی جامعه سرمایه داری از ساختمان
 اقتصادی جامعه ی فئودال بهرین آمده است . انحلال این
 ساختمان عناصر آن شالوده را آزاد ساخت .
 تولید کننده ی مستقیم ، یعنی کارگر ، تنها آنگاه میتواند نسبت
 به بازار نفس خود گردد که وابستگی اش بر زمین پایان یافته
 باشد و رعیت وابسته یا بیگارده شخص دیگری نباشد .
 نیروی برای اینکه بتواند فروشنده ی آزاد نیروی کار خویش
 باشد و کالای خود را بهر جا که بازاری برای آن هست بیفروشد ،
 بیبایستی از بند رقیب رسته ای ، از قید آئین های کارآموزی و
 هم قطاری آن وموانعی که مقررات کار حرفه ای بوجود آورده
 بود ، رهائی می یافت . بدینسان آن حرکت تاریخی که تولید
 کنندگان را مبدل به کارگران مزدور میکند ، از یکسو ماندن
 حیوانات آنان از بند چاکری و فشار دسته ای جلوه میکند و تنها
 جنبه ایست که مورد توجه تاریخ نویسان بورژوازی ماست .
 از سوی دیگر همین نوزادگان پس از آنکه تمام وسایل
 تولیدشان و همه تضمیناتی - که تاسیسات قدیم فئودالیستی
 بر زندگی آنان فراهم میساخت - از دستشان ربوه شدند ،
 مجبورند که خویششان را در معرض فروش قرار دهند .
 باستان این خلع ید در تاریخ بشریت با حرفی از خون و
 آتش ثبت شده است . (صفحه ۶۴۸ ترجمه فارسی جلد
 اول " سرمایه ")

شیوه تولید سرمایه داری یعنی استثمار کار اجرتی بر اساس
 قانون مالکیت از آنجا که سرمایه داری یک شیوه تولید کالائی است لذا
 قانون کلی تولید کالائی یعنی قانون ارزش میشود و از این جهت
 در شیوه تولید سرمایه داری است که قانون ارزش به توسعه
 خود از خود غافل میشود .

باین جهت ماهیت سرمایه و تشکیل عواید سرمایه داری نه
 از جهت قانون ارزش بلکه برعکس در رابطه با خود قانون ارزش
 بر پایه این توسعه بیشتر قانون ارزش توضیح داده میشود .

قبلا گفتیم که ارزش ، نوع خاصی از شکل تجلی کار اجتماعی
 است و در واقع در جامعه ای که در آن کار ، دیگر مستقیم
 نیست بلکه خصلت اجتماعی کار بطور مستقیم بوسیله مبادله کالا

و در سرمایه داری ، این موضوع با زهم بیشتر تشدید میگردد زیرا سرمایه داری ، تقسیم اجتماعی کار را با شکل کاملتری در میآورد و تناقضات آنرا به نقطه اوجش میرساند و باین جهت ضرورت بیشتری برای آن وجود دارد که قوانین سرمایه داری بر اساس " تئوری ارزش " بررسی گردند .

این متد نه فقط از نظر تئوریک بلکه همچنین از لحاظ سیاسی واجد اهمیت زیادی میباشد زیرا تمام " سوسیالیست های خرده بورژوا " ، سرمایه داری را بعنوان نقض ارزش " واقعی " ، " عادلانه " و غیره تلقی میکنند و میخواهند بدون آنکه تولید کالائی و همچنین بدون آنکه شکل ارزش محصول و قانون ارزش را از بین ببرند ، شیوه تولید سرمایه داری را از میان بردارند . و به همین جهت بسیار مهم است که در مقابل این بینش ، متد و لوژی مارکسیستی را همواره در مد نظر داشته باشیم .

۱ - سرمایه و ارزش اضافی

سرمایه در حرکت خود بعنوان پول ظاهر میشود . بدون داشتن پول ، سرمایه دار قادر به تهیه وسایل تولید نبوده و نمیتوانسد کارگران را استخدام کند . البته هر پولی سرمایه نیست مثلا پولی که کارگر برای خرید لوازم زندگی بمصرف میرساند سرمایه ای برای او نیست برعکس همین پول که کارگر لوازم زندگی خود را با آن خریداری میکند بجز آنکه بدست سرمایه دار میرسد ، تبدیل به سرمایه میشود . بعبارت دیگری پول وقتی بمصرف آن برسد که مبلغ بیشتری پول از آن حاصل گردد یعنی سودی عاید سازد ، تبدیل به سرمایه میشود . بنابراین هر پولی سرمایه نیست بلکه هر سرمایه ای در حرکت خود و در گردش خود بعنوان پول ظاهر میشود . پس بایستی ابتدا بررسی کنیم که پول چگونه تبدیل به سرمایه میشود و چگونه از این خاصیت برخوردار میباشد که بدون نقض قانون مبادله کالا و قانون ارزش به مبلغ بیشتری پول تبدیل گردد .

الف : تبدیل پول به سرمایه

" یک صاحب عادی کالا ، آنرا بفروش میرساند تا بتواند کالای دیگری را خریداری کند . او آنچه را که بدان نیازی ندارد ، میفروشد و با پولی که بدست میآورد چیزی را خریداری میکند که بدان احتیاج دارد . کسیکه در راه سرمایه دار شدن است ، از همان ابتدا چیزی را خریداری میکند که خود نیازی بآن ندارد . او میخورد تا بفروشد و در واقع گرانتر میفروشد تا ارزش پولی را که در اصل بمصرف خرید رسانده است دوباره بدست آورد و از طریق افزایش پول ، آنرا بیشتر کند . مارکس این

افزایش را " ارزش اضافی " میخواند * (از صفحه ۲۱۵ متن آلمانی
 " آنتی دورینگ " اثر انگلس)

بنا بر این ارزش اضافی نمیتواند در اثر گردش کالا یعنی از طریق خرید و فروش کالا بوجود آید . ارزش پول و ارزش کالا نمیتوانند بخودی خود افزایش یابند زیرا همانطور که قبلاً شرح دادیم سرچشمه ارزش ، کار است . کار واجد ارزش و ارزش مصرف است ، ولی وقتی ارزش کالا نمیتواند منبع ارزش باشد یعنی وقتی ارزش کالا نمیتواند ارزش تازه ای بیا فرزند ، آیا کالائی نمیتواند وجود داشته باشد که ارزش مصرف آن یعنی مصرف کردن آن بتواند منبع ارزش باشد ؟ چنین کالائی وجود دارد و این کالا نیروی کار است . مارکس در این رابطه توضیح میدهد :

" ما تحت عنوان نیروی کار یا توان کار ، مجموع امکانات جسمانی و روحانی ای را مورد نظر قرار میدهیم که در کالبد و در شخصیت یک انسان زنده وجود دارد و وی آنگاه که ارزش های مصرف از هر نوعی را تولید میکند آنها را بکار میاندازد . (صفحات ۱۷۹ و ۱۸۰ ترجمه فارسی جلد اول " سرمایه ") بنا بر این برای تبدیل پول به سرمایه ، صاحب پول باید در بازار کالاها ، کارگر آزادی را که به دو معنی آزاد باشد بیابد ، کارگری که بمثابة شخص آزاد اختیار نیروی کار خود را مانند کالای متعلق بخود داشته باشد و از سوی دیگر نباید کالای دیگری برای فروش در اختیار داشته باشد یعنی بیخلا و مجرد و آزاد از هر چیزی باشد که برای تحقیق بخشیدن به نیروی کارش لازمست . " (صفحه ۱۸۱ ترجمه فارسی جلد اول " سرمایه ")

میدانیم که نیروی کار بشر چگونه تبدیل به کالا شد . این امر بوسیله سلب مالکیت از تولید کنندگان بلا واسطه ، صورت گرفت (و میگیرد) . اکنون باید خصوصیات نیروی کار بعنوان کالا را مورد بررسی قرار دهیم . این کالای ویژه نیز همانند هر کالای دیگری باید واجد ارزش و ارزش مصرف باشد . ابتدا به بینیم ارزش نیروی کار بعنوان کالا در چه چیز

SURPLUS VALUE

* واژه MEHRWERT (آلمانی) یا

(انگلیسی) در برخی ترجمه های فارسی " اضافه ارزش " ذکر شده است — ولی همانند عده زیادی از مترجمین آنرا " ارزش اضافی " ترجمه کرده ایم . از آنجا که در این نوشته نقل قولهایی از ترجمه های دیگران آورده شده اند لذا ذکر این توضیح را برای رفع هرگونه ابهامی لازم دانستیم . علم و جامعه "

نهفته است ؟ از زبان مارکس بشنویم :

" اکنون باید نیروی کار ، این کالای ویژه را نزدیکتر مورد تحقیق قرار داد . آیا این کالا نیز مانند همه کالاهای دیگر دارای ارزشی است ؟ چگونه این ارزش تعیین میگردد ؟

ارزش نیروی کار ، عینا مانند ارزش هر کالای دیگر ، بر حسب زمانی که برای تولید و لذا نیز برای تجدید تولید این کالای ویژه لازمست ، تعیین میگردد . بمثابه ارزش ، خود نیروی کار فقط نماینده کمیت معینی از کار متوسط اجتماعی است که در آن تجسم یافته است . نیروی کار تنها بمثابه توانائی شخص زنده وجود دارد . بنابراین ، تولید آن مستلزم وجود شخص زنده است . با تحقق وجود شخص ، تولید نیروی کار عبارت میشود از تجدید تولید یا نگاهداری آن شخص . یک فرد زنده برای نگاهداری خود محتاج به مجموعه معینی از وسایل معیشت است . بنابراین زمان کار لازم برای تولید نیروی کار به زمان کاری که برای تولید این وسایل زندگی لازمست تحویل میگردد . یا بگفتار دیگر : ارزش نیروی کار عبارت از ارزش آن وسایل معیشتی است که برای نگاهداری صاحب نیروی کار لازمست . با این وجود ، نیروی کار فقط بوسیله تظاهر خارجی خود تحقق مییابد و فقط در کار ، فعلیت پیدا میکند . ولی با فعلیت یافتن کار مقدار معینی از عضلات ، اعصاب ، مغز انسانی و غیر آن مصرف میشود که باید از نو جبران گردد . تشدید این مصرف قوا مستلزم جذب بیشتری است . اگر دارنده نیروی کار ، امروز کار کرده است ، باید بتواند فردا نیز همین جریان را تحت همان شرایط توانائی و تندرستی تکرار نماید . پس مجموع وسایل زندگی باید باندازه ای باشد که فرد کارکن را بمثابه یک فرد کارکن در وضع عادی زندگی خویش نگاهدارد .

نیازمندیهای طبیعی از قبیل خواب ، پوشاک ، سوخت ، سکنی و غیره بر حسب خصوصیات اقلیمی و سایر ویژگی های طبیعی هر کشور متفاوتند . از سوی دیگر تعداد نیازمندیهایی که ضروری خوانده میشوند و همچنین نحوه برآوردن آنها خود یک محصول تاریخی است و بیشتر با درجه تمدن موجود یک کشور و از جمله بطور عمده نیز با این امر

که طبقه کارگر آزاد تحت چه شرایطی و بنا بر این با چه عادات و خواسته‌های معیشتی بوجود آمده است، بستگی دارد. پس در تعیین ارزش نیروی کار، بعکس کالاهای دیگر، یک عنصر تاریخی و معنوی دخالت دارد. با اینحال در یک کشور معین و در زمان مشخص، حدود متوسط وسایل ضروری زندگی معلوم است.

صاحب نیروی کار، میرنده است. پس اگر بنا بمقتضای تبدیل مستمر پول به سرمایه، وجود مستمر نیروی کار در بازار نهیست لازمست، آنگاه ضرور است که فروشنده نیروی کار جاوید گردد. همچنانکه هر فرد زنده ای بوسیله توالد و تناسل خویش را جاویدان میکند* نیروهای کاری که در نتیجه فرسودگی و مرگ از بازار بیرون کشیده میشوند همواره بایست با تعداد لاقل برابری از نیروهای جدید کار جبران گردند. بنا بر این مجموعه وسایل معیشتی که برای تولید نیروی کار ضرور است، شامل وسایل زندگی جانشینان آن یعنی اولاد کارگران نیز میشود تا بدین طریق این نژاد کالا داران ویژه در بازار، جاویدان بماند.

برای اینکه طبیعت عمومی انسانی بنحوی تغییر یابد که بتواند در رشته کار مشخصی مهارت و کمال کسب کند و به نیروی کار تکامل یافته ویژه ای تبدیل گردد، پرورش معینی لازمست که بنوبه خود مستلزم خرج مبلغ زیادتری از کالاهای معادل آنست. بر حسب خصلت کم و بیش بفروشی نیروی کار، مخارج پرورش آن نیز تفاوت میکند. بنا بر این مخارج آموزش و پرورش، که در مورد نیروی کار ساده، بسیار ناچیز است، در جمع ارزشهایی وارد میشود که برای تولید نیروی کار ضروریست.

پس ارزش نیروی کار به ارزش مقدار معینی از وسایل زندگی تحویل میگردد. بنا بر این با تغییر ارزش این وسایل زندگی، یعنی مقدار زمان کاری که برای تولید آنها لازمست، ارزش نیروی کار نیز تغییر میکند.

(صفحات ۱۸۲ و ۱۸۳ ترجمه فارسی جلد اول "سرمایه")

* نقل قولی است که مارکس از پتسی PETTY در متن اصلی "سرمایه" آورده است.

بنابراین ارزش کالای نیروی کار بوسیله ارزش وسایل معیشتی که برای تجدید ساختن آن لازمست، تعیین میگردد. یعنی زمان کار اجتماعی لازم برای ساختن این وسایل معیشت، تعیین کننده ارزش نیروی کار است. حال بررسی کنیم که "ارزش مصرف نیروی کار عبارت از چیست. ارزش مصرف هر کالا عبارت از مفیدیت آنست. مفیدیت نیروی کار بیایا توان کار نمیتواند عبارت از هیچ چیز دیگری سوای خود کار در تولید کالاها باشد. نیروی کار بمصرف میرسد باین ترتیب که کارگر کار میکند یعنی باین وسیله که نیروی کار به حرکت انداخته میشود. پس کار، مشخص کننده ارزش مصرف نیروی کار است. البته کار منبع ارزش است. باین جهت نیروی کار، آن کالایی است که مصرف آن با ارزش مصرف آن، منبع ارزش است. بنابراین سرمایه دار با خریدن نیروی کار، پول خود را تبدیل به سرمایه میکند. او کالایی را خریداری میکند که مصرف آن ارزش بیشتری نصیب وی میسازد. این امر در پروسه گردش صورت نمیگیرد بلکه در پروسه کارتتحقق می پذیرد مارکس در این رابطه میگوید:

"ارزش مصرفی که دارنده پول در مقام مبادله بدست میآورد، تنها در استفاده واقعی یعنی در پروسه مصرف نیروی کار بروز میکند. تمام اشیاء لازم برای انجام این پروسه از قبیل مواد اولیه و غیره را دارنده پول از بازار به قیمت کامل آنها خریداری میکند. پروسه مصرف نیروی کار در همین حال پروسه تولید کالا و اضافه ارزش است. مصرف نیروی کار مانند مصرف هر کالای دیگر در خارج از بازار یا محیط دوران، انجام میگیرد. بنابراین مانیز بهمسرا ه صاحب پول و دارنده نیروی کار این محیط پروسه صد اراکه همه چیزش در سطح و در برابر دیدگان همه انجام میشود، ترک میکنیم و بدنبال هر دوی آنها وارد کارگاه محرمانه تولید میشویم که در آستانه آن نوشته شده است: "ورود جز برای کار ممنوع است." در آنجا نه تنها نمایان میشود که چگونه سرمایه تولید میکند بلکه دیده میشود که چگونه سرمایه خود تولید میگردد. بالاخره راز افزونگری (اضافه ارزش سازی) نیز باید از پرده بیرون افتد."

(صفحه ۱۸۶ ترجمه فارسی جلد اول "سرمایه")

ب : تولید ارزش اضافی

کارگر ، نیروی کار خود را به سرمایه دار میفروشد و ارزش آن یعنی مبلغ معینی پول دریافت میکند که بیانگر ارزش وسایل معیشت اوست ، البته باین ترتیب ارزش مصرف نیروی کار ، دیگر متعلق به کارگر نیست و اکنون متعلق به سرمایه دار است . سرمایه دار نیروی کار کارگر را به مصرف میرساند ، از ارزش مصرف آن استفاده میکند ، باین ترتیب که کارگر را بکار می گمارد و بوسیله او با مواد خام و ماشین آلاتی که متعلق به سرمایه دار است کالاهائی تولید میکند . محصولی که بوسیله کارگر ساخته شده است نیز به کارگر متعلق ندارد بلکه به سرمایه داری متعلق میگردد که این محصول را در بازار به قیمت ارزش آن میفروشد . سرمایه دار پول خود را بـ مقدار مشخصی کالا که دارای همان ارزش میباشد ، تبدیل کرده است " (نیروی کار ، ماشین آلات ، مواد خام) و در پایان پروسه تولید باز صاحب مقداری کالا است (اما نوع دیگری از کالا) . او این کالاها را به قیمت ارزش شا میفروشد و به پول (اما پول بیشتری) تبدیل میکند . تغییر ارزش ، افزایش ارزش اولیه ، در پروسه تولید صورت میگیرد . بنابراین بمنظور درک آنکه این موضوع چگونه انجام میگردد بایستی بررسی کنیم که ارزش کالای ساخته شده چگونه بوجود میآید .

مارکس در این باره توضیحات مشروحی میدهد که ما در زیر بنقل قسمت بسیار کوتاهی از آن قناعت میورزیم :

" میدانیم که ارزش یک کالا بر حسب مقدار کاری که در آن تجسم یافته است یعنی زمان کاری که اجتماعا برای تولید آن لازمست تعیین میگردد . این حکم در مورد محصولی نیز که سرمایه دار ، بصورت نتیجه پروسه کار بدست میآورد ، صادق است . بنابراین بدو باید کاری را که در این محصول تجسم یافته است حساب کنیم . " (برای کسب معلومات بیشتر در این باره به فصل پنجم جلد اول سرمایه بخش سوم "تولید اضافه ارزش" صفحات ۱۹۵ تا ۱۹۷ - مراجعه کنید) .

از تجزیه و تحلیل پروسه تولید سرمایه داری به تعبیر زیر از " ارزش اضافی " میروسیم : ارزش اضافی ، ارزشی است که کارگر علاوه بر ارزش نیروی کار خود بوجود میآورد و یا آنکه : ارزش اضافی عبارتست از تفاوت میان ارزشی که کارگر اجرتی در اثنای کار روزانه خود میآفریند و ارزشی که نیروی کارش دارد .

بنابراین می بینیم که چگونه مارکس تبدیل پول به سرمایه و تشکیل ارزش

اضافی را بعنوان نقض ارزش تلقی نمیکند بلکه آنرا توسعه بیشتر ارزش می داند . بدیهی است مارکس بهیچ وجه باینوسیله مدعی نمیشود که نیروی کار همواره برحسب ارزش آن بفروش میرسد . درنوشته های بعدی نشان خواهیم داد که بموجب قوانینی که مارکس کشف کرده است نیروی کاراکثرا به کمتر از ارزش آن بفروش میرسد . آنچه مارکس در تئوری ارزش خود ثابت میکند اینست که حتی در مبادله معادل یعنی حتی وقتی ارزش کامل نیروی کار نیز پرداخت گردد ، بازهم سرمایه دار ارزش اضافی بدست میآورد .

نظریات مارکس مبنی بر فروش نیروی کار بر اساس ارزش آن ، نه تنها استثمار سرمایه داری و تناقض آشتی ناپذیر میمان پرولتاریا و بورژوازی را در پرده ابهام باقی نمیگذارد بلکه برعکس بطور کاملاً عریانی آنرا برملا میسازد زیرا ایجاد ارزش اضافی بر اساس قانون ارزش و استثمار کارگر اجرتی - حتی وقتی که نیروی کار او (کارگر) به ارزش کامل آن بفروش برسد - همه اینها کارگر را در مقایسه با تمام فروشندگان کالا های دیگر در وضعی استثنائی قرار میدهد . حتی وقتی کارگر کالای خود یعنی نیروی کارش را به ارزش کامل آن بفروشد مغبون میماند حال آنکه سرمایه دار از طریق فروش کالائی که بوسیله کارگر تولید شده است ، علاوه بر ارزش کامل آن ، سودی نیز بدست میآورد . بنابراین نه نقض قانون ارزش بلکه خود قانون ارزش است که علیه طبقه کارگر میباشد و باین جهت انگلس نسخه شفا بخش آقای دورینگ را به تصخر میگیرد و میگوید :

" کسیکه بخواهد شکل تولید سرمایه داری را از طریق ایجاد " ارزش واقعی " از بین ببرد مثل آنست که خواسته باشد آئین کاتولیک را از طریق ایجاد " پاپ واقعی " از بین ببرد و یا اینکه بخواهد جامعه ایرا که در آن ، تولید کنندگان بالاخره روزی حاکم بر محصولات خود باشند ، از طریق اجرای قطعی مقوله اقتصادی ایکه محصول خود تولید کنندگان ، جامع ترین بیان بندگی آنهاست ، بوجود آورد . " (صفحه ۳۳۶ متن آلمانی " آنتی دورینگ ")

مارکس راز شیوه تولید سرمایه داری و استثمار سرمایه داری را باین وسیله توانست کشف کند که کار و نیروی کار را از هم متمایز ساخت . نیروی کار فقط توانائی برای کار کردن است . میتوان واجد نیروی کار بود و قادر به کار بود ولی کار نکرد یعنی نیروی کار را به حرکت در نیاورد . کارگر ، کار خود را نمیفروشد بلکه نیروی کار خود را میفروشد . تمایز میان نیروی کار و کار ، تمایز میان ارزش نیروی کار و ارزش مصرف نیروی کار (یعنی

یادبودی از



شهید رضائی

خانواده قهرمان پرور رضائی معروف تر از آنست که نیازی به معرفی داشته باشد. همه ما از زندگی و شهادت حماسه آفرین چهار فرزند انقلابی ایکه خانواده رضائی در دوران اختناق محمد رضا شاهی قربانی داده است آگاهیم و از تضییقات و رفتار رذیلانه ای که اولیاء جمهوری اسلامی نسبت به بازماندگان این شهیدان انقلابی بعمل آورده است اطلاع داریم. شرحی را که در زیر میخوانید مطالبی است که آقای خلیل اله رضائی پدر چهار انقلابی شهید بمناسبت سالروز شهادت یکی از فرزندان برومند خود برای "علم و جامعه" تهیه کرده اند که ما عیناً آنرا بچاپ

میرسانیم.

مهدی در سال ۱۳۳۱ در یکی از محلات جنوبی تهران در خانواده مذهبی بدنیا آمد. در ۶ سالگی تحصیل خود را در دبستان تدین واقع در محله امامزاده یحیی یکی از محلات جنوبی تهران شروع نمود و همواره شاگرد ممتاز بوده و بارها کتبا و شفاهاً مورد تقدیر اولیا دبستان قرار گرفته است. دوره دبیرستان را در دبیرستان مروی به پایان رسانید و در آنجا نیز همواره یکی از دانش آموزان ساعی و ممتاز و موفق بوده از جمله وی طی یک مسابقه در زبان انگلیسی در بخش فرهنگ تهران رتبه اول را حائز گردید. مهدی مدرسه عالی بازرگانی را برای ادامه تحصیل انتخاب نمود. اتمام سال اول دانشجویی مصادف با شروع عملیات سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۰ بود و مهدی نیز در همان سال همراه با سایر رزمندگان مجاهد و برادرانش - احمد و رضا - زندگی مخفی را اتخاذ نمود بخاطر شایستگی هائی که از خود نشان داد سرپرستی گروه مقدماتی با و واگذار گردید که این گروه یکی از ورزیده ترین گروههای سازمان مجاهدین خلق بود. از جمله فعالیتهای این گروه ترور انقلابی سرتیپ طاهری و ژنرال پرایس رئیس مستشاران آمریکائی در ایران و انفجار دفتر مجله "این هفته" و اتومبیل متعلق به ساواک در خیابان قلمستان میباشد. مهدی در ۱۵ اردیبهشت سال ۵۱ پس از خروج از منزل مجاهد شهید سید محمد سعادت با یک گروه از ساواکیها که مدتها در تعقیب او بودند مواجه گردیده و در یک درگیری نابرابر ستوان یکم جاوید مند فرمانده آن گروه را کشته و سپس دستگیر میشود. مهدی را پس از دستگیری بمدت ۱۱ ساعت با کابل برق شلاق زدند بطوریکه تمام بدنش چاک چاک شده ناخنهایش را کشیدند و دندانهایش را با لگد خورد کردند و مهدی با اینکه بیش از ۱۹ سال نداشت تمام این شکنجه هارا با استقامتی قهرمانانه تحمل کرد و زبان نگشود تا بالاخره شکنجه گران ساواک او را بعدت ۴ ساعت روی اجاق برقی نشانند و تمام پشت و باسن او را سوزاندند. شکنجه ای

پس از شکنجه ی دیگر اما همواره استقامت فولادین مهدی پاسخ تحقیر آمیزی بدژخیمان بود ، بآنها که گمان میکردند که او سرانجام اسرار و محل اختفای برادران مجاهدش را فاش خواهد کرد. بالاخره بدلیل عفونت های شدید زخمهای مهدی او را به بیمارستان شهربانی منتقل و ۲۵ روز برای معالجه او تلاش کردند تا او را برای دادگاه آماده نمایند . سرانجام مهدی ضربه فراموش نشدنی خود را به پیکر ساواک و رژیم نواخت بدین ترتیب که وقتی آنها از او خواستند تا برای زنده ماندن در دادگاهی از رژیم و انقلاب سفید شاه تعریف و فعالیتهای سازمان مجاهدین خلق را مردود قلمداد نماید وی ظاهرا قبول میکند . ساواک با خوشحالی تمام دادگاهی علنی بریاست سرلشکر خواجه نوری تشکیل داد و از تمام خبرنگاران داخلی و خارجی برای حضور در دادگاه دعوت نمود اما زمانیکه نوبت به دفاعیات مهدی رسید او در مقابل مخبرین و تماشاگران بافشای جنایات رژیم پرداخت و از شکنجه ها صحبت کرد که متن دفاعیات وی موجود است رژیم منفور وقتی با افشاگریهای جهانی مهدی روبرو شد اگرچه قرار بود دادگاه تا سه روز ادامه داشته باشد آنرا تعطیل و مهدی را سه بار اعدام و ۴۳ سال زندان محکوم نمود . یکروز پس از دادگاه مهدی را در زیر شکنجه در تاریخ ۱۵ / شهریور ۵۱ بشهادت رساندند .

برای اشتراک

پیشاپه
خبری

انجمن رهایی زن

میتواند با آدرس زیر تماس بگیرد

P.O. BOX 9363
Berkeley Ca. 94709

برای اشتراک هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

میتوانید با ارسال چک یا مانی او در بنام O.C.U.S. با آدرس زیر

تماس بگیرید

بهای اشتراک:

P.O. BOX 9363

برای هر ۲ شماره ۸ دلار

Berkeley Ca. 94709

برای هر ۲ شماره ۱۵ دلار

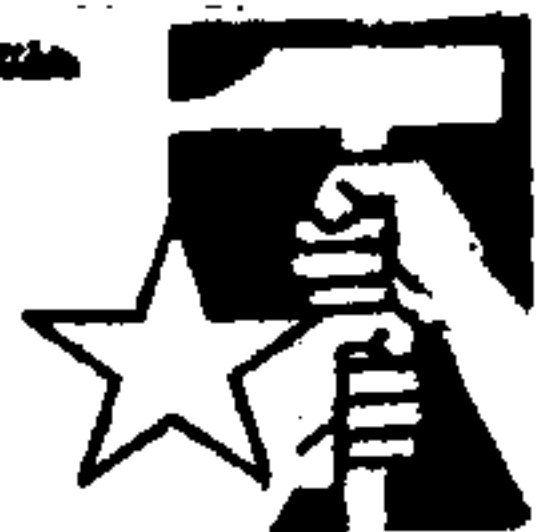
آدرس پیشاپه در خان از کلمه :

Postfach 125
CH - 8026
Zürich - Schweiz

ازگان سازمان مبارزه برای آزادی
جنبش مستقل کارگری

جانبش
کارگری

هفته نامه



ده نامه و صد نکته مکاتبات مارکس و انگلس

۱

از نامه ۱۶ آوریل ۱۸۷۲ انگلس به جنارو بوویو

" بنظر من در جنبش طبقه کارگر ایده های واقعا ملی ای وجود دارند یعنی ایده هایی که با شرایط اقتصادی، صنعتی و کشاورزی ایکه بر ملت مربوطه حکمفرما میباشند در انطباق بوده و در عین حال همواره ایده های واقعا انترناسیونال نیز میباشند. " (از صفحه ۴۴۴ جلد ۳۳ آثار مارکس - انگلس)

۲

از نامه ۱ - ۳ ژوئیه ۱۸۷۱ انگلس به کارلو کافیرو

"... طبعا سیاست مادر برابر روستا نشینان بطور کلی بشرح زیر بوده است: در جائیکه املاک وسیعی وجود دارند در آنجا اجاره دار در مقابل کارگر روستائی قرار دارد و در آنجا بایستی از کارگر روستائی طرفداری کنیم. و در جائیکه املاک کوچکی وجود دارند، در آنجا اجاره دار - حتی اگر یک سرمایه دار یا یک مالک کوچک باشد (مثل فرانسه و بخشی از آلمان) - معهذاً در حقیقت بطور کلی با همان بدبختی ای دست بگیربانست کسه پسرولتاریا، و در آنجا باید از او طرفداری کنیم. بدون شک در ایتالیا باید چنین باشد. با وجود این، شورای کل از شما بسیار سپاسگذار خواهد شد اگر اطلاعاتی در این مورد و همچنین درباره تازه ترین قوانین ایتالیا در رابطه با مناسبات مالکیت در روستا و راجع به سایر مسائل اجتماعی در اختیار [شورای کل انترناسیونال] قرار دهید... " (از صفحه ۵۹ جلد ۳۳ آثار مارکس - انگلس)

۳

از نامه ۳۰ دسامبر ۱۸۷۱ انگلس به پاول لافارگ، در مادرید.

"... اکنون رفقای ما در مادرید خواهند فهمید که این آقایان چه سو استفاده هایی از واژه "تورپته" میکنند. بعضی آنکه چیزی بمذاق

با کونیست ها خوش نیاید ، میگویند : اینست اتوریته و باین ترتیب معتقدند که آنرا برای همیشه محکوم کرده اند . اگر آنها بجای آنکه بورژوا ، روزنامه نگار و غیره باشند ، کارگر بودند و اگر فقط کمی مسایل اقتصادی و شرایط صنعت مدین را مطالعه کرده بودند ، آنوقت میدانستند که هیچ عمل مشترکی امکان پذیر نمیشد مگر آنکه عده ای اراده شان را بر دیگران — یک اتوریته — را تحمیل کنند . چه این اراده ، اکثریت انتخاب کنندگان باشد ، یک کمیته مدیریت باشد و یا یک انسان باشد ، در هر حال همواره پای اراده ای در میانست که به مخالفین تحمیل میشود ، البته بدون این اراده اداره کننده ، هیچ همکاری ای امکان پذیر نیست . بگذارید یکی از کارخانه های بزرگ بارسلون بدون مدیر — یعنی بدون اتوریته کار کند ! و یا آنکه یک راه آهن را بدون اطمینان باینکه مهندس ، آتشکار و غیره در موقع مقرر در جایی باشد که بایستی باشد ، اداره کنید ! میخواهم بدانم که آیا باکونین نازنین اعتماد میکند که پیکر فر به خود را در یکی از واگن های راه آهنی قرار دهد که بر اساس اصول خود او اداره میشود ، اصولی که طبق آن هر کس که مایل نباشد از اتوریته مقررات تبعیت کند ، سرکارش حاضر نشود ، مقرراتی که در هر جامعه دیگری غیر از کنگره بازل ، بنحو کاملاً دیگری اتوریته میباشد ! تمام این عبارت پردازیهای ما فوق افراطی و انقلابی فقط معلول فقر معنوی کامل و فقدان مطلق شناخت از شرایطی است که حیات روزمره جامعه تحت آنها تحقق می یابد . " (از صفحات ۳۶۶ - ۳۶۵ جلد ۳۳ آثار مارکس - انگلس)

۴

از نامه ۲۶ فوریه ۱۸۹۵ انگلس به پله خانف در ژنو " در کشوری مثل کشور شما که صنعت بزرگ مدین بر جماعات دهقانی اولیه بزور تحمیل شده است و تمام مراحل بینابینی تمدن در کنار هم وجود دارند ، در کشوری که استبداد کمابیش یک حصار معنوی نظیر دیوار چین در آنجا برپا ساخته است ، در چنین کشوری ، چنانچه نادرترین و عجیب و غریب ترین ترکیب ایده ها بوجود آیند ، جای تعجبی وجود نخواهد داشت نگاه کنید به این فلسوسکی بیچاره که دچار این توهم شده است که هنر ها و تخت ها هم فکر میکنند و فقط حافظه ندارند .

این مرحله ایست که کشور شما باید پشت سر بگذارد . بتدریج در اثر رشد شهرها ، ایزوله بودن افراد با استعداد و توأم با آن این سردرگمی معنوی مولود محصور بودن ، عدم ارتباط شناختهای تصادفی این متفکرین

عجیب و غریب و همچنین تا حدودی خلق گرایان [نسا رودنیکی ها] — که مایوسانه شاهد برباد رفتن امید های خود میباشند — از میان خواهد رفت . . . " (از صفحه ۴۱۷ جلد ۳۹ آثار مارکس — انگلس)

۵

از نامه ۲ ژوئیه ۱۸۸۱ مارکس به هنری هید من در لندن " . . . در برنامه حزب ، از تمام چیزهایی که نشانه وابستگی آشکار به نویسندگان و کتابهایی میباشد ، باید اجتناب شود . من بخود اجازه میدهم اضافه کنم که برنامه حزب همچنین بهیچ وجه جای کشفیات علمی تازه ای — نظیر آنچه شما از " سرمایه " بعاریت گرفته اید — نمیشد و علاوه براین ، در تشریح برنامه ای که با اهداف اعلام شده آن هیچ چیز مشترکی ندارد [استفاده از کشفیات علمی تازه] کاملاً ناجاست و شاید برای تشریح برنامه ای بمنظور بنیان گذاری یک حزب مستقل و غیره وابسته کاری مناسب باشد . . . " (از صفحه ۲۰۳ جلد ۳۵ آثار مارکس — انگلس)

۶

از نامه ۱۲ مارس ۱۸۸۱ انگلس به ادوارد برنشتاین در زوریخ " . . . منم خوشحالم که در این اواخر ، دیگر واژه انقلاب آنقدر عنوان نمیشود که در اوایل میشد . این موضوع در آغاز کار و بعد از درگیریهای شدید ۱۸۸۰ خیلی خوب بود ولی بهتر است که در برابر "موسست" نیز مراقب عبارت پردازیهای بزرگ بود . میتوان افکار انقلابی را بیان کرد بدون آنکه بطور مداوم واژه انقلاب را بکار برد . . . " (صفحه ۱۷۰ جلد ۳۵ آثار مارکس — انگلس)

۷

از نامه ۶ مارس ۱۸۷۸ مارکس به لودویگ کوگلان در هانور " . . . در ایام کسالتم (که اکنون امیدوارم بزودی کاملاً مرتفع خواهد شد) نتوانستم چیزی بنویسم ولی انبوه عظیمی "مطالب" آماری و غیره را بزور قورت دادم که به تنهایی میتوانند معده افرادی را که باین نوع تغذیه و هضم سریع آنها عادت ندارند ، مریض کند . " " دیالکتیک هگل ، شکل کلی تمام دیالکتیک است ، البته فقط بعد از بدور انداختن اشکال صوفیانه آن . اتفاقاً همین متد مرا متمایز

میسازد . (از صفحه ۵۳۸ جلد ۳۲ آثار مارکس - انگلس)

۸ و ۹

از نامه ۱۵ اوت ۱۸۷۰ انگلس به مارکس (در رابطه با وظایف سوسیال دمکراسی آلمان در مرحله اول جنگ آلمان و فرانسه (مرحله تهاجم فرانسه) " بنظر من مردم میتوانند :

۱ - به جنبش ملی به پیوندند . . . تا آن حد و تا زمانی که محدود به دفاع از آلمان باشد ،

۲ - روی تفاوت میان منافع ملی آلمان و منافع خاندانی - پروس تأکید نمایند ،

۳ - با هر نوع انضمام آلتاس و لورن مقابله کنند ،

۴ - بسمجرد آنکه یک دولت جمهوری غیر شوونیستی در پاریس زمام امور را در دست گرفت در جهت صلح شرافتمندانه با آن دست بکار شوند ،

۵ - وحدت منافع کارگران آلمانی و فرانسوی را - که جنگ را تأیید نمیکنند و باید بگرینزی نمی جنگند - بطور مداوم مطرح سازند . . . "

(از صفحه ۴۱ - ۴۰ جلد ۳۳ آثار مارکس - انگلس)

و مارکس دو روز بعد یعنی در تاریخ ۱۷ اوت در پاسخ انگلس مینویسد :

" نامه تو با طرح پاسخ [به اعضای کمیسیون حزب سوسیال

دمکرات کارگری آلمان] که من تا کنون در مخیله ام تنظیم کرده ام - کاملاً منطبق میباشد . در این رابطه نمیخواستم راجع به موضوعی باین مهمی

- که مربوط به رهنمود در مورد روش کارگران آلمانی میباشد - بدون مذاکره قبلی باتو ، اقدامی کرده باشم . " (صفحه ۴۳ جلد ۳۳ آثار مارکس -

انگلس)

۱۰

از نامه ۱۸ آوریل ۱۸۷۰ مارکس به پاول و لاورا لافارگ (داماد و دخترش) در پاریس

" گرایشات و تلاشهای کلی طبقه کارگر از شرایط واقعی ای که در آن بسر میرود منشا میگیرد . باین جهت این تلاشها و گرایشات در تمام طبقه

وجود دارند ، اگرچه جنبش در مغز آنها به متفاوت ترین اشکالی منعکس میشود که کمتر یا بیشتر تخیلی و کمتر یا بیشتر منطبق با شرایط میباشد .

کسانیکه مفهوم مستتر مبارزه طبقاتی ایرا که در برابر چشمان ما صورت میگیرد به بهترین وجه تعبیر میکنند - یعنی کمونیست ها - آخرین

کسانی هستند که مرتکب این خطا خواهند شد که فرقه گرائی را بپذیرند و با تشجیع نمایند . " (صفحه ۶۷۱ جلد ۳۲ آثار مارکس - انگلس)

روزهای زندان

یکی از دوستان نزدیک "علم و جامعه" که سالها در ایران در صفوف آزادیخواهان مترقی علیه رژیم پیداد گر پهلوی مبارزه میکرد، است. بخواهش ما بخشی از خاطرات خود را که در رابطه با شرایط آنزمان و محتوی تحلیل جالبی از روحیات مردم در آن دوران میباشد برشته تحریر در آورده است که از این شماره در "علم و جامعه" منتشر میکنیم و از خوانندگان عزیز خواهشمندیم چنانچه خاطرات مشابهی از حکومت گذشته یا فعلی ایران دارند برای چاپ در اختیار ما قرار دهند.

"علم و جامعه"

در دل ما ، روزها بیگانه شد
روزها با سوز ما همراه شد
مولوی

... میآمدیم و کولبار رنج سالیان ، با ما بود . کوفته ، خسته ... ، اما با دلی پر امید و گامی استوار . مثل همیشه ، پس از پایان تظاهرات و تحصن در دانشگاه ، فاصله دو کیلومتری شبانه روزی را ، در دسته های دوسه نفری ، با فواصل ده - بیست متری طی میکردیم تا در صورت هجوم پلیس همه غافلگیر نشوند . توی شبانه روزی ، اغلب برو بچه های خود مان بودیم و بنا براین تا چندین شب پس از هر تظاهرات ، بچه های "خطرناک" ، تسوی اطاق های دیگران میخوابیدند . با این ترتیب اگر ساواک شبیخون میزد ، شکارهای اصلی به دام نمی افتادند و از راه های پیش بینی شده ، متواری میشدند .

آن روز ، بهمن ماه ۱۳۴۰ ، غروب بود که تحصن پایان یافت و بچه ها دستجمعی ریختند توی خیابانها . شاگرد مدرسه ها هم از طریق حوزه هایشان ، آماده شده بودند که از مدرسه بکراست بیایند به چهار خیابان (تقاطع خیابان زند و پهلوی سابق در شیراز) . در آن شامگاه سرد ، برای اولین بار ، پس از ۲۸ مرداد سال ۳۲ ، شیراز شده بود مثل شهرهای ویتنام : همه جا انبوه دانش آموز و دانشجو در حال تظاهرات موضعی و تجمع و دادن شعار و پراکنندگی مجدد . پهنای خیابان زند از تکه های آجر مالا مال بود و رهگذران و مغازه داران ، هوای ده سال پیش را استشمام میکردند . مرد میان سالی که عینک بر چشم داشت از چند قدمی شعار داد که "سرنگون باد شاه خون آشام" و در انبوه جمعیت ناپدید شد ... و پلیس و ساواکیها که کنترل را از دست داده بودند مثل حیوانات گم

شده ، سراسیمه توی جماعت میلولیدند و نمیتوانستند چه کنند . تا پاسی از شب هنگامه رهائی لبها و دستها " بقول کسرائی " ادامه داشت و بعد اقبانوس آرام شد و بچه ها با همان ترتیب همیشگی راه افتادند بطرف شبانه روزی . . .

توی اطاق " مهدی " چای داغ مززه میگردیم که " پرویز " وارد شد . همیشه دلواپسی هایش رازیر ذره بین قطور هینکش پنهان میکرد . گفتیم بنشین . با لحن خوزستانی گفت نمیتوانم . کار دارم . " فاضل " بیا بیرون . کارت دارم . بیرون اطاق گفت ، ببین با هاشم ، نائینی ، هرمز و خودت ، از این شبانه روزی توی لیست هستید . بروید بیرون که نصف شب و یا زودتر دستگیر میشوید . شب بخیر . . . و رفت .

میدانستم که دروغ نمیگوید . یکی از همکلاسیهای مدرسه اش که همکفرش هم بود ، حالا با درجه ستوانی توی آگاهی کار میکرد و اینطور خبرها را به او میداد .

" هاشم " را به علت ابتلا به تب مالت ، یگراست از تظاهرات به بیمارستان برده بودند . هرمز و نائینی هم فوراً خارج شدند . من تا ترتیب " پاک سازی " اطاق را دادم قدری دیر شد . بارانی " نادر " و عینک " مرتضی " و تراشیدن سبیل قیافه ام را تغییر دادند و وقتی از دروازه شبانه روزی خارج میشدم " فیروزی " و سایر مامورین آگاهی میآمدند داخل . اسم بچه ها و مرا پرسیدند که آیا توی شبانه روزی هستند یا نه . صدایم را تغییر دادم و گفتم نمیدانم . قاعدتا باید باشند . چراغهایشان روشن بود . آمدم بیرون و از اینکه " فیروزی " مرا شناخته بود حیرت کرده بودم . توی ساکم ، ریش تراش ، حوله ، خمیر دندان و لباس زیر و چند تا کتاب شعر بود . پریدم توی تاکسی و گفتم برو " پل شاه امیر حمزه "

آنجا خانواده خواهرم ، با خانواده شریک شوهرش توی یسک

خانه بسیار کوچک و در کوچه ای پرییچ و خم و در افتاده زندگی میکردند . ماجرا را با خواهرم گفتم . گفت دلواپس نباش عزیزم — چای دم میکنم تا شوهرم بیاید . بعد از غروب شوهر خواهرم آمد . موضوع را که فهمید قدری توی خودش فرورفت . نسبت به شریک خودش قدری مظنون بود . دوسه روز اول گفتند که چون فلانی (من) اجاره خانه اش تمام شده ، چند روزی پیش ما خواهد بود و بعد که اطاق پیدا کرد میرود . همسایه با مهربانی پذیرفت که . . . ای بابا . . . فلانی هم مثل برادر خانم منست . قدمش روی چشم . چند روز که سهل است . چند سالش هم برای ما فنیست است .

اما دوسه شب بعد که اسم رفقا از رادیو شیراز اعلام شد و اسم

منهم در میان آنها بود ، قضیه ناگهان شکل تازه ای پیدا کرد .

همسایه که مثل شوهر خواهرم ، بساط دستفروشی داشت اول

قدری ترسید و همسر و بچه اش را به خانه دوستی فرستاد و بعد از من پرسید که معنی این کارها چیست؟ تو که دوسه سال دیگر میشوی مهندس. شغل و خانه و ماشین هم خواهی داشت! بادولت درافتاده ای که چی؟ آنهم دولت که ارتش و ساواک دارد. "ناصرالاسلام" و "فالی" همه آخوندها هم برای دولت و شاه دعا میکنند و...

گفتم که اولاً آنها با ما، درافتاده اند نه ما، با آنها. ما یک مملکت ثروتمند داریم و یک ملت هوشمند و توانا. این ملت میتواند با استفاده از آن ثروت ملی، حداقل قابل قبولی را برای زیستن داشته باشد... گفت - حالا که روزگار مردم بد نیست. روزی رسان بالاخره نان و آبی میرسانند و مملکت هم امن و امان است. سی سال پیش که تونبودی. نه آب لوله بود و نه برق و اسفالت و نه حمام نمره. کسی نمیدانست مدرسه چیه؟ روز - روشن خانه آدم را غارت میکردند. حالا شعامیگوئید زندگی امروز بد است؟ گفتم برادرم! توی همین بیست و سی سال، درآمد مملکت از برکت غارت نفت و سایر منابع، به بیش از سی برابر رسیده است و حال آنکه درآمد سرانه، به نسبت گرانی ارزاق و سایر هزینه های زندگی کمتر شده است. یعنی در واقع سطح رفاه عمومی در جهت عکس نوسان کرده. همین آب و برق و اسفالت هم که میگوئی منحصر به تهران و شیراز و چند شهر بزرگ دیگر است. توی همین خانه ای که تو زندگی میکنی، چه نشانی از آسایش و رفاه هست، مرطوبت و نمور. دریاچه های چوبی و بی شیشه. آنهم فرش و بخاری و اجاق. تو مگر از طلوع آفتاب تا دو ساعت پیش از غروب توی سرما و گرما روی گاری دستی بساط پهن نمیکنی؟ مگر حنجره ات از زور فریاد پاره نمیشود؟ مجموع فروش روزانه ات چقدر است و چند تومان درآمد داری و پس از کسرا اجاره مسکن و پول آب و برق و غذا، چه برایت میماند؟ اگر بچه ات به دوا و درمان احتیاج داشت تکلیف چیست؟

حالا برو آنطرف ماجرا. مگر این "مقبل السلطان" چه دردی را از جامعه دوا کرده است که باید به تعداد بچه ونوه و نبیره اش ماشین سواری داشته باشد و خانه اش از تمام دانشگاه شیراز بزرگتر باشد؟ چرا باید بچه های او بتوانند از امکانات اروپا و آمریکا برای تحصیل و خوشگذرانی استفاده کنند اما برادر ترا برای درمان به بیمارستان "نمازی" هم راه ندهند زیرا که پول نداری؟ آن فرد برای تحصیل این ثروت چه زحمتی کشیده و توجه کوتاهی و تنبلی نشان داده ای که باید فقیر باشی؟

گفت بخداوندی خدا، من از سن هشت، نه سالگی کارگر بوده ام و هنوز هم یاد ندارم که یک دست لباس نونوار، پوشیده باشم. صحبت ما بد رازا کشید و بالاخره گفت که، آقا جان رادیو را که میشنوی، هر چند دقیقه یکبار میگوید که هرکس به این اشخاص پناه بدهند،

زندانی میشود و هرکس آدرس آنها را لا پورت (راهپورت) بکند، جایزه میگیرد. حالا فرض کن آنها محل خانه خواهر ترا فهمیدند و آمدند، آنوقت غیر از اینست که مرا زندان میکنند؟ خوب تکلیف زن و بچه من چه میشود؟ ...

معلوم بود که اینجا دیگر جای ماندن نیست. خواهر که طاقت را از دست داده بود، با اشکهایی به پهنه صورت و بغض در گلو، گفت که داداش اتو برای اینطور آدمها داری خودت رابه آب و آتش میزنی. اینها حتی ارزش کار شماها را نمی فهمند.

اما من میدانستم که این مرد، یکی از آن سی و چند میلیون آدمی است که توی این سرزمین زندگی میکند و نمایندۀ فکر آن اقیانوس عظیم انسانی نیست. این آدم، خودش چنان در چنگال فقر و ترس و جهل اسیر است که وجودش بسمه تنهایی دلیلی است کافی، برای اثبات عدم حقانیت رژیم مسلط. رژیم می که علاوه بر فوارت ثروت های ملی و استعمار همه جانبه کارگران شهری، روستائیان مملکت ما را در شرم آورترین شرایط زندگی نگهداشته و تنها هزار چند سال یکبار، برای پرکردن صندوقهای انتخابات باز و سر نیزه ژاندارم و تحمیسق مردم بوسیله آخوند ها، آنها را با کامیون ها به محل صندوق رای میبرد و آرا نوشته شده را بادست آنها، در برابر دوربین خبرگزاریها به صندوق می ریزد تا تأثر مهوعی از دموکراسی غربی را به اچسرا بگذارد و به ارباب خود بگوید که مادموکراسی را اینطور با سر نیزه تلفیق کرده ایم ...

ساک را دوباره می بندم. بارانی "نادر" و عینک "مرتضی". تا باد دارم آن سهیل را بر پشت لب داشته ام و حالا دیگر ندارم. قبل از اینکه همسایه متوجه خروجم بشود، از خواهرم و شوهرش و فرزند کوچکشان خدا حافظی میکنم. شوهرش شرمندۀ وساکت و خواهر پریشان و مات، دستهایش را توی هم گره زده و پیشمش رابه من دوخته است. در، بهم میخورد و من دو سه قدم از سنگفرش کوچه را پیموده ام. عینک ذره بینی "مرتضی" به چشم من نمیخورد و سنگفرش کوچه را در تاریکی شب خوب نمی بینم. اما عینک را هم بر نمی دارم. بفکرم میرسد که مرتضی اینروزها بدون عینک چه میکند.

باران بسیار سبکی میبارد، اما افق تاریک و ابر سنگین است. من بی هدف کوچه را بسوی شرق که میدان اصفهان است می پیمایم. مردم بی سرعت بسوی خانه میروند اینجا محله فقیرنشین شیراز است و کمتر عابری چتر در دست دارد. سرما را نمی فهمم و اصلا به هیچ چیز فکر نمی کنم. از همسایه خواهرم کینه ای بدل ندارم - وقتی که حکومت با استفاده از تمامی امکانات وسیع خود از هوشیاری و آگاهی مردم جلوگیری میکند و مذهب به آنها تزریق مینماید که "عزت و ذلت انسانها ناشی از خواست خداست" چه توقعی از این آدمها میتوان داشت؟ تو خودت که اینهمه ادعا در چنجه داری، -

برای روشن‌ساختن این‌ها چه قدمی برداشته‌ای؟ حالا هم که با قیافه عوضی، توی پسکوچه‌ها پنهان شده‌ای؟ عرق شرم، در آن سرمای بهمن‌ماه بر پیشانی‌م می‌نشیند و در همین حال خود را در میدان دروازه اصفهان می‌یابم. قیافه جدیدم بقدری نا آشناست که تصور دستگیر شدن را نمی‌کنم - حتی "فیروزی" هم توی شبانه روزی مرا نشناخت... میوه فروشهای دوره گرد ته مانده بساط خود را به تک و توک مشتریان آخر شب به قیمت‌های کم عرضه میکنند و رهگذران، بی‌اعتنا به خانه می‌روند و من بیاد می‌آورم که نمیتوانم تا صبح توی خیابان پرسه بزنم. شاید بهتر باشد اگر بکراست بروم به شبانه روزی تا دستگیرم کنند، یا خودم را به شهربانی معرفی کنم!

اما هنوز اسم رفقا را از رادیو میخوانند. پس آنها دستگیر نشده‌اند. باید با آنان رابطه برقرار کرد. اما بهر حال امشب را باید در سرپناهی گذرانید. باران قدری تندتر و سرما آزار دهنده میشود. بیاد رفیق‌می‌یافتم که کارگری است تراشکار و در خانه کوچکی در همان حدود زندگی میکند. یک تاکسی صدا می‌کنم و چند دقیقه بعد سرکوچه شان پیاده می‌شوم. در نیمه باز است اما با انگشت به در می‌کوبم. صدای احمد آقا را می‌شنوم که می‌گوید: - بچه‌ها ساکت شین، انگار دارن در می‌زنن! و من داخل می‌شوم و می‌گویم: یک میهمان غریب. احمد آقا من هستم.

"احمد آقا" حیاط فسقلی‌خانه را طی میکند، سویچ را می‌چرخاند و تا عینک را بر نمیدارم و سلام و علیک نمی‌کنم، مرا جا نمی‌آورد. زود در خانه را می‌بندد و آهسته به همسرش می‌گوید: زری! حسین آقا است. و انگشت را می‌گذارد روی لبهایش - یعنی ساکت.

- زری! از این ساعت "فلانی" حسین آقا نام دارد و سردائی‌مان است که از فسا آمده. بچه‌ها فقط باید این را بدانند. سردائی‌مان است یا دت باشد.

- "احمد آقا" این رفیق قدیمی که همیشه سرباز مطمئن پشت جبهه ما بوده است، کارپخش اعلامیه‌ها و برقراری ارتباطات و انواع عملیات لجستیکی را بخوبی میداند.

- حسین آقا، با این قیافه نزدیک بود ترا نشناسم. تا بنشینم، زری جای داغ آماده کرده است.

توی خانه "احمد آقا" غربت را احساس نمی‌کنم. جای را بالذت می‌نوشم و بعد شام را که نان و تخم مرغ با اشتها می‌خورم. قرار بوده است که چهارشنبه همان هفته بازار دست به اعتصاب بزند و فردا سه‌شنبه است. با احمد آقا قرار می‌گذاریم که فردا سری به "منصوری" در بازار وکیل بزنیم و از طریق او با (ج. م.) شیراز تماس بگیریم. احمد آقا از دور مرا زیر

نظر خواهد داشت که اگر دستگیر شوم ، به رفقا اطلاع دهد . احتمال این هست که مغازه " منصورى " زیر نظر باشد . احمد آقا مطمئن است که کسی قیافه مرا نخواهد شناخت .

ساعت ده صبح فردا در مغازه منصورى هستم . با پارچه هاور میروم . تادوسه تاشتری را راه بیاندازد ، خود را با پارچه ها سرگرم نشان میدهم و اطراف و جوانب را با دقت بررسی میکنم و مطمئن میشوم که حتی در مغازه قالی فروشی روبرو هم آدم مشکوکى نیست . بعد سلام میکنم و به منصورى مى گویم که متعجب نشود . خودم را معرفی میکنم و از اعتصاب جویا میگویم . مى گوید که اوضاع مناسب نیست . ساواک به بانکها دستور داده است که در صورت اعتصاب تمام اعتبارات بازار را قطع کنند و با این ترتیب خیلی ها زمین میخورند . اداره دارائی هم شروع کرده است به فرستادن اظهاریه های مالیاتی سنگین . با این ترتیب کسبه عمده وحشت کرده اند . کسبه خرده پا هم که ناچار است چشم به دست عمده فروشها داشته باشد . از آنطرف به چسند تا هم قول عضویت در انجمن شهرآینده راداده اند . میدانی ؟ جور نیست . دانشگاه هم که بسته است . از سایر دوستان ستواری سراغ میگیرم ، اظهار بی اطلاعی میکند . چندتا مشتری آمده اند و " حاج آقا " بیقرار خدا حافظى منست . مادر ضمن حرف زدن ، به پارچه هاى که روی سکوا افتاده است اشاره میکنیم ، انگار که درباره آنها چانه میزنیم . بهرحال ، راه — میافتم و چند قدم آنطرف تر ، " احمد آقا " از سگرمه درهم رفته ام میفهمد که از بازار ناامید شده ام .

* *

این عینک " مرتضى " ، حسابى کار دستم داده است . میخواهم آنرا با یک عینک آفتابى عوض کنم . و " احمد آقا " معتقد است که این یکی بهتر است زیرا اولاً — توی هوای ابر و بارانى ، عینک آفتابى معنی ندارد و ثانياً وقتی عینک ذره بینى میزنى ، چون چشمت نمى بیند ، دهانت را باز میگذاری و این به تغییر قیافه ات کمک میکند . میخندیم و پیاده میرویم تا محل کار " احمد آقا " که تسوی خیابان " سعدى " است . کارگران که چهار — پنج نفری میشوند همه " چیز فهم " هستند و احمد آقا به آنها مطمئن است . صاحب مغازه نیز گویا " آدم آرامى " است و غالباً هم توی کارگاه نیست .

آدرس " پرویز " را به احمد آقا میدهم و بوسیله یادداشتى مختصر ، اوضاع دوستانرا جویا میگویم . شب در خانه احمد آقا منتظر او هستم ساعت ۹ یا قدری دیرتر است که برمیگردد . قدری خیس و سرمازده است . " پرویز " گفته است که " محمود " رادراتوبوس " زیر قرآن " گرفته اند . " هاشم " را با وجود بیماری به زندان شهربانى برده اند . ناشینی ، هرمز ، امید ،

رحمان و دیگران دستگیر شده اند. دانشگاه تعطیل است و به مجرد باز شدن، قصد اعتصاب غذا دارند، برای اعتراض به دستگیری‌ها.

"احمد آقا" مطمئن است که امامزاده بازارقادر به معجزه چندانی نیست - اینها ذکرو فکرشان، فقط پرکردن حسابهای بانکی است. روزی که قدم جلو گذاشتند، فکرکردند دوباره جبهه ملی می‌آید روی کار و حاجی شمشیری و حاجی مقدم میشوند پرچمدار. اونوقت دست خانواده شاه از معامله های خارجی و مقاطعه های داخلی کوتاه میشه و مسیر ریال برمیگرده به طرف جیب این آقایون. گورپدرهرچی کارگر وزاره. اما حالا که فهمیدن اونطوری که فکر میکردن نیست، یکهو چرخ میزنن به عقب. ملت و میهن و عقیده و - ایمان، برای این آقایون توی یک کلمه خلاصه میشه: پول...

"احمد آقا" حقیقت را دریافته بود. آدم خوشحال میشود که می بینند کارگران با آنها محدودیت های جوراجور واقعیت هارا خوب درک میکنند و به این نتیجه میرسند که:

- من، رفیق، بعد از پانزده سال کارگری و با آهن و پولاد و رفتن به این نتیجه رسیده ام که باید زحمتکشان خود شون جمع بشن و به تشکیلات محکم درست بکنن و قدرت رواج دست دشمن های مردم بیارن بیرون. اونهم البته با زور.

فکر رفقای دستگیر شده لحظه ای راحت نمیگذارد. با تعطیل دانشگاه و امتناع بازار از اعتصاب، کاری برایم نمانده است. باید به دوستان زندانی پیوست و در مصائب آنان شریک شد.

"احمد آقا" دوباره به خانه پرویز میرود و تصمیم مرامبنی بر معرفی خود به اداره آگاهی به او میگوید و یادداشتی را هم که نوشته ام به او میدهد. من مایلیم که در پرونده ام تصریح شود که شخصا خودم را به اداره پلیس معرفی کرده ام. "پرویز" مینویسد که بین ساعت ۱۰ تا ۱۱ صبح کسی در اداره آگاهی خواهد بود که اینرا در پرونده تو منعکس خواهد کرد.

ساعت ده و نیم صبح فردا، در حالیکه احمد آقا از چند متری مرا بدرقه میکند، به اداره کشیک پلیس شیراز واقع در طبقه اول شهربانی وارد میشوم. عینک مرتضی و بارانی "نادر" را با خود ندارم ولی ساک کوچک هنوز در دستم است. پشت میز، افسر جوانی نشسته است که هلال زرد - کشیک را بازنجیر بگردن دارد، خودم را معرفی میکنم. انگار که انتظارم را داشته است. بالحن خشکی میگوید علت معرفی خود را با ذکر تاریخ و وقت روی این کاغذ مارکدار، بطور خلاصه بنویسید و امضا کنید. چنان میکنم. فوراً شماره میزند و در دفتر وارد میکند. در دفتر اتفاقات نیز

وارد میکند و بعد به دایره آگاهی، واقع در طبقه دوم همان ساختمان تلفن میکند. چند دقیقه بعد، دستها بسته بدست دو پلیس شخصی پوش، در حالیکه یکی از آنها ساکم را در دست دارد از پله های طبقه دوم بالا میرود. "احمد آقا" از گوشه "هال" وسیع طبقه اول شهربانی بسا خاراندن سر خود، با من خدا حافظی میکند.

درباره مکتب فرانکفورت

در یکی از شماره های گذشته در پایان مقاله "جامعه شناسی" اشاره ای به "مکتب فرانکفورت" شده بود و یکی از دوستان "علم و جامعه" از ما انتقاد کرده بود که قضاوت مادر مورد "مکتب فرانکفورت" منصفانه نبوده است ما باین انتقاد در شماره بعدی مجله اشاره کردیم و قول دادیم مطالبی در این باره بنویسیم. نوشته ای از تریورن راجع به مکتب فرانکفورت به ما رسید که برای ارزیابی در اختیار یکی از اعضای صاحب نظر هیئت تحریریه قرار دادیم و او نظریات خود را در نوشته زیر باختصار بیان کرده است. از آنجا که عده ای از خوانندگان خواهان آن شده اند که مطالبی در باره مکتب مزبور بنویسیم در شماره های آینده اقدام به این کار خواهیم کرد. از برداختن به بحث های آکادمیک و روشنفکرانه خودداری کرده و فقط به تشریح موجزی بسنده خواهیم نمود.

"علم و جامعه"

موضوع مقاله GÖERAN THERBORN در باره "مکتب فرانکفورت" مقایسه "تئوری انتقادی" (CRITICAL THEORY) و "تئوری سنتی" (TRADITIONAL THEORY) میباشد. وجه تسمیه تئوری انتقادی مبتنی بر برداشت HABERMAS از ماتریالیسم تاریخی و مقابله با "نقد اقتصاد سیاسی" THE CRITIQUE OF POLITICAL ECONOMY مارکس است.

نویسنده مقاله، مطالعه تطبیقی خود را در سه زمینه دنبال کرده است:

۱- در رابطه با تئوری سنتی، ۲- در رابطه با علوم، و ۳- در رابطه با سیاست و چنین نتیجه گرفته است:

"مکتب فرانکفورت، بسبب تجربه خاص تاریخی بانیان آن، به علت ضربه نازیسم، روش انحرافی خود را در قطعات درخشان، کلمات قصار و استعاره ها حفظ کرده است. بدین مناسبت آثار آنها هنوز در میان کسانی که در شرایط مشابهی قرار دارند از جاذبه فوق العاده برخوردار میباشد. اما

امید داریم که اینان به سرنوشت تئوریسین های مکتب فرانکفورت گرفتار نشوند .
 ضروری است که کشف جنبه های مخوف سرمایه داری رارها کرده و در رد رک علمی
 آن بکوشیم و باتوده هاد رراه واژگون کردن آن متحد شویم . اگر این امر تحقق
 نیابد ، مکتب فرانکفورت و یا شاخه های آن گلو ساکسون جدید ، ایتالیائی ،
 فرانسوی یا اسکاندیناوی آن محتملا چهل سال دیگر از ذوق هنری فلج شده
 در پیش خواهند داشت . " صفحه ۱۲۰

در جای دیگر ضمن تلخیص نظرات یکی از بانیان این مکتب ، یعنی
 HORKHEIMER ، نویسنده اضافه میکند :

" او (HABERMAS) شاخه ای از تفکر چپی رابا بشر دوستی
 مرسوم ونظری که مطابق آن مسائل بنیادی سیاسی منشعب از مسائل ارتباطی
 شناخته میشود ، تلفیق مینماید . بیهودگی این اعتقادات آشکاراست ، ولی
 از آنجا که بنا بر قانون جاذبه ایده تئوریک ، فلسفه التقاطی مشوق روش تجربی
 است ، لذا در ابتدای کار مکتب جامعه شناسی انگلیسی واسکاندیناوی نسبت
 به او قویا احساس کشش میکنند . مد روز شدن برای HABERMAS محصول
 قابل پیسش بینی افق فکری او است . " صفحه ۱۳۹

ملاحظه میفرمائید که موضوع در مجموع چندان هم آش دهن سوزی
 نیست ، ولی در بادی امر ، خواندن واگاه شدن از کم و کیف مقاله ای بسا
 مشخصات ذکر شده تا حدی جالب و آموزنده مینماید ، در حالیکه پس از تمام
 مقاله ، خواننده قهرانظر نویسنده را که میگوید : "تنها ارزش تئوری انتقادی موضوع
 سیاسی و جای آن در تاریخ فلسفه در رابطه با بررسی یک تحول اجتماعی می
 باشد ، " تأیید مینماید .

مقاله ای با این مشخصات ، هر چند هم از لحاظ آکادمیک و بحث
 خشک فلسفی درخور غور و تأمل باشد . از نظر خوانندگان "علم و جامعه" مهجور و
 ملال انگیز خواهد بود . این نکته بویژه از آنجهت قابل دقت است که "علم و
 جامعه" به خوانندگان قول داده که از تفحصات متحجر فلسفی و آکادمیک -
 که توصیف بجائی از این مقاله میباشد - دوری خواهد نمود . حال آنکه مطرح
 کردن مقاله "مکتب فرانکفورت" نقض عملی چنان قولی میباشد ، بدون آنکه ضمنا
 به مسائل سیاسی - اقتصادی - اجتماعی مابه الا بتلا ومورد علاقه خوانندگان
 مرتبط باشد .

بقیه از ارزش اضافی

خود کار) هسته اصلی تئوری ارزش و تئوری ارزش اضافی مارکس را تشکیل
 میدهد . و تصادفی نیست که تمام دشمنان پرولتاریا سعی کرده و میکنند
 این تئوری مسارکس را رد کنند و عکس آنرا با ثبات برسانند و ادعا نمایند
 که نه نیروی کار بلکه خود کار است که یک کالا میباشد و فقط خود کار
 است که بفروش میرسد و بهای کامل آن نیز پرداخت میشود .

در شماره آینده : سرمایه ثابت و متغیر



از نشریه مقاومت شماره ۶ - صفحه ۵

خاک! تنگ! سار حکومت

خاک مار دوش زبان در فراز کوه
 آلوده با تباہی و ظلم و فساد رنگ
 از شور و ولولہ خلق در سوتہ
 از پایداری نو کاوہ با بستنگ
 دستوری دید:

توقیف، زجر، مرگ
 زندان، شکنجه، خون
 وانگاه در سکوت شبانگاہی عین
 در حلقه غرور
 در خواب می رود
 زان سوی ...

از سیانه نامون بکیران
 می خیزد این خردش
 می آید این کھیب
 چون آتشی بزرگ
 سوزان و پر کھیب
 عفریت بدنگال
 مغشوش دبی شکیب
 بیداری شور
 می آیدش بگوش
 این غرش کھیب
 جلااد!

گوش کن این شعر توده!

در ذهن خود بسیار این بروده!
 هر قطره خون گرم

که ریزی به خاک مرد
 صد آتشین گل سرخ آورد بار

برضارای

ز شاعر آزاده بشکنی
 در چشم تنگ تو گردد هزار خار

برهنی

که فرود آری از پھر
 صد ستره در این آسمان شور

برد ختری

که برسانی به او گزند
هر طفل زاده او قهرمان شود

دیهما نهال سکوفان دهی نوید

با هر طولی

با هر جاتی

که تو در شب روانی

که تو بر سینه‌ای ری
صدای شلیک گرم شتاد بسوی تو

با هر چاهدار

صد فریادی سخت خوری در سینه دم

با هر جایی

که تو امروز می‌کشی

که ساری جیر خوش
صدایار هوشیار گراید بسوی ما

چون شب برسد

صد شیردل بجهت میدان بخت قدم

باد سحر وزد

با هر حرکت

که از یاد آوری

آید گرد قصص ما

فوجی بزرگ

صد زنجوی تازه دیگر زره رسد

هر قهرمان

خلق کبیر

که تو عهد می‌کنی

خیزد و دارد سپاس ما

سوی عظیم

روحش به پیکر صد بی‌خورد

از هر شراره‌ای

آید و گوید بنای تو

قهری محیب

که تو خاموش می‌کنی

خوشد و جوید نای تو

صد خگران فرزندان شود پدید

با هر شکوفه‌ای

ای دیو! مرگ خرای جنایتت

که تو پامال می‌کنی


ضماک! ننگ نثار حکومت



PERSIAN JOURNAL FOR
SCIENCE AND SOCIETY
P.O. BOX 7353
ALEXANDRIA, VA. 22307

12

Bulk Rate
U.S. Postage Paid
Alex., Va.
Permit # 363

<p>زیر نظر: شورای نویسندگان مدیر: دکتر ناصر طهماسبی</p>	 <p>علم و جامعه</p>
<p>نکته: شماره دلار ۲/۵۰ اشتراک یکساله برای آمریکا و کانادا دلار ۲۵/۰۰ اشتراک یکساله برای سایر کشورها دلار ۳۲/۰۰ به دانشجویان ۲۰ درصد تخفیف داده میشود</p>	

- ☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆ بهای آگهی ها ☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆
- تمام صفحه - ۱۲۰ دلار نصف صفحه - ۷۰ دلار یکچهارم صفحه - ۴۰ دلار یک هشتم صفحه - ۲۵ دلار
- در صورت تکرار هر بار ۱۰ درصد و حداکثر ۳۰ درصد تخفیف داده میشود.
- ☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆ در شماره های آینده
- | | | |
|--|---|---|
| <ul style="list-style-type: none"> بروزهای عصری نیروهای جدید بحرین پایگاه اقتصادی امیربالمسوم در منطقه نگاهی به روابط آمریکا و ایران ماتر بالمسوم دیالکتیک برده داری و رشد سرمایه داری انقلابات بورژوازی | <ul style="list-style-type: none"> تاریخ اندیشه‌های فکری و وابستگی های آنها تاریخ احزاب سیاسی ایران مزوری بر آثار پرشت و دو داستان کوتاه از او دوره مرگ (صحنی شدن کشورهای عقب مانده) اقتصاد آزاد خطای تاریخی و تحریفات تاریخ نویسان | <ul style="list-style-type: none"> زن در جامعه طبقاتی زندگی روزا لوکزامبورگ پژوهشی در زندگی شاپور ایران هنر و مارکسیسم سرنوشت گرامشی برزیل، فوله آمریکا جنوبی آموزه های اقتصاد مارکسیستی |
|--|---|---|

این قسمت را جدا کرده همراه با وجه اشتراک ارسال فرمائید.

مايلم نشريه

علم و جامعه

را مشترک شوم



NAME : _____

ADDRESS : _____

اشتراک یکساله برای آمریکا و کانادا دلار ۲۵ اشتراک یکساله برای سایر کشورها دلار ۳۲
به دانشجویان ۲۰ درصد تخفیف داده میشود

PERSIAN JOURNAL FOR SCIENCE AND SOCIETY
P.O. BOX 7353 ALEXANDRIA, VA. 22307